

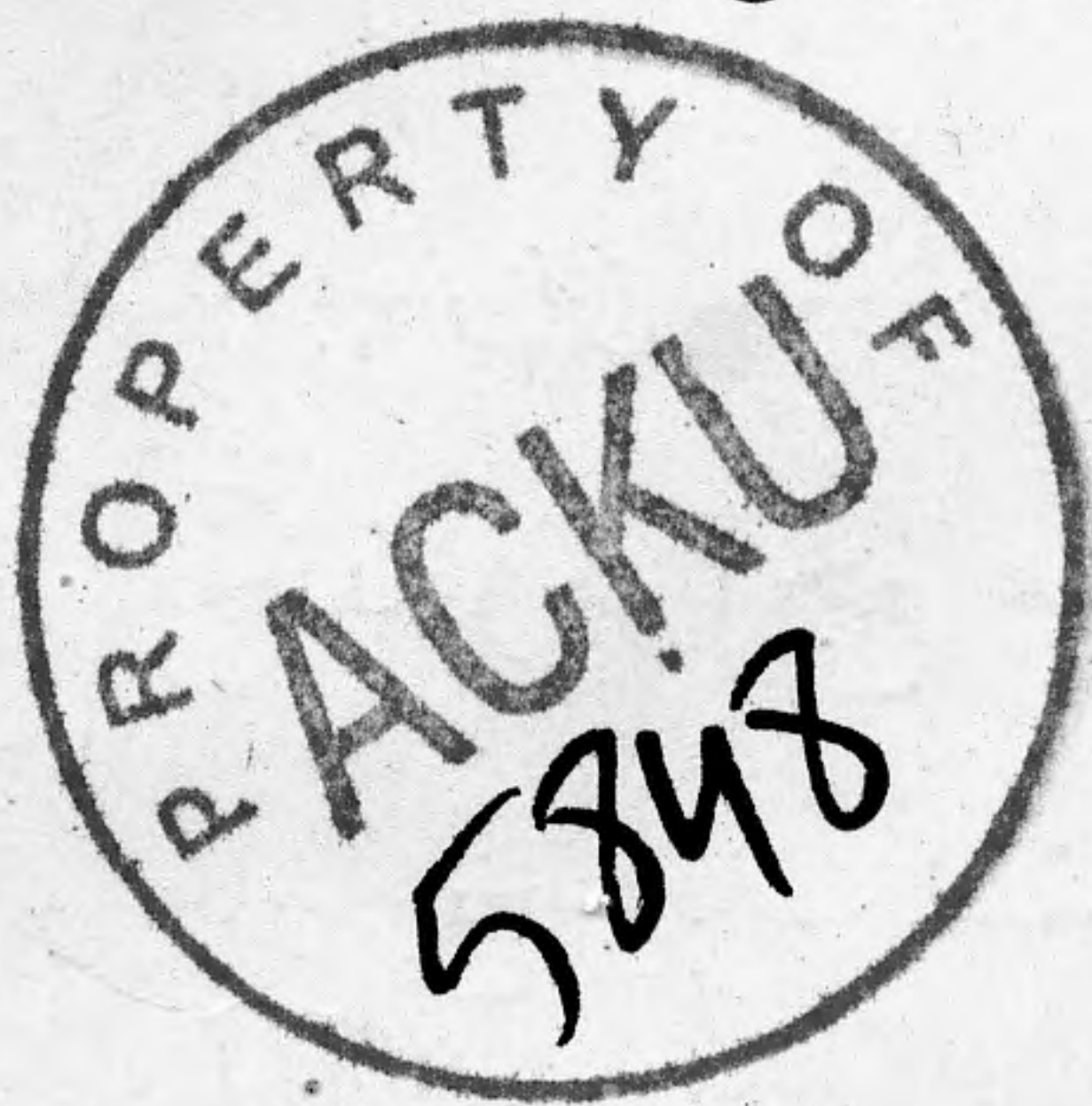
آريانا يا افغانستان

نجيب الله

الف

مجموعه کنفرانسها ئیست که بنا علی نجیب الله خان
معلم تاریخ سیاسی افغانستان در فاکولته حقوق
و علوم سیاسی در دوران سال ۱۳۱۹ ایران کرده اند.

قسمت اول از از منہ قدیمه تظهور و انتشار دین
مقدس اسلام در افغانستان.



عرض مرام

هنوز تحصیلات بنده تمام نشده بود و در مدرسه عالی استقلال متعلم بودم که تتبع و نگارش در تاریخ افغانستان یگانه آرزوی قلبی من قرار گرفته بود. ازان وقت بنده تصمیم گرفته بودم که در تمام زندگانی خود این مقصد بزرگ را الحظه فراموش ننموده در تعمیل آرزوهایم بکوشم.

بنابران مطالعه کتب و آثاری که درین راه به بنده کمک میکرد بهترین مشاغل من بود و همیشه در صدد یافتن مآخذ و مراجع میبودم و با دوستان و فضلائیکه در تاریخ افغانستان معلومات و ذوق داشتند در تماس بوده صحبت او شان را مغتنم میشمردم متأسفانه بعد از فراغ تحصیل و شمولیت در وزارت امور خارجه گرفتاریها و مشاغل سیاسی بمن اجازه نمیداد که آرزوی دیرینه خود را عملی نمایم

و در نگارشات تاریخی که در سالهای اخیر خوشبختانه
 رو بفرآوانی گذاشته بود سهم بگیرم، تا آنکه در سال
 ۱۳۱۹ فاکولتته حقوق و علوم سیاسی درس تاریخ
 سیاسی افغانستان را در پروگرام داخل نموده مرا
 برای تدریس آن دعوت فرمودند بنده این وظیفه
 بزرگ و پرافتخار را سبب حصول مطلوب دیرینه خود
 یافته بلا تردید پذیرفتم زیرا امیدانستم که بدین همچه
 مجبوریتی مشاغل رسمی در وزارت امور خارجه
 مرا اجازه نخواهد داد که به گرد آوردن یادداشتها
 و تدوین تاریخ سیاسی افغانستان بپردازم، بنابراین
 در آغاز امر هفته یک ساعت برای ایراد کنفرانسهای
 تاریخی در فاکولتته حقوق و علوم سیاسی حاضر
 گردیدم. چون وقت کافی نداشتم به انشاء قبلی
 کنفرانسها مبادرت نموده نتوانسته صرف رؤس
 مطالب و عناوین کنفرانسهای خود را نوت و قیده میگردم
 و کنفرانسها را بدیهتاً وار تجالی ایراد میگردم

و حاضرین مینوشتند، لهذا اگر انشاء آن بدون تکلف
و ساده و عادی به نظر خورد بعید نخواهد بود.

بنده دوست تر دارم که همچو مطالب حتی المقدور
ساده و عام فهم نوشته شود تا استفاده آن مخصوص
و منحصر بیک طبقه نماند.

بهر حال در سمستر اول سال تعلیمی ۱۳۱۹
قسمت اول کنفرانسهای که عبارت از مختصر تاریخ
سیاسی افغانستان تا ظهور دین مقدس اسلام بود
خاتمه یافت و در اثر حسن قبول کمیسیون تاریخ
و لطف و مرحمت والا حضرت ع ج سردار محمد نعیم خان
وزیر معارف گرد آمده برای طبع حاضر گردید.
شاید بعضی از رفقا باین عقیده باشند که بهتر
میبود اگر کنفرانسهای بنده و کورس تاریخ سیاسی
افغانستان منحصر به قرون معا صر و روابط این
مملکت با همسایگان موجوده او میگشت ولی چون
تاریخ افغانستان تا امروز طوریکه لازم است تدریس

نگر دیده بود و مهمترین هدف تاریخ سیاسی
افغانستان تثبیت و موجودیت این مملکت در اعصار
قدیمه میباشد، بنده لازم دیدم که بصورت مختصر
تمام گذشته این مملکت را سیر و اثبات موجودیت
سیاسی این مملکت را به محصلین فاکولته حقوق
و علوم سیاسی و سائر ارباب ذوق تقدیم دارم .
نظر به قلت کاغذ و لوازم طباعتی که بنا بر جنگ
موجوده رخ داده از یکطرف و فقدان وقت کافی
از طرف دیگر متأسفانه نتوانستم کنفرانسهای خود
را در یک یادو مجلد تماماً بصورت کتاب با نقشه ها
و تصاویر لازمه طبع نمایم و ماخذ را در پاورقی های
آن اشاره کنم ، بلکه تصمیم گرفتم که طبع اول
انرا بصورت مسلسل و رساله های کوچک انتشار
داده بدسترس محصلین فاکولته حقوق و علوم
سیاسی و سائر ارباب ذوق و تتبع در تاریخ افغانستان
بگذارم و نظریات اوشان را بدانم تا اگر خداوند

tarikhema.org

tarikhema.org

بخواهد در طبع ثانی بصورت بهتر و مکملی تا ریخ
 سیاسی افغانستان را به وطنان عزیزم تقدیم دارم .
 فیل از ختم عرایض خود بر خویشتن و واجب
 می‌شمارم که مراتب تشکرات و سپاسگذاری خود
 را بخدمت والا حضرت سردار محمد نعیم خان
 وزیر معارف و معاون صدارت عظمی که از اعطای
 نظریات قیمتمدارشان را جمع باثر بنده خود داری
 فرموده اند و در طبع آن امر و مساعدت کرده اند
 تقدیم دارم و همچنین از دوستانی که در کمیسیون
 تاریخ نظریات خود را نسبت به نگارشات بنده لطف
 فرموده اند تشکر نمایم . و از آقای فاضل گرامی
 و مورخ بزرگ وطن کوهزاد که درین رساله مخصوصاً
 از آثار او شان خیلی استفاده بعمل آمده صمیمانه
 اظهار امتنان نموده و همچنین مراتب سپاسگذاری
 خود را به پبنتو تولنه و همه دوستانی که بعضی کتب
 و نسخ قیمتمدار شان را بدسترس مطالعه بنده قرار

داده اند اظهار دارم .

در خاتمه میخواهم توضیح بدهم که نگارشات
 بنده درین رساله و رساله های ما بعد کاملاً علمی
 و مربوط به نظریات تاریخی و شخصی من است و هیچ ربط
 و دخلی بامقام رسمی و جنبه سیاسی من ندارد و نباید
 بان کدام مقام سیاسی و دیپلوماسی را نسبت داد .
 نجیب الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

افغانستان در تاریخ دنیا موقعیت مهمی دارد و در هر دور از ادوار تاریخی در این مملکت دولت بزرگی وجود داشته و نیروی ملت افغان بامظاهر گوناگون ظهور نموده است .

اگر بدقت ادوار مختلفه تاریخ این کشور را سیر نمائیم و وقائع را از نقطه نظر علمی مطالعه کنیم و علل آنرا بجوئیم ، خواهیم دید که باوجود تنوع ظاهری و اختلافات مدنیت‌ها و طرز زندگی در مرور زمان تهداب حیات اجتماعی و جوهر زندگی ملی باشندگان کوهپایه‌ها و وادی‌های افغانستان یک چیز است یا بعبارت دیگر روح ملی در این مملکت

همیشه زنده جاوید و لایتغیر مانده است . در مرور ایام ولیالی ادیان ، زبانها و مدنیت های مختلفی در این مملکت ظهور نموده و یا نفوذ کرده ولی هیچکدام خصائص اجتماعی مردم را تغییر نداده و همیشه افغانها با تمام معنی افغان مانده اند .

بعضی از نویسندگان غرب و عده از نگارندگان شرقی بنا بر عدم آشنائی کافی و نداشتن اطلاع ادعا دارند که این مملکت وجود تاریخی و طبیعی و موجودیت سیاسی در اعصار باستانی و قرون وسطائی نداشته و این کشور زاده اختلاف امپراطوری روس و بریتانیای عظمی میباشد . ولی آنها بسهو خود ملتفت خواهند شد زیرا حقائق پوشیده نمیماند ملت ها بیدار میشوند ، بگذشته و آینده خود پی میبرند ، اسناد تاریخی خود را میخوانند ، باولاد خود تعلیم میدهند و بجهان اعلام میکنند . دیری نگذشته که يك عده از دانشمندان وطن

جهت مطالعه و انکشاف تاریخ ادبیات و مدنیت افغانستان گردهم نشسته و دست بکار زده اند و در ظرف چندسال غبار فراموشی را از روی صحائف زرین زندگانی این ملت زدودند .

آنها بعد از چند سال موفق شده اند که پرده از روی حقائق برداشته سیر و احوال گذشتگان نامور افغانستان را با اولاد و احفاد شان گوشزد نمایند . آنها کامیاب گردیدند که دوره های فراموش شده تاریخ افغانستان را دو باره یاد دهند و صحنه های پرافتخار و عظمت این مملکت را باز زنده نمایند . مساعی آنها نه تنها در داخل مملکت باعث شناسائی طبقات روشن فکر بتاریخ گذشته افغانستان و مظاهر قوای معنویه افغانها گردید بلکه محققین و نگارندگان خارجی را نیز مرهون خویش قرار داد .

امروز بجز يك عده محدودی که در بعض از

ممالك خارجہ نظر بعدم معلومات ، و تعصب از حقائق انکار مینمایند در تمام عالم علم و ادب و تاریخ موجودیت سیاسی ؛ ادبی ، و تمدنی این مملکت ثابت و مسلم است و هر روز حقائق تازه و مسلم دیگری بران افزوده میشود علت این کامیابی درینمدت کم تنها مساعی و زحمات آن اشخاصی که درین راه همت گماشته اند نیست بلکه نگارشات آنها مستند بچنان اسناد و حقائقی است که جای تردید باقی نمیگذارد .

امروز همه کس میدانند که از یانای دیروز یا افغانستان امروز قبل از آنکه انتظام اجتماعی و مدنی در انگلستان و روسیه قائم گردد بزرگترین دورهای شاهنشاهی را دیده و از نقطه نظر سیاسی موقعیتی بسزا داشته است .

امروز همه کس میدانند که هنوز پادشاهان ساکسون و نورماند انگلستان را کاملاً تسخیر نموده و گراندوکهای ماسکوشالوده سلطنت روسیه

را نریخته بودند که بزرگترین سلطنتهای آسیائی
در افغانستان قائم و دورهای متعدد دی ازین قبیل
سپری گردیده بود .

پس جای آن نمیماند که باز افغانستان را مولود
رقابت روس و انگلیز دانند و بگویند حائلی است برای
آنکه دو امپرا طوری بزرگ هم سرحد نباشد .

ما نمیگوئیم که موقعیت جغرافیائی افغانستان
در بین امپرا طوری قیصره روسی و باد شا هان
بریتانیا هیچ اثری در زندگی و موجودیت افغانستان
در دورهای نزدیک نداشته زیرا در تاریخ هر مملکت
و ملت سیاست همسایگان و روابط آنها مؤثر است
و هیچ مملکتی بزرگ یا کوچک از ان گزیر ندارد و لی
مراد آن است که برخلاف حقیقت و شواهد تاریخی
نباید پنداشت که افغانستان مولود این رقابت است ؛
چه وجود حائلی در بین دو امپرا طوری لازمی نیست
و بسا ممالک بزرگ با وجود اختلافات مسلک و تباین

منافع در مجاورت هم زندگانی مینمایند و صلح و یا جنگ آنها مربوط به مقتضیات وقت و منافع ملی هر کدام شان میباشد و وجود یا عدم حائلی نمیتواند سبب آن بشمار رود .

در قرن گذشته دولتین روس و انگلیز برای استعمار و استیلای آسیای میانه مجاهدت نمودند روسیه در فتح ممالک آسیائی که در شرق و جنوب اورال و در آسیای وسطی واقع بود موفق گردید و انگلیز نیز سرزمین بزرگ و پهناور هند را کشور دلی سیلاب این دو تهاجم در حدود و کرانه های افغانستان ایستاد - با وجود آنکه هر کدام ازین دو دولت در قرن گذشته برای بسط نفوذ خود در این مملکت متشبث شدند ولی استقلال و موجودیت سیاسی این مملکت مصئون ماند . اگر غور نمائیم که علت آن چه بود ؟ و چرا این دو امپراطوری در کشودن افغانستان موفق نگردیدند ؟ و چرا همچو يك دولت

در شمال یا جنوب و یا شرق افغانستان بین امپراطوری روس و بریتانیا تشکیل نشد؟ مبرهن میگردد که علت اصلی و اساسی در خود این مملکت بوده و آنرا نباید در خارج آن جستجو نمود و باید اعتراف کرد که عوامل دیگر رول های فرعی و تعاونی داشته و موجودیت این مملکت مرهون و محصول فداکاری و آزادی خواهی فرزندان دلیر و نیرومند آن میباشد.

این را هم باید گفت که در قرن گذشته برعکس، موجودیت افغانستان و حریت پرستی ملت افغان در بقای صلح این گوشه دنیا و جلوگیری از تصادم شهنشاهی انگلیز و روس خدمت بزرگی نموده و باب محاربات خونین و فجائع بزرگ را مسدود کرده است؛ چه جای تردید نیست که اگر در قرن گذشته ملت افغان بمدافعه آزادی و وطن بافدا کردن جان و مال و با اتحادی که از خصائصی

اوست حاضر نمیگردید و چون بعضی اقوام دیگر مطیع
 و اسیر یکی ازین دو دولت بزرگ میشد، در این گوشه
 آسیا جنگ مدهش و خانه براندازی بین بریتانیای
 کبیر و امپراطوری روس در میگرفت و سالها نائره
 آن خاموش نمیشد و اثرات عمیقی در خیات اجتماعی
 این دو مملکت و بصورت غیر مستقیم در سیاست
 بین المللی مینمود .

گمان میکنم دلائلی که گفتیم کافی است و بهتر
 است در این مورد بیشتر نپیچیده بعضی نقاط دیگر را
 مورد بحث قرار دهیم بعضی از محررین خارجه
 میگویند که افغانستان از عهد اعلیحضرت احمد شاه
 ابدالی تشکیل گردیده و تاریخ گذشته این مملکت
 متعلق بافغانها نیست. آنها دلیل دیگری ندارند بغير
 ازینکه از آنوقت اسم افغانستان رسماً برای این مملکت
 اختیار شده است و واضح است که این دلیل اساسی
 ندارد و اشخاصیکه بدو تاریخ يك مملکت را از وضع

و تبدیل نامی میدانند استدلال آنها طفلانه است. زیرا
 بقرار عقیده آنها تاریخ آیر قبل از دو سال از آن
 مملکت نیست. ایتالیا پیش از ۱۸۷۰ تاریخ
 نداشته، تاریخ دولت و خلافت عثمانیه متعلق به ترکیه
 امروز نمیباشد. تاریخ امپراطوری روس بنا بر تغییر
 رژیم و وضع نام اتحاد جماهیر اشتراکی شوروی بان
 مملکت تعلق ندارد، تاریخ گول از فرانسه نیست و تاریخ
 امپراطوری های قرون وسطی ژرمانیا ربطی به المان
 امروز ندارد و قس علیهذا.

اگر اینهمه ممالک و ملل تاریخ ندارند افغانستان
 نیز تاریخی ندارد. برخی میگویند که چون
 در افغانستان طوائف متعدد و لهجات چندی وجود
 دارد بنا بران ملت واحدی در این مملکت نیست.

آنها غافلند ازینکه هیچ ملتی از ملل دنیا از یک
 طائفه تشکیل نشده و هیچ مملکت بزرگی نیست
 که در آن لهجات مختلف نباشد بلکه در مرور زمان

بهمه ممالك اقوام و طوائف مختلفه آمده اند و با
 باشندگان سابق آن کم و بیش آمیخته شده اند .
 آیا در فرانسه پروتون ها ؛ پرو و انسالها دارای
 زبانهای محلی نیستند آیا همه آنها از يك طائفه هستند .
 آیا در بریتانیای کبیر سکاتلندیها و گالواها
 و انگلیزها از يك طائفه هستند و لهجات جدا گانه
 ندارند ؟ آیا در آلمان شمالی و جنوبی فرق لهجه
 و اختلاف طائفه و ایل موجود نیست ؟ آیا در ایران ،
 چین ، ژاپون و خلاصه در تمام ممالك همچو چیزی
 بنظر نمیخورد ؟

اگر در همه ممالك ملتی وجود نداشته باشد
 در افغانستان نیز وجود نخواهد داشت .

اما باید تذکر داد که اکثر باشندگان و طوائف
 این مملکت قراریکه تاریخ شاهد است قبل از ورود
 انگلوسا کسون ها در انگلستان ، فرانکها در فرانسه ،
 ترکها در آسیای صغیر و اعراب در مصر در افغانستان

اقامت اختیار نموده و در تحت اداره و کلتور واحدی
زندگانی کرده اند و منافع شان مشترک بوده و در روز
های غم و شادی دوش بدوش همدیگر ایستاده اند .
همه اینها افغانند و بدون فرق و امتیازی درین
مملکت حقوق و وظائف مساوی دارند .

اعتراض دیگری که نسبت بتاریخ ما میشود
این است که دولتهای گذشته افغانستان افغانی
نبوده اند . حالانکه تمام دولتهای که در این
مملکت در مرور اعصار و قرون سپری گردیده و اسم
شان در تاریخ دنیا بخط زرین نقش است افغانی
و مرکز آنها نیز افغانستان امروز یا افغانستان
قدیم بوده است .

مثلاً میگویند که خاندان ناصر اصلاً از
تورکستان میباشند بایست دولت غزنوی را افغانی
ندانست حالانکه آل ناصر در محیط افغانستان نشو
و نمایافته و مرکز سلطنت شان در این خاک و دولت

آنها مرکب از باشندگان این مملکت بوده و سپاه
شان از دلاوران این کشور تشکیل گردیده زبان
رسوم و عنعنات شان زبان و عادات و عنعنات
این مملکت بوده است ، حتی در خون
نیز با اهل افغانستان آمیخته بودند و خویشان را
غزنوی می خواندند . در باره غوریان پادشاهان جبال
و غیره نمی پیچیم زیرا در بومی بودن آنها هیچ
جای تردید نیست . و از صد ها سال آبا و اجداد
شان در آغوش کوهساران افغانستان تربیت یافته
اند ، اما در باره تیموریان هرات که دولت آنها
متعلق به این کشور بوده و دوره آنها یکی از بهترین
دوره های تاریخی بعد از مغول افغانستان است
متوجه میگردیم .

اگر تفاوت بین دربار پادشاهان تیموری هرات
و تیموریان ماوراء النهر را در نظر بگیریم و از نقطه
نظر زبان ، عرف ، عنعنات و عادات و مراسم دربار

هرات و در بار های ماوراءالنهر را مقایسه کنیم
ظاهر میگردد که در بار هرات از قطار در بار های
مغولی و ترکی محسوب نمیشود بلکه برعکس علاوه
بر اختلافات خصایص دولت تیموری هرات همیشه
بادول کور گانی و ترکی شمالی همچشمی و رقابت
داشته است .

کسانی که حکومت هرات را ترکی میداند دلیل
آنها مبنی بر این است که شهر یاران این سلسله از
اولاد و احفاد تیمور کورگان بوده اند . ادعای آنها
مانند این است که دوره بون بون های اسپانیا را
متعلق به فرانسه بدانند .

در دوره های مختلف قبل از اسلام افغانستان
تنها دولت باختری یونانی یا یونانیان جنوب هندو
کوه را ممکن است به دول غیر افغانی نسبت بدهند
و اشخاص کوتاه فکر آنها را غیر افغانی بدانند .

ولی پس از تعمق و تحقیق معلوم میشود که یونانیان بعد از اقامت خود در ممالک شرق کاملاً عادات و رسوم دول شرقی را اختیار نموده حتی مذهب و زبان محیط خود را قبول کرده اند گویا پس از اندکی بین یونانی های باختر و یونانی های یونان تفاوت مبینی در زبان ، رسوم ، عیونیات و مذاهب ظهور نموده بود .

دوره یونانی افغانستان یا بعبارت دیگر دولت باختری یونان بعد از سکندر کسا ملاً متعلق به افغانستان است زیرا پس از انقضای مدت مدیدی بعد از ورود یونانی ها شا لوده آن در این مملکت ریخته شده و اهل آن از اهالی این کشور بوده و دران دولت زبان مذهب و عادات افغانستان آنوقت حکمفرمائی کرده است .

حتی باخط و کتابت یونانی در آثاری که پیدا شده است رسم الخط معمول افغانستان نیز ملاحظه

میگردد. آرت گریکو بودیک یافن یونان و بودائی
 که در آن دوره بمیان آمده و بعد از آن بممالک
 همسایه پرا گنده شده مخصوص این مملکت بشمار
 میرود.

اگر نفوذ حیات معنوی و فنون جمیله یونان
 را دلیل یونانی بودن این دولت بگیریم پس هیچ
 دوره از ادوار تاریخ بشر به مملکتی نمیتواند منسوب
 گردد زیرا انسانها همیشه از مدنیت یکدیگر متأثر
 بوده اند و همیشه در اثر جنگها و تصادمهای ملل
 خصایص تمدن یک قوم به قوم دیگر تأثیر و انتقال
 کرده است.

مثلاً سرچشمه مدنیت یونان نیز از شرق میباشد.
 مدنیت فرانسه زاده مدنیت روم است و مدنیت امروزه
 ممالک شرق بر روی مدنیت غرب بنا یافته و باز بنوبه
 خود مدنیت غربی مدیون مدنیت یهود روم و ملل شرق
 بوده است.

دولت سیت و پارت افغانستان کوشانی هاوکا بل
 شاهیان و حکومت محلی که هنگام فتوحات اسلامی
 در افغانستان وجود داشته اند مانند دولت غوری
 مورد بحث واقع نمی گردند زیرا سلاله های
 سلطنتی آنها اصلاً از ائیل این مملکت بوده و یا
 آنکه مدتی قبل از به سلطنت رسیدن در افغانستان
 آمده و با ائیل این مملکت حل شده اند.

هیاطله یا یفاطله که در افغانستان پس از کوشانی
 های بزرگ طرح سلطنت مقتدر ولی ناپایداری را
 ریختند نیز از سالهای زیادی قبل از حکومت خود در
 طبخارستان ما اقامت گزیده دولت شان دولت افغانی بود.
 اشخاصی که شجره و عرق دوده مان های سلطنتی
 را در مطالعه تاریخ اساس قرار میدهند و دول را از
 نقطه نظر آن به ملل و ممالک منسوب میدارند
 اشتباه مینمایند، زیرا اگر ازین نقطه نظر تاریخ
 ممالک مورد مطالعه قرار گیرد پس دولت امروزه

انگلستان را باید دولت آلمانی خواند زیرا عایله سلطنتی امروزه بریتانیای کبیر معتلق بدو دمان هانورانند و از آلمان آمده اند حتی ژور ژاول سر سلسله این خاندان بزبان آلمانی حرف میزد و پسرش نیز بزبان انگلیزی آشنا نبود و این هردو پادشاه باوزرای خود بزبان لاتین صحبت میکردند . دوره حکومت قا جاریه را در ایران باید حکومت ترك محسوب نمود زیرا قا جاری ^{صلاً} ترك بودند و تامدتی در دربار شان ترکی حرف زده میشد . حکومت امروزه بلغاری را حکومت آلمانی بایست خواند زیرا خاندان سلطنتی موجوده بلغاری اصلاً آلمانی هستند . حکومت امروزه مصر را باید البانی محسوب کرد چه محمد علی پادشاه کبیر از سر بازان البانی بود .

دولت مغولیه هند را يك دولت مغولی یا تیموری گفت چه بابر ، اکبر و شاه جهان از امرای کور

گانی بودند . دوره فرمانروائی مرو نثرین هاو کارو لنترین ها را در فرانسه متعلق بتاریخ آلمان دانست زیرا آنها از طرف شرق به فرانسه آمده اند و قس علی هذا .

پس ثابت گردید که نمی شود تاریخ ممالک را از نقطه نظر عائله های سلطنتی و شجره یاعرق آنها متعلق به ملل و ممالک دیگر دانست بلکه بر عکس هر دولتی که در خاک یک مملکت تشکیل میشود و از افراد آن مرکب میباشد و مدنیتی را درینک مملکت بظهور میآورد متعلق به آن مملکت است . بعضی از نویسندگان ممالک و ملل را بنا بر استیلاء موقتی آنها جزو مملکت دیگری می شمارند ، آنها نیز حق ندارند ، زیرا در تاریخ بشریت هیچ مملکتی نیست که برای مدتی کم و بیش در تحت تسلط مملکت دیگری قرار نگیرد و یا بر مملکتی غالب و مسلط نشود .

مثلاً روم مدت مدیدی بر فرانسه هسپانیا
 و انگلستان حکومت کرد تاریخ فرانسه
 انگلستان و هسپانیا را نمیتوان جزو تاریخ ایتالیا
 محسوب کرد یا تاریخ ایران را جزو تاریخ عرب ،
 ترك و افغان خواند و یا تاریخ لهستان را منسوب
 روسیه آلمان و اطریش و مجارستان دانست همچنین
 تاریخ افغانستان نیز متعلق بدول همسایه او نیست
 و افغانستان ایا لقی نمیباشد که از دول دیگر مجزا
 و مستقل شده باشد .

اگر افغانستان برای مدتی تحت تسلط بیگانه
 بسر برده بیگانگان نیز سالیان دراز در تحت اداره
 و جهانبانی دول افغانی زیسته اند .

عصر یارت ها ، باختری ها ، کوشانی ها ، سیت ها ،
 صفاریان ، غزنوی ها ، غوری ها و خلجی ها ،
 هوتکی ها و ابدالی ها شاهد آن است .

بر عکس دوره های تسلط بیگانه در افغانستان

کمتر وسط‌جی تر و غیر مستقیم تر بوده است . يك
 نقط دیگر باقی میماند که انرا نیز باید فرا موش
 نمائیم . نظر به **موجودیت** زبان و ادبیات فارسی
 در افغانستان بعضی از مستشرقین آوروپائی و یگان
 یگان نویسندگان متعصب شرقی گمان میکنند که
 افغانستان ادامه ایران بطرف شرق میباشد حالانکه
 زبان موجود فارسی در ایران امروزه پیدا نشده
 است و هنگامی که فارس در تحت تسلط اعراب بود
 و زبان عرب در آن حاکمیت داشت . فارسی امروز
 در افغانستان و ماوراءالنهر و در دربار محمود و آل
 محمود نشو و نما نمود و پرورش یافت و در اینجا سرو
 صورتی گرفت و ازینجا به طرف غرب با نفوذ زبان
 عرب مجادله نمود و ایران را تسخیر کرد ، بنا بر آن
 اگر زبان فارسی امروزه مانند زبان پښتو زبان
 مخصوص این مملکت نیست ، نمیشود آنرا زبان
 مخصوص ایران موجود دانست و مختص به فارس

و دلیل بسط نفوذ ایران در افغانستان محسوب کرد .
 زبان فارسی در افغانستان و در دربار سامانیان
 در ماوراءالنهر و باز در آستانه محمود بزرگ و شهر
 یاران دیگر غزنه پرورش یافته بوسیله اقتدار شاهان
 اریانا در تمام ایران امروزه و ماوراءالنهر پراکنده
 شد و بحیث زبان بین‌المللی این گوشه آسیا مقامی را
 اشغال کرد بنا بران کسانی که آنرا مال خالص
 ایران امروز می‌شمارند خبط بزرگی میکنند و عدم
 شناسائی و بلدیت خود را در سیر و تطور این زبان
 و تاریخ آسیا اظهار میدارند .

مابه اظهار این مطلب دلائل کافی داریم :

حفظله بادغیسی از کجا بود ؟ ابوالعباس مروزی

از کدام ناحیه نشئت کرد ؟ طبعی هردو از افغانستان
 هستند یکی از بادغیس هرات و دیگر از ایالت مار

گیا ناوکنارهای رود حیات بخش مرغاب .

رودکی در کدام شهر ایران بسر میبرد و در
دربار که بوده ؟

رابعه بلخی از کجاست ؟ فرخی سیستانی از کدام
سر زمین میباشد ؟

رشید و طواط آیا از بلخ نیست ؟ و بالاخره آیا
ستاره گان درخشان ادبیات فارسی آسمان غزنه را
به تالو در نیاورده بودند و آیا مایه فخر ایرانیان
فردوسی طوسی بکدام دربار روی آورده بود و کدام
محیط را مناسب و ملائم انشاء اثر خود یافته بود
دقیقی ابو لموید بلخی و سنائی از کجا بودند ،
و کدام محیط در پرورش شان دست داشت پس ثابت
شد که مرکز ثقافت این زبان در افغانستان بوده و ایران
امروز از آن کانون دانش و عرفان فیض یاب
گردیده است .

ما نمیخواهیم مانند آن نویسندگان کوتاه فکر
این موضوع و فتوحات و نفوذ افغانستان را اساس



(۲۳)

گرفته ایران امروز را امتداد افغانستان بجاناب عرب
بخوانیم و تاریخ فارس را جز و تاریخ افغانستان
محسوب داریم ولی برای آنکه این باب مسدود گردد
و جعل کننده گان تاریخ ساکت شوند از اظهار
آن خود داری نتوانستیم ما میدانیم که ایران
مانند افغانستان تاریخ درخشان و مشعشعی دارد.
دوره هخامنشیان و ساسانیان قبل از اسلام و دوره
صفویان در زمانهای اخیر از دوره های شاندار تاریخ
بشریت است و می سزد اگر ایرانی ها بران افتخار
نمایند ولی خواهشمندیم که بعضی از نویسندگان
ایران برخلاف حقیقت و مسلمات از دستبرد
در تاریخ همسایگان خود منصرف گردند و در عوض
با نویسندگان این مملکت در این نقطه تشریک مساعی
فرمایند که چه رشته های مادی و معنوی از سالیان
در از این دو مملکت دوست و برادر را بهم پیوسته نموده
تا اولاد افغان و ایران بدانند که دوستی و یگانگی
این دو مملکت آزاد و مستقل امری است طبیعی.

فصل اول

افغانستان قبل از مهاجرت آریائی

افغانستان قبل از مهاجرت آریائی ها مسکون بوده و سکنه این مملکت يك وقت سیاه پوست بوده اند ولی معلومات مفصل در باره مدنیت و چگونگی آنها در دست نیست . ادوار ما قبل التاریخ این مملکت در زوایای گمنامی خفته و هنوز کشف نشده است اخیراً در سیستان کاوشی بعمل آمده و احتمال کشف آثار مدنیت ما قبل التاریخی می رود . اما این قدر میتوان گفت که در آن عصر هند نیز مسکون سیاه پوستان بوده و سیاه پوستان هند مدنیتی از خود داشته اند و همچنین ممالک شرق قریب نیز در اعصار ما قبل التاریخ مسکون و سکنه آن تمدنی داشته اند . پس بعید نیست که سیاه پوستان افغانستان نیز در آن مدنیت سهیم بوده باشند در فارس و بلاد غربی نخست

سیاه پوستان اقامت داشته اند ولی در مرور اعصار
 عرق سامی حا کمیت یافته و مرا کز آنهارا پرا گنده
 نموده بامختصر آمیزش جانشین سیاهان گردیده اند .

آریائی ها و مهاجرت آنها

آریائی های قدیم محل بود و باش و وطن اصلی
 خود را اریانیم وائیگو میخواندند یا اریانیم وائیجو
 و تعریف میکردند که وطن شان در يك سال تنها
 دو ماه بهار دارد و در باقی ماه ها سردی شدیدی
 حکمفرمائی میکنند .

گهواره و کانون آریائی ها اریانیم وائیگو بود
 و از آنجاست که این نژاد در سرتاسر دنیا پرا گنده
 شده است .

آیا اریانیم وائیگو کجا بوده است ؟ و نقطه که
 آریائی ها از آن جا بسائر نقاط آسیا و اروپا منتشر
 گردیده اند کجاست ؟ این مسئله تا حال به اتفاق

اراء حل نشده و هر دسته از علما نظریه جدا گانه دارند.

بعضی اریانم وائیگورا در سواحل بالتیک جامی دهند برخی کنارهای شمالی دریای سیاه را مهد آریان می خوانند و عده سواحل شرقی و شمالی خزر را گهواره این عرق می پندارند و دسته دامنه کوهستان های اورال و پاره ساییبیر یا برخی اراضی بین سیحون و جیحون و توده افغانستان شمالی را کانون اصلی نژاد آریان می شمارند.

اما تحقیقاتی که بیشتر مورد موافقت علما قرار گرفته روشن میسازد که مهد آریان یا آریانم وائیگو تقریباً در حوالی پامیر و سرچشمه دریا آمو بوده است. بعضی از نو یسند گان اروپائی کوشش میکنند که منشاء نژاد آریان را در اروپا قرار بدهند و مرکز این عرق را در مجاورت بلاد خود تعیین نمایند ولی ثابت نمیشود که آیا آن جا هائیکه بعقیده آنها گهواره

این عرق است مرکز اصلی آنها بوده و یا یکی
از مراکز فرعی و پسان ترشان. بهر حال آریائی ها
از شمال اریانا یا افغانستان قدیم در این مملکت
هجرت نموده اند

آریائی ها در اریانا

گویند زمان مهاجرت آریائی ها را در افغانستان
و فرود آمدن آنها را به هند پیشتر از ۴۰۰۰ سال
قبل از میلاد قرار میدهد. امامورخین دیگر هجرت
آریائی ها را در افغانستان در حدود سه هزار سال
قبل از مسیح تعیین می نمایند و مهاجرت آنها را به هند
از سال دو هزار و چهارصد قبل از میلاد به بعد گمان
میکنند بهر حال در حوالی سه الی دو نیم هزار سال
قبل از مسیح دسته های آریائی در افغانستان سکونت
اختیار کرده بودند:

در هند تا هزار و پنجاه سال قبل از میلاد نیز
ورود آریائی ها بشدت ادامه داشته و از ۱۵۰۰

تا ۱۲۰۰ ق م در آنجا به تشکیل سلطنت های

پرداخته اند

مهاجرت آریائی ها در مرور اعصار و قرون بوقوع آمده و زمان معینی را برای آن قائل شدن مشکل است. انتقال آریائی ها از محلی به محل دیگر با هسته گی بوده و علت انتقال آنها نیز خواهش مسافرت آنها نیست بلکه پاره از علل از قبیل کثرت نفوس و تنگی جا و یا عوامل طبیعی و آب هوا و اختلافات قبایلی علل انتقال آریائی ها شمرده میشود. امروز هیچ شك و تردیدی باقی نمانده که آریائی ها در مهاجرت خود بسوی جنوب نخست در ایالت بخدی یا باخترا اقامت اختیار نموده اند و قدیم ترین گهواره فرعی نثراد اریان پس از اریانم و ائیگو بخدی میباشد. از کتب مقدسه و دائی و سرود های آن و اوستا و وندیدادها که قدیمترین آثار موجوده

آریان است معلوم میشود که اریانا نخستین گهواره
مدنیت عرق آریائی در عالم میباشد .

گوینو و اکثر مورخین می نگارند که آریائی
های قدیمه را در هند و ایران مطالعه نکنید بلکه
زندگانی آریائی را در شرق اندوس و باختر یابه
عبارت دیگر در افغانستان جستجو نمائید . زیرا
اریائی هائیکه از آریانا یا افغانستان امروز بطرف
شرق و غرب پراکنده گردیده اند باملل غیر آریائی
آمیخته شده مدنیت و طرز زندگانی آنها از مدنیت
بیگانه گان متأثر گردیده و تنها در باختر و اریانا است
که مدنیت آریائی ها بدون از تطاول نفوذ بیگانه
نشو و نما کرده است . راجع به مهاجرت آریائی
ها آنچه از کتب قدیمه آریائی برمی آید این
است که آریائی ها از آریانم و آئیگو به ایالت سغدیانا
و ایالت مارگوا پراکنده شده اند و از آنجا جنگ
های داخلی و حملات همسایگان ایشان را مجبور

کرده که بطرف بلخ هجرت کنند که انرا مملکت
بیرق های بلند می خواندند از بلخ بطرف جنوب
غرب در ایالت نسا یا واز آنجا بطرف هرایو و از
هرایو بخاک ایران روانه شده اند دسته نیز از
هرایو به اراکوزی آمده از آنجا بطرف هپتاسندو
یا هفت دریا و یا بعبارت دیگر پنجاب انتشار
یافته اند .

در بلخ آریائی ها به انشاء دولتی پرداخته از
زندگانی قبایلی و خانه بدوشی خود کناره
گرفتند . از آنجاست که بلخ را کشور پرچم های
بلند می خوانند .

افغانستان در مدنیت آریائی اهمیت زیادی
دارد ، زیرا گهواره این مدنیت ام البلاد بلخ بوده
است و نخستین دولت آریائی و مدنیت شهری در
آنجا بمیان آمده و شالوده اولین تشکیلات مفصل
آریائی در آنجا طرح گردیده . در افغانستان است

که پندار و گفتار آر یائی ها جمع و تدوین میشود
 و شعرا ی شعر سرائی میپرد دازند و مفکرین به غور
 و تعمق در کائنات مشغول میشوند و اخلاقیون
 حقوق و واجبات فرد و جمعیت بشری را تعیین
 مینمایند و قدیمترین مدنیت اریان را براساس متینی
 تهداب میگذازند . بعبارت دیگر مدنیت ودائی و زر
 دشتی در افغانستان ظهور میکند .

امروز ثابت است که مانند اوستای زردشت
 نخستین فصل های کتب ودائی که اساس کیش
 و مدنیت ودائی میباشد در افغانستان سروده شده
 و در کتب و دیک از دانایان قدیم این مملکت
 تذکر داده شده و آثار آنها نقل گردیده .

اوستا نیز که اثر دانشمند بزرگ باخترا
 توشترا یازر دشت میباشد در بلخ با نگارنده خود
 ظهور نموده . بطوری که معلوم است مذهب و مدنیت
 ودائی بجانب شرق پراکنده شده هندوستان را

تحت شعاع خود قرار داده و کیش زردشتی تادور دست ترین اقطار فارس آن مملکت را در تحت تسلط معنوی و مادی خود در آورده .

بنابران مسلم است که مهد نخستین مدنیت اریائی آر یا نای دیروز یا افغانستان امروز می باشد و مورخین حق دارند که مدنیت باستانی این مملکت را مادر مدنیت فارس دهند بخوانند .

جای تردید نمیباشد که مدنیت اوستائی در غرب و مدنیت ودائی در شرق نظر به مقتضیات محیط و تاثرات سامی های فارس و سیاه پوستان هند وستان تحریف و تغییر پذیرفت و حتی او لین اریائی های مهاجر نیز در این دو مملکت با عرق بیگانه آمیخته شدند چنانچه گوینو دولت مدرا که قدیمترین دولتی است در خاک ایران اریائی خالص نمیداند . و مدی هارا او لین اریائی و آخرین سامی ها میخوانند . از آثار باقیه پادشاهان هخامنشی فارس و ترو یج خط

میخی در دوره هخامنشی ، شباهت لباس و راستن موی و طرز تعمیر و حجاری ، نزدیکی مدنیت آنها با کلدانی ها و آسوریها ظاهر میشود و ثابت می گردد که حتی دولت هخامنشی فارس هم با وجود آنکه پس از چندین قرن با بعرضه ظهور گذاشته و در آنوقت عنصر آریائی در کنار های خلیج فارس کسب قوت نموده بود هنوز در تحت نفوذ و تاثیر مدنیت آسوری و کلدانی بوده .

درهند نیز اختلافاتی که در مذهب و دائی بعدها تولید شد و پیدایش مذهب براهما نیزم و همچنین اثار مکشوفه ثابت مینماید که مانند فارس آریائی های آنجا هم نظر به مقتضیات محیط تغییر کرده اند .
مدنیت آریائی های اولی .

آریائی ها در هنگام هجرت و همچنین در زمانیکه هنوز در بخدی به انشای دولت و یامر کزیتی نه پرداخته بودند زندگانی نیمه مدنی و نیمه کوچی داشتند .

مذهب شان عبارت از پرستش عناصر و قوای
 طبیعت بود زبان شان زبان آریا . اسپ را برای
 سواری و جنگ بکار میبردند و در تربیه اسپ ها
 و اهلی ساختن آنها همت می گماشتند . معیشت شان
 عموماً از مالداری بود . در تابستان بطرف شمال
 و در زمستان به علفزارهای جنوبی رحلت میکردند .
 آریائی ها برای حمل و نقل اشخاص و اموال
 عراده ها و کراچی ها داشتند . آریائی های
 اولی عراده های خود را با گاو میکشیدند و گاو را
 برای خوردن و دو شیدن بکار میبردند و ثروت
 خود را نیز به تعداد گاو حساب میکردند .

عراده های آریائی خیلی سنگین و کلفت بود
 و آهسته حرکت میکرد بنا بر آن حرکت شان از
 کوچی های امروزی آهسته تر بوده . هنگامی که
 در ارض راه شان جنگلها عرض اندام مینمود آریائی
 ها به شکافتن جنگلها اقدام می نمودند . خانه های

شان از گل و چیز های سبك ساخته شده ، بزودی ترك ميشد . آريائي ها مرده های خود را می سوختا نندند اريائي ها نخست با چوب و دست و سپس با گاو و قلبه که عبارت از چوب کج شده بود زراعت می کردند . وزارت شان عبارت از قطعه کو چک زمینی بود که دور منزل شان را می گرفت و باقی زمین و قسمت های بزرگ تر آن چرا گاه اشتراکی هر قبیله و ایل شان محسوب میگردید . آريائي های اولی قبل از ورود به افغانستان و در دوره های ما قبل التاريخ سنک را تنها در تهداب و اجاق بکار میبردند ولی بالای تپه ها و در مراکز جمعیت های خویش خانه های سنگی جهت ارامگاه مردگان نامور خود می ساختند .

آريائي های اولی در شهرها اجتماع نداشتند بلکه جمعیت های شان به نسبت چرا گاه و مناطق علفزار تقسیم ميشد . جمعیت های آريائي در تحت اداره

رؤسای که مامور ایفای قربانی ها و تعمیر و غیره بودند قرار میگرفت و رؤسای مذکور اولین روحانیون آریائی محسوب میگرددند .

بعد ها آریائی ها به فلزات آشنا شدند و حرف متنوعه در بین شان تولید گردید و صاحبان حرف از قبیل چرمگران کلالها ، نجارها ، و حجارها پیدا شدند و کم کم طبقات اجتماعی ظهور نمود . زننها به بافت ، دوخت ، گیل دوزی و غیره کار های دستی مشغول میگرددند . با تجمعات زندگی گانی و ثروت فامیلهای بزرگ و طبقات عالیه در بین آریائی ها پیدا شده رفت . و آراستو کراسی عرض وجود نموده ثروتمندان آریائی به تنوع اطعمه و ساختن شراب عادت گرفتند .

آریائی ها جشن های مذهبی داشتند و برای هر فصلی نیز جشن میگرفتند . در جشن های آریائی اشخاص ظریف برای خدا نیدن حضار حضور

میداشتند و همچنین شعرائی بودند که قصائد و داستانهای منظوم نسبت به جنگها و افسانه‌ها می‌سرودند و رؤسا و طوائف آریائی را می‌ستودند.

آثار شعرای مذکور از بر خوانده می‌شد و از زبان بزبان انتقال می‌یافت و بزبان آریائی در هر دوره رونق تازه می‌بخشید.

آثار مذکور در تولید و تقویه روح ملی و نثر ادبی كمك می‌کرد و از جنگ‌های آریائی‌ها با اقوام بیگانه صحبت مینمود. انتقال و انعکاس آثار مذکور را میتوان در وداهای آریانا ساگا‌های زبان‌های تو تونیک یا تفتانی و در اساطیر و اشعار حماسی یونانیان ملاحظه نمود.

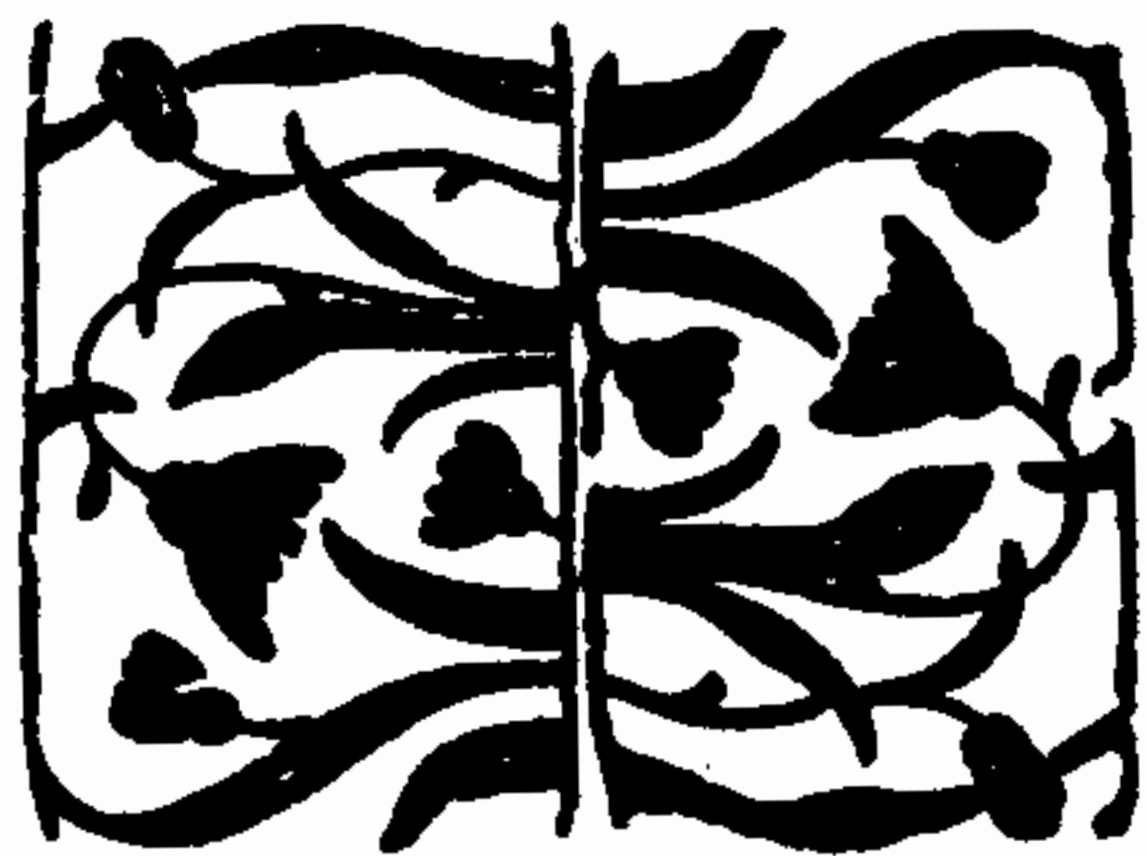
آریائی‌ها اشعار خود را با آواز و حرکات نیز می‌خواندند و هنگامی که تحریر در بین‌شان پیدا شد، چون جامع نبود شعرای آریائی نمی‌خواستند آثار خود را در قید تحریر در آورند و بزبانی آن لطمه

وارد نمایند . بنا بران مدتی پس از ترویج کتابت نیز آثار آنها شفائی و از سینه به سینه انتقال می یافت و باقی میماند .

آریائی های اولی خانواده های بزرگ داشتند و تقریباً صد نفر در یک منزل بسر می بردند و از یک مطبخ غذا می خوردند . هر طائفه چون خانواده محسوب میگردید و این خانواده های بزرگ ملت را بحیث یک عایله بزرگتر تشکیل میداد .

این بودند کی از طرز معیشت و زندگی گانی آریائی ها در هنگام هجرت و قبل از زندگی مدنی شان در بخدی ، قراریکه مورخین و آریائی شناسان ذکر مینمایند . ولی پس از آنکه دران خطه زیبا رحل اقامت افگندند در حیات شان بطوریکه قبل ازین گفته ایم تغییر کاملی پیدا شد و حتی آن کسانیکه ازان گهواره مادی و معنوی (بلخ) جدا شده بطرف هند مهاجرت کرده اند و زندگی شهری

بلخ را نداشته اند هم زندگانی مفصل تر ، زیبا تر
 و بهتر را دارا بوده اند چنانچه کتب اولیه ودائی
 که در آریانا و مقارن مهاجرت آریائی ها از بلخ
 بطرف هند یعنی در قسمت های جنوب هندو کوه
 سروده شده است شاهدان میباشد . زندگانی مدنی
 و عظمت دربار بخدی را نیز میتوان از خلال کتب
 مزبوره مشاهده نمود .



فصل دوم

تشکیلات نخستین سلطنت در آریانا، بخدی شهر
بسرقات های بلند .

پیشتر گفتیم که آریائی ها نخستین بار در بلخ
شالوده سلطنت و حکومت را ریختند . به این وسیله
اولین دولت آریانا یا افغانستان را تشکیل کردند .
هنوز در فارس و ایران امروز سامی ها حکمفرمایی
میکردند و در هند آریائی ها نفوذ و دولتی قائم
نکرده بودند .

ممکن است هنگام تشکیل دولت آریائی در باختر ،
آریائی ها در فارس و هندوستان بوده باشند ولی آریائی
های فارس در تحت اسارت آثوری ها و کلدانی
هانزیست می نمودند و آریائی های هندوستان
حیات بدوی داشتند و با سیاه پوستان در مجادله
حیات و ملمات بوده اند .

پادشاهان اریائی باختر نخست انتخابی بودند
ولی بعدها سلطنت موروثی شد. شاهان اولی را
در زبان سانسکریت ویس پاتی و در زبان زندویس پیتی
می نامیدند. پادشاهان بخدی مانند فرعون مصر
و شاهان آثور و کلدان مستبد و سفاک نبوده اند بلکه،
عادل، نیکوکار و محبوب ملت بشمار میرفتند و بدون
مشوره کاری نمیکرده اند چنانچه از کتب ویدا
و اوستا معلوم میشود. احکام و اندرزهای روحانی
آنوقت شاهان را بداشتن وزرای کاردان و مسئول
توصیه مینماید و به آنها در مشوره با وزرای شان
امر میکند.

پس از آنکه زندگانی اجتماعی در بلخ
نشوونما نمود تشکیلات مفصلتری بر روی کار آمد
و با شخص پادشاه يك رئیس روحانی نیز میبود که
در مملکت تسلط معنوی داشت و علاوه تا چند نفر
وزیری موجود بودند که با شاه همکاری میکردند.

از اوستا معلوم میشود که سه دسته شاهان
 مشخصی قبل از زردشت، در بخدی حکمفرمایی
 میکردند و نام بعضی از آن پادشاهان را چون ییما
 و داهم ذکر مینماید .

اگرچه بعدها افسانه سرایان زبان فارسی
 تصرفات بی اندازه در سلسله های شاهان ما نمودند
 ولی خوشبختانه اوستا تا اندازه ئی کارنامه های
 شان را ذکر مینماید و نمیگذارد که تصرفات افسانه
 سرایان متأخر لطمه بتاریخ شان وارد نماید .
 ناگفته نماند که تاریخ پادشاهان اولیه باختر،
 مانند آغاز تاریخ همه ملل بمرور زمان جنبه افسانوی
 گرفته ولی حقیقت را از آن میتوان درک کرد .
 خاندان های سلطنتی بخدی عبارت از پارادات ها
 یاپیشدادیان ، کاویانی ها خاندان کاوه یا کیانی
 واسپه ها هستند .

پارا دات ها :

پارا دات ها که عیناً ترجمه آن پیشدادیان میباشد نخستین خانواده سلطنتی آریانا و بخشی است و اولین پادشاه آن ییما میباشد . ییما پسر ویوان گاهانا است و قرار گرفته اوستا پدر او او لین کسی است که مشروب هومارا از عصاره نبات معروف هوما یا سوما که در کوهستانهای افغانستان میروید کشیده است .

از خلال مضامین اوستا معلوم میشود که ییما پادشاه رؤف و مهربان و فاتح و مربی بزرگی بوده و در اثر مساعی او آریائیها کسب قوت و ثروت کرده اند و دوره او را دوره سعادت و رفاه خویش میخواندند . ییما در زراعت و تربیه حیوانات مخصوصاً ملت خویش را تشویق و ترغیب میکرد . ییما موسس محوطه و بنای او را میباشد که قرار بیان اوستا جهت حفظ مردمان و حیوانات از سردی

ساخته شده بود . و ا را قلعه شاهی و مرکز بخدی
 میباشد و نخستین عمارتی است که از فراز کنگره
 های آن اولین بیرق آریانا در اهتزاز در آمده .
 ویدا نیز از ییما ذکر مینماید و او را یا ما میخوانند
 و دیار او را بهشت یا ما گفته در ما و رای کوه های
 مقدس یا هندو کوه قرار میدهد . جشن نوروز هم
 از یاد گارهای اوست و افسانه سرایان او را جمشید
 یا تنها جم میخوانند .

تری تونا : (فریدون) اوستا پس از ییما در
 زمره سلاطین باختر تری تونا را ذکر مینماید که
 بقول او با آزیداها کیا جنگ کرده افسانه سرایان
 تری تونا را فریدون و نوا ده جمشید میدادند .
 بعد از تری تونا در اوستا باسم تریتا که از طائفه
 ساماست برمیخوریم تریتا از طائفه سامای بخدی
 بوده در عصر او طبابت ترقی کرده است و خودش
 نیز طبیب حاذقی بوده . تریتا دوپسر داشت یکی

یوروك شا یا که مقنن بز رگی محسوب میگردد یده
 و دیگر کار ساسپا که جوان خوش شکل ود لاوری
 بوده و سوار کاری نیز بشمار میآمده . کار ساسپا
 در هنگام سلطنت پدر فتح سیستان را نمود . از پسران
 تری تونا اسم یک نفر آریو و پسرش مینو چترارا
 نیز در اویستا می بینم که در باختر سلطنت داشته اند
 و افسانه سرایان از آنها ایرج و منوچهر ساخته اند .

خانواده گاوه و یا کوانی و یا کیانی :

پس از پارادات ها او یستا ذکر یکدسته شاهان
 دیگر آریانارا که اسم شان بکلمه گاوه شروع
 میشود مینماید و ما آنها را که از يك فامیل
 بوده اند کیانی یا کوانی میخوانیم . نباید فراموش
 کرد که بعضی نویسندگان اسم کیانی را بالای هخا
 منشیان اولی گذاشته اند حال آنکه کوروش
 و کامبوجیای فارسی بخاندان کیانی بنحدی هیچ تعلق

نداشته اند . شاید اشتباه آنها نظر بقرا بت نام
اجداد کوروش با پادشاهان کیانی بوده حالا نکه
اجداد کوروش از ملکان محلی فارس بشمار
میآمدند .

مؤسس خاندان دومین سلطنتی آریانا و شاهان
بخدی کاوه کواتامیباشد که افسانه سرایان او را
کیقباد خوانده اند . کاوه کواتا مانند اسلاف خود
بعدل و داد گستری پرداخته آریانا را از خطر
توریا (تورانیها) نجات داد و با شاه توریا ،
فرانگ را سیانا ، یا افراسیاب افسانه سرایان رزم
داده قوای توریا را از خاک آریانا با نظر ف
آمویه طرد نمود و عقب را ند ، پسر او کاوه
یوسا یا کیکاوس افسانه سرایان است که بعد از
پدر بر تخت سلطنت نشسته با دشمنان شمالی و غربی
جنگ کرد و بغرب یعنی در خاک ایران امروز فتوحات
نمود و مازندران را استیلا و حاکمیت آریانا را

در آنجا قائم کرد . در اول امر ما زندرانی ها
مقاومت کردند ولی بکمک عسا کر تازه رسیده
آریانا که از جنوب هندو کوه رسیده بودند گاو و یوسا
کامیاب گردیده آن ایالت را جزو مستملکات
افغانستان ساخت و در آنجا حکام خویش را
گماشت . پس از او گاو و سیاورشا نا بسلطنت میرسد
و با دشمنان شمالی جنگ نموده بالاخره بمرگ
فاجعه ناکی پدرود حیات میگوید ، افسانه سرایان
این پادشاه را سیاوش میخوانند .

بعد از سیاوش پسرش گاو و هوسروایا یا کیخسرو
افسانه سرایان بتخت بختی جلوس مینماید ،
کار نامه های او چه در او ایستا و چه در افسانه های
حدید خیلی معروف است زیرا عظمت آریانا و حفاظت
آن مملکت از دشمنان توریائی بدست توانای او
صورت گرفته . گاو و هوسروایا در تأمین امنیت
و مصوویت آریانا بذل مساعی کرده و با توریائی ها

مکرراً مقابله نموده بالاخره پادشاه شان
 فرانگ را سیانارادر عقب دریاچه شاست یا چاچاست
 میکشد. این دو خاندان یکی بعد دیگری در بختی
 سلطنت داشته و نخستین سلطنت آریانارا تشکیل
 داده اند خاطره آنها برای اوستا نیز خیلی قدیم است
 و چون اسم بعضی از پادشاهان مذکور در ویدا
 هم ذکر شده شاید پادشاهان نخستین ما هنگامی
 سلطنت رسیده اند که هنوز عصر مهاجرت از بلخ
 به هند و فارس شروع نشده بود.

بعد از این دو خاندان اوستایک سلسله پادشاهان
 باختر را ذکر مینماید که بعصر زردشت نزدیک تر است
 و بعبارت دیگر در پایان آندوره ظهور زردشت
 صورت میگیرد چون در آخر نام پادشاهان مذکور
 کلمه اسپ یا اسپه موجود میباشد بنابر آن خاندان
 سلطنتی مو صوف را بنام خاندان اسپه میخوانیم

خاندان اسپه

سرسلسله خاندان اسپه اوروت اسپه میباشد که افسانه سرایان اورا لهراسپ میگویند. دو نکر آلمانی این خاندان را متعلق بخاندان های سابق میدانند، اوروت اسپه قرار قصه های اخیر آبادی های زیادی در بلخ نموده اما اوستا از کار نامه های او توضیح نمیدهد، اوروت اسپه دو پسر داشت یکی ویست اسپه و دیگری زری واری. بعد از اوروت اسپه پسرش ویست اسپه که اورا افسانه سرایان کشتاسپ میگویند به تخت پدر نشست و او شخص قوی و دلاور بود. بزرگترین افتخار دوره او ظهور زرتشت در یازده دشت مرد بزرگ و دانشمند و مقنن بلخی و صاحب کیش زردشتی است که اوستای او تا امروز زیاد گوار و مأخذ بزرگ تاریخ اولین ما است. ویست اسپه مانند کواهو سروا در اضحلال دشمنان آریانا همت گماشت و بارجت اسپه پادشاه

توریا جنگ کرد و افغانستان را از حمله او نجات بخشید و قوایش را مضمحل گردانید در جنگ ویست اسپه برادرش زری واری حضور داشت و معاون او بود. زردشت یازرتشتر یازراتوشترا پسر یورو جسپه که از خاندان شاهی و طبقه اریستو کراسی باختر بود کیش نوی را بظهور آورده با قوانین خود در تقویه روح و نیروی مادی و ملی آریانا کمک کرد و برای نشر قوانین خود و استیلای دیار توریا در عسکر آریانا حصه گرفته کشته شد ولی با فتح شاه آریانا برار جت اسپه نه تنها قوای مادی مملکت غلبه کرد بلکه معنویات و آئین زردشت نیز از باختر باطراف شمال و مغرب آریانا انتشار یافت :

عصر زردشت و ویست اسپه تقریباً در حدود ۱۰۰۰ سال ق م بود و در آن وقت آریانا با مرکز خود باختر مهمترین مرکز سیاسی، حربی، عرفانی و اقتصادی اینگوشه دنیا محسوب میگردید. علاوه

بر آنکه شخصیت زردشت در تاریخ باستانی آریانا
 موقعیت مهم روحی و اخلاقی و کولتوری دارد و نشر
 آئین او در بلاد مجاور افغانستان نماینده نفوذ
 سیاسی، حربی و اقتصادی افغانستان میباشد، در روشن
 نمودن تاریخ آریانا نیز زردشت و اوستا مقام
 بارزی را اشغال کرده است. اوستا کتاب زردشت
 و مخصوصاً گات ها که از سائر قسمت های اوستا
 مصون تر مانده و دست تطاول روزگار در پیکر آن
 کمتر دست یافته است قیمت دارترین و ثقیقه ملی
 تاریخ عظمت و جلال آریانای کهن میباشد
 و از خلال جملات و فصول آن مدنیت و سیطره
 باختری عرض اندام مینماید. اوستا نام پادشاهان
 افغانستان، خدمات آنها محیط دانش و اقتدار وطن
 و جغرافیای سیاسی آریانا را تشریح مینماید. اگر
 زردشت و اوستا نمیبود یکدوره مشعشع تاریخ
 باستانی ما الی الابد در زیر غبار فراموشی و زاویه

گمنامی مستور و مجهول میماند .

و دانیزمانند اوستا از افغانستان آن زمان صحبت
 مینماید و در صفحات قیمت دار این کتاب میتوان
 مناظر زندگانی قدیم توده آریانی را تماشا کرد
 ولی موضوع و دابیشتر با نهمردمان افغانستان تعلق
 میگیرد که از سلاسل جبال هند و کوه بطرف جنوب
 و شرق عنان عزیمت خویش را گردانیده اند
 و از کرانه های شرقی آریانا در هندوستان سرازیر
 میشوند . مقاماتی که در ویدا ذکر گردیده
 نیز عموماً عبارت از صفحات جنوب هند و کوه و اقطاری
 است که با افغانستان شرقی تعلق دارد . کتب ویدی
 که در مرور قرن ها سروده شده اگر چه از دانایان
 قدیم یا علمای باختر صحبت مینماید و اقوال آنهارا
 ذکر میکنند ولی متعلق با دسته های منظم آریانا
 است که برای کولو نیز اسیون جنوب و شرق رهسپار
 اند در سرود های ودی هنگامیکه از آشیانه کهن

و بهشت ما و رای جبال هند و کوه صحبت مینماید
 معلوم میشود که مدتی است سرایندگان آنها
 از بخدی قشنگ جدا شده اند پس معلوم شد که اگر
 اوستا نمیبود و دابذاته روشنی بزرگی در تاریخ دولت
 باختی نمی انداخت زیرا سرایندگان و دامانند زره
 توشترا در شهر بخدی نمی زیستند و بادو دمان
 شاهنشاهی و حلقه های سیاسی آریانی تعلق و آمیزش
 و اختلاطی نداشته اند .

مراد ما از همه این توضیحات این نیست که
 کتب ودائی در نگارش تاریخ افغانستان کمکی
 نمی نمایند . بلکه قدامت و داد و توضیحاتی که در
 زندگانی اجتماعی و معنوی دسته ها و طوائف باستانی
 مملکت ما داده است و سبک ادبی و طرز خیالی را که
 تعقیب مینماید خیلی قیمتدار و مأخذ مهم است ولی
 مقصد ما این است که در تاریخ سیاسی آریانا و حکومت
 بخدی سهمی که اوستا میگیرد از ودای بیشتر است .

چون موضوع ودا و مباحث آن بیشتر از زندگانی مادی و اخلاقی و مدنی طوائف اریانی صحبت می نماید و کمتر از مرکزیت قوا و سیاست آنوقت بحث میدارد بنابراین بیشتر از این در تحلیل آن نمی پردازیم و میگذاریم که همکاران محترم در تاریخ عمومی افغانستان مقامی را که شایسته ودا و مدنی و دانی است معین نمایند و زیاده تر آن قسمت های ودا را معرفی کنند که گویندگان آن در آغوش جبال وزیر آسمان قشنگ و نیلگون افغانستان می زیسته اند .

برگردیم به زردشت و اوستا :

بطوریکه پیشتر گفتیم زردشت بخاندان شاهی باختر تعلق داشت نام خودش زرا تو شتر ا و لقبش سپنتمان بود . پدرش پورو شوسپا و جدش پیتراسپه و جد بزرگش هیجا تاسپا نام داشت . از نام اجداد

زرتشت معلوم می‌شود که بخاندان شاهی اسپه تعلق داشته. برخی دوازدهمین پدر اور اما نوجیترا امیدانند که پسر تریتونا و از دو دمان پاراداتاست .

زرتشت دوپسر و سه دختر داشت خوردترین دختر او پورچست نام داشت .

پورچست خانم جام اسپه وزیر معروف باختر و بزرگترین مرد دربار کشتاسپ بود. زرتشت با دختر فراشتر که برادر جام اسپه بود ازدواج نموده بود اوستا که موثوقترین مأخذ زندگانی زردشت است بلخی بودن او را ثابت می‌نماید و نویسندگان یونانی نیز که تذکر نامهای آنها را لازم نمی‌بینیم و ممکن است در تاریخ عمومی افغانستان فرداً فرداً ذکر شوند عموماً او را باختری میدانند علاوه بر آن خود اوستا نیز همیشه نام از ایالات شهرها اشخاص و وقایع اریانا یا افغانستان میبرد .

جای تعجب است که چرا يك عده نویسندگان

و مخصوصاً نویسندگان ایرانی او را از ربایگانی
 و از اهل مدی میدانند حالا نکه يك کلمه از مدی
 و مدی ها در اوستا نمی توان یافت .

راجع بفارسی بودن زرتشت و ازینکه در عصر
 هستا سپا پدر دار یوس بوده هیچ صحبت نمی نمایم
 زیرا آن دوره پنجصد سال بعد از زردشت بوده
 و در آن وقت کیش زردشت در فارس
 قائم شده بود و اشاره نیز زردشت از اشخاص و وقایع
 آن دوره در اوستا نمی نماید .

کسانیکه باین خطا دوچار شده اند تنها به نام
 هستاسپا شهنشاه اریانا و هستاسپا رئیس یکی از ایلات
 های فارس که ابداً به سلطنت نرسیده است بازی
 خورده اند .

اوستا :

کتاب زردشت را اوستا گویند اوستا را برخی
 قانون، بعضی متن وعده اساس و بنیان دانسته و زنند

اوستارا کتاب قانون شهری یا کتاب نماز و دعا خوانده اند .

زیر از ند اوستا کلمه مرکب است از زند و اوستا .
زند در بعضی جاها شهر و در برخی بمعنی دعا و نماز آمده است .

پازند تفسیر زند را گویند که بعد ها به آن علاوه شده .
عده هم اوستارا بمعنی مجهول خوانده اند اما این تعبیر بعید بنظر می خورد .

کشتاسب پادشاه باختر امر داد که اوستارا بر روی پوست گاو نوشته به تمام معابد کشور توزیع نمایند .
قرار گفته پلین مورخ لاتین و طبری مورخ عرب اوستا فوق العاده بزرگ بوده است .

تا جائیکه معلوم است کتاب زردشت به ۲۱ کتاب یانسک منقسم گردیده بود . نسبت به اوستا و کتب مختلفه آن بیشتر توضیح نمی دهیم و این موضوع را برای تاریخ عمومی می گذرایم ولی از ذکر بعضی

مطالب مهمه آن که در روشن ساختن جنبه های سیاسی مملکت کمک می نماید ناگزیریم .

اینقدر باید گفت که در اثر حملات سامی های آشوری و جنگهای شدید که در بین آنها و قوای مدافع آریانا در گرفت خساره زیادی به پرستش گاه ها و کا نون های علمی و ادبی ما رسیده بسیاری از نسخ اوستای قدیم پراگنده شد و مثل سائر آثار قیمتدار علمی و ادبی باخترا به یغما رفت . حمله فارسی ها و کورش نیز با جنگ هفت ساله آریانا و فارسی در بربادی آثار نیاکان ما کمک نمود و فارسی ها کمتر از آشوری هادر قلع و قمع خاطرات علما و مفکرین گذشته کوتائی نکردند . میگویند که کورش يك نسخه اوستارا در پایتخت فارسی برده بود و آن نسخه در هنگام حریق پرزه پوایس بدست سکندر خاکستر شد .

بهر حال علمای قدیم و اوستا متیقن اند که محیط

علمی باختر در زمان زردشت در خشان بوده و زردشت
 با سه صد نفر علمای در بار هستا سپا مناظره کرده
 و بالاخره ایشان را گرویده ائین خویش گردانیده.
 پس از ترک تاز فارس و سکندر کسیکه در گرد آوردن
 و ابقای او ستا که یگانه نماینده عصر در خشان بخدی
 است کمک کرد و نگذاشت نام نیاکان او از بین برود
 و لخش اول پادشاه پارتی میباشد که عرقاً آریانی
 و گرویده مذهب اجداد خویش بوده. اگر و لخش
 همت نمیگماشت ساسانیان نمی توانستند دوباره
 کانون کیش زردشت را در فارس فروزان سازند
 و بر آن بنازند. تحلیل و مطالعه اوستا ثابت می نماید
 که تمام پادشاهان متذکره آن بلخی بوده اند و اشخاصیکه
 آنها را به شاهان ماد و فارس نسبت داده اند سهو بس
 عظیم کرده اند زیرا پادشاهان ماد و فارس در آن
 وقت وجودی نداشته اند و ایالات ماد و فارس یا جزو
 سلطنت بخدی و یا در تحت نفوذ آثوری بوده اند.

اولین بار بنام پادشا هان ما دوسر سلسله آنها
 تیسپس در کتیبه های آثوری بر میخوریم که اکثراً
 از اضمحلال و شکستن سلطه سلاطین ماد صحبت مینماید
 و از اینکه چسان آثوری ها شهرها و قلاع آنها را
 تسخیر و مسکون به یهودیان و طوائف دیگر نموده
 اند ذکر می کند .

ناگزیریم برای اینکه سوء تفاهمی باقی نماند بگوئیم
 که قبل از انحطاط سلطه آثوری هیچگاه دولت
 بزرگی در فارس یا ماد یا بعبارت دیگر در ایران
 امروز عرض اندام ننموده است و اگر پادشاهانی
 در آنجا بوده اند امتداد سلطه آنها محلی بوده است
 و بیشتر امرای يك طائفه محسوب می شده اند . قبل
 از کوروش و در اواخر دولت ماد چون کمی آن
 دولت نظر به ضعف و اضمحلال آسوری ها آسوده
 شد، بعضی سلاطینی گذشته اند که حاکمیت آنها
 تا جنوب ایران ادامه داشت .

حقیقتاً اولین شهنشائی ایرانیان دولت هخامنشی است که بامرد بزرگی چون سیروس فارسی بمیان آمد و دارا آنرا بنقطه عروج اورسانید . امید است پس ازین بیشتر روشن گردد که تطبیق نامهای شهر یاران باخترا بر امرای فارس سهو و خطای مدهشی بوده است .

آریانا و ایالات آن در اوستا :-

اوستا تنها تاریخ آریانا را حفظ نموده بلکه ایالات و حدود اولین شهنشائی افغانستان را نیز ذکر می نماید . اوستا اراضی وایالاتی را که شامل آریانا و مقبوضات او بوده است بنام ۱۶ قطعه زمینی که هر مزد آنرا بمیان آورده و اهریمن در آن آفتی خلق کرده بیان می نماید . اکثر قطعات مذکور معلوم است و اسمای موجود آن را میتوان مرادف نامهای اوستائی ذکر کرد برخی که هنوز

پوره معلوم نیست نیز معلوم خواهد شد منخضو صاعده از آنها در اثر تجسس کمیسیون تاریخ و سعی همکاران محترم بنده معلوم شده است. بطوریکه پیشتر گفتیم بیشتر ایالاتی را که اوستا ذکر می کند تعلق بآریانا دارد یا واضح تر بگوئیم داخل افغانستان است برخی دیگر نیز آن ایالاتی بوده که در عصر شهنشاهی بختی جزء مقبوضات آریانا محسوب می گردیده و در آن بختی نفوذ کلتوری و سیاسی باختر قائم بوده که زر دشت بلخی آنرا در ضمن ایالات آریانا خوانده است .

آیالات شهنشاهی بختی آریانا قرار ذیل است :

(۱) آریانا وائگو .

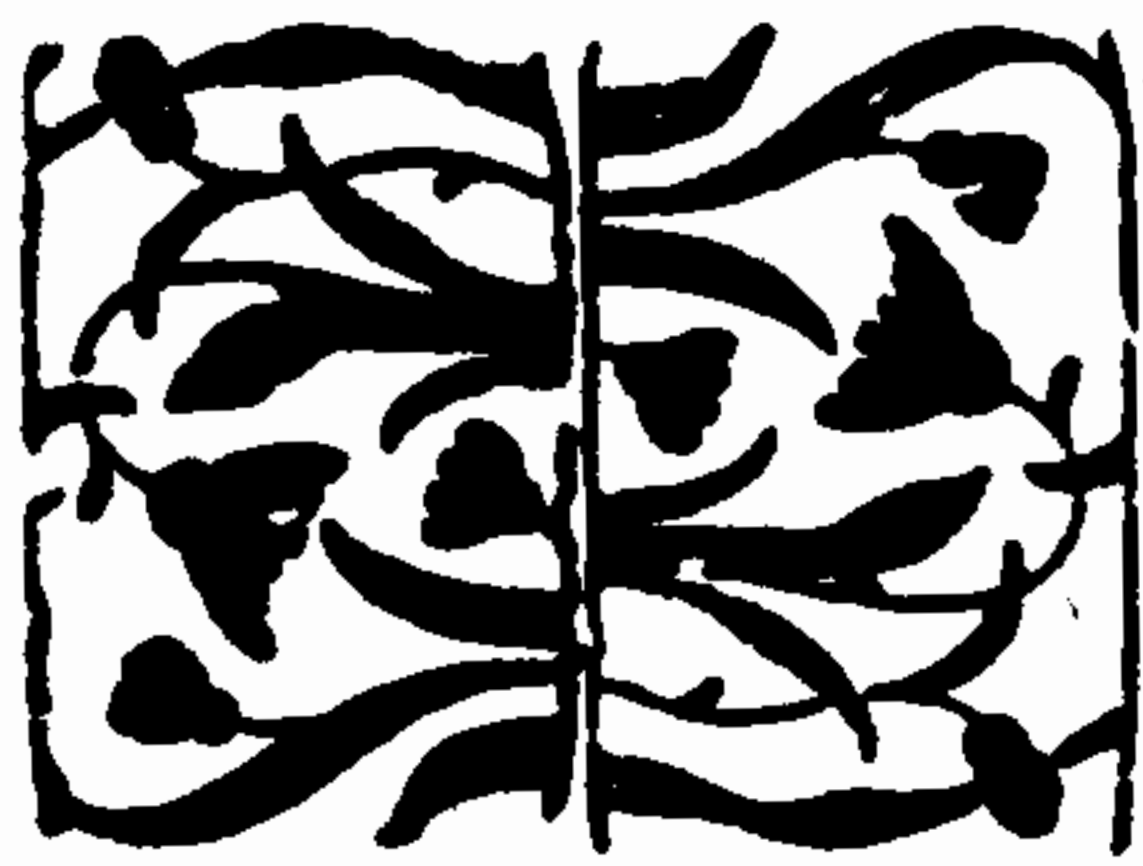
(ممکن است این ایالت اگر مراد از محل اصلی آریائی ها بوده شامل امپرا طوری آریانا نبوده باشد ولی اگر مراد از سرزمین شمالی ا کسوس بوده جزو مستملکات آریانا محسوب می گردیده) .

(۶۳)

- (۲) سغد و سمرقند
- (۳) مورو حوزة مرغاب
- (۴) بخدی بلخ
- (۵) نيسایا میمنه
- (۶) هریو حوزة هریرود هرات
- (۷) وایکرتا کوفن کابل
- (۸) اوروا ، کوهستانهای جنوب شرق غزنه .
- (۹) خننتا ، گرگان ؟
- (۱۰) هراویتی ، حوزة ارغنداب .
- (۱۱) هیتومنت حوزة رود هیرمند .
- (۱۲) راغا ، ری ، تهران .
- (۱۳) کجزه .
- (۱۴) وارنا .
- (۱۵) هیتا هندو ، هفت دریا ، سیند و پنجاب
- (۱۶) رانگه

از ذکر ایالات مذکور معلوم میشود که امپرا

طوری اولین آریانا غرباً تا نواحی همدان شرقاً
تا اقصای پنجاب شمالاً تا جلگه سیحون و جنوباً
الی ریکستان های جنوبی بلوچستان بوده و یا تا بحر
هند امتداد داشته . مرکز این امپراطوری بزرگ
و آن قوه ئیکه این شهنشاهی را بمیان آورده
معلوم است افغانستان بوده زیرا بزرگترین
قسمت آن ایالات متعلق با افغانستان امروزی میباشد .
علاوه بر ذکر نام ایالات آریانا اوسقا از دریاها
و جبال این مملکت نیز صحبت می نماید که بعضی
از آن نامها تا امروز با اندک تحریفی باقی مانده است .



فصل سوم

از زردشت تا سکندر

پس از زردشت و اوستا متأسفانه تاریخ بنحدی بازوضاحت و روشنی خود را از دست داده و مأخذ دیگری مانند اوستا که از شاهان و وقایع و بلاد آریانا صحبت نماید بنظر نمی‌خورد . با وجود این از خلال نگارشات بیگانگان و ذکر حملات اجانب بر آریانا میتوان دریافت نمود که دولت بنحدی وجود داشته و وحدت ملی افغانستان از بین نرفته و به حملات خارجی مقاومت نموده است . دونکر آلمانی که مدقق بزرگی در تاریخ این دوره است تعداد پسران ویستاسپارا ۲۹ نفر مینویسد از این معلوم میشود که خاندان اسپه پس از زردشت نیز سریرارای امپراطوری آریانا بوده اند .

اوستا از جمله پسران ویستاسپا **Cpentodata**

را یاد می‌نماید که جوان باهوش و زرنگ بوده و در

فنون جنگی مهارتی بسزا داشته است و هنگام
جهانکشائی پدر عامل بزرگ فتوحات او بشمار
می رفته . البته معلوم است که زر دشت چون قبل
از سلطنت آن شهزاده از جهان رفته از دوره پادشاهی
او ن گری نمی نماید .

بعباره دیگر از حدود هزار قبل از میلاد که
عصر زر دشت است تاهنکام حملات سیروس
(۵۰۰ ق.م) مأخذی که تا اندازه بصورت مسلسل
از جریانات مملکت ما صحبت نماید در دست نیست .
وقائع نیمه تاریخی و نیمه افسانوی جنگ
آشوریها و آریانا یعنی حمله نینوس پادشاه نینوا
و سمیرا میس ملکه آشوری بر افغانستان ثابت
می نماید که قوای آشوری درین مملکت به دولت
بزرگ و نیرومندی برخورد وفداکاری و جانفشانی
فرزندان آزادیخواه افغانستان قوای آشوری را
بمصائب و خیم دوچار نموده است .

همچنین از وقایع جنگهای سیروس معلوم میشود که در مدت هشت سال پادشاه فارسی بمقاومت های مر دانه آریانیها بر خور ده و با زحمات زیادی کامیابی حاصل نموده است و بالاخره در اثر مجاهدات وطن پرستان افغان تارکش را ترك کرده .
 طبیعی است بکه در آن زمان حکومت مرکزی و دولت با ختر قائم بوده و رنه عسا کر سیروس با دسته های متفرق احرار باین مشکلات بزرگ مواجه نمی گردید .

علاوه بر ذکر حملات آسوری و هخامنشی ، در افسانه های بعد از اوستا و اساطیر و متئولوژی ادبیات فارسی نیز ذکر بعضی پادشاهان کابل ، حکمفرمایان بلخ رؤسا و پهلوانان زابل و حتی در بعضی موارد ذکر دودمانها و امرای محلی بعمل آمده است که از وجود قوای ملی و دولتی آریانا در آن زمان حاکی میباشد .
 امید داریم که در اثر تجسسات آینده و مساعی

جوانان افغان این دوره تاریک پنجمصد ساله نیز
روشن گردد .

جنگ آشوری و آریانا :-

تاریخ آشوری نیز مانند تاریخ ملل دیگر
بامتئو لوژی آغاز می نماید متئو لوژی اگر چه
جنبه افسانوی دارد اما هیچگاه بدون از حقیقت
تاریخی نبوده است . صرف پس از مرزمان واقعات
تاریخی قدیم پیرایه افسانه اختیار نموده و زبان
عامه آنها را جنبه افسانه وی و خادق العادگی
بخشیده .

در آغاز تاریخ آشوری بوقائع حکمفرمائی
نینوس و سمیرامیس برمیخوریم و مشاهده مینمائیم که
چسان آشوری ها کسب قدرت نموده بفتوحات
می پردازند و مملکت شان مرکزیک دولت بزرگ
آسیا میشود .

سرزمین بین رودخانه فرات و دجله گهواره

شهنشاهی آشوری است . بین النهرین قبل از آشوریان نیز دول و حکوماتی را طی نموده است سو مری ها ، بابلیها و غیره طوائف آن دیار سالهای درازی در آن خاک طرح نظام سیاسی و اجتماعی را ریخته اند . اما در بین النهرین نخستین شاهنشاهی که تشکیل شد و دامنه فتوحات آن ممالک بیگانه را در بر گرفت شهنشاهی آشوری بود . و اولین پادشاه آشوری که عظمت و حاکمیت آشوری را بر بلاد دیگر قائم کرد نینوس می باشد .

نینوس يك پادشاه جاه طلب و بزرگی بود و برای بدست آوردن شهنشاهی آشوری و ابقاء نفوذ خویش مدتی بفرامهم آوردن سپاه جنگی و آرموده مشغول بود .

نخست با آریوس پادشاه اعراب متفق گردیده قوای بابلیها را که رقیب آشوریها بودند مضمحل گردانیده و مملکت شانرا فتح نمود .

پس از آن ارمنستان و مدی را بعد از زرد و خورد
 مختصری فتح نموده پادشاه مدی را بدار آویخت
 سپس قوای آشوری را بمصر، فینقیه، کویله، شام
 سیلسا، لیوسیا، کاریا، لیدیا، میسیا، فریجیا،
 بی تونیا، کپا دوچیا سوق داده ممالک مذکور را جزو
 شهنشاهی آشوری گردانید.

بعد از آن بجانب مشرق عنان عزیمت خود را
 گردانیده فارسی ها، کرمانی ها، کدوزی ها، هیر
 کانی ها، دربکی ها و سائرسا کنین سوزیانا و سواحل
 خزر را مطیع خود گردانیده و بدرانگیا نا حمله ور
 شد قوای در انجیان نیز سقوط نموده نینوس بطرف
 باختر یا مرکز شهنشاهی آریانا حمله نموده ولی
 بقشون نیرومند و مردم دلاور این مملکت برخورد
 ناکام شد. نینوس پس از هفده سال جها نکشائی
 در مقابل عزم باختری ها مغلوب گردیده برگشت
 و فتح این مملکت را بزمان مساعد تری موکول نمود

هنگامیکه بمملکت خویش برگشت شهر نینوا را
تأسیس نهاد تا همسر بخدی بزرگ باشد.

بعد از آنکه ساختمان شهر نینوا با تمام رسید
نینوس از تمام ملل شامل شاهنشاهی آسوری عسکر
فراوانی گرد آورده ترتیبات حمله آریانا را
پیش گرفت مورخین قدیمه تعداد عساکر او را بیك
مليون ، هفصد هزار بیاده و دو صد هزار سوار و ده هزار
شصد عراده جنگی بالغ می دانند. پس از يك سال
این قشون بزرگ بطرف باختر حرکت کرد .

پاشاه آریانا او گزیارتس بود چون از حمله
آشوری ها مستحضر گشت دو صد هزار عسکر گرد
آورده در کرانه های غربی مملکت در کوهستان
ها اخذ موقع نمود ، در روز های نخستین جنگ
صد هزار عسکر آسوری را قوای آریانا از پا در آورده
و بقتل رسانید ولی نظربه کثرت نفر آشوری ها
بآلاخره موفق گردیده قوای آریانا را مغلوب

ساختند و مجبور نمودند که به مدافعه شهرها بر گردند .
 نینوس بحملات پی در پی و فشار شدید قوای خویش
 سائر شهرها را بدست آورد تا آنکه در نزدیک
 دیوارهای بلخ رسید .

بلخ مرکز آریانا مدافعه شدید نموده محاصره
 آن بطول انجام میدهد آشوریان را فتح این شهر
 دست نمیداد .

در اردوی نینوس نائب السلطنه شام **Onnes**
 حاضر بود و اورا زنی بود پری پیکر و خیلی هوشمند
 موسوم به سمیرا میسر استانهای اشوری می گویند
 که چون آشوریان از فتح بخدی عاجز آمدند بفهم
 و درایت آن خانم دانشمند متشبث شدند و در اثر رأی
 رسای او آخرین قوای او کز یارتس را مغلوب
 نموده بخدی را فتح کردند .

سمیرا میسر از نایب السلطنه شام دوپسر داشت
 شاه اشوری عاشق سمیرا میسر گشته شوهرش خود

کشی نمود و سمیرامیس پس از مرگ شوهر با نینوس
عزوسی نمود و ملکه آشوری شد .

بعد از مرگ نینوس سمیرا میس بتخت و تاج
امپراتوری بزرگ آشوری رسیده شهر تاریخی
بابل را تأسیس کرد و بفتح هند همت گماشت .

عسکر سمیرامیس به سه صد هزار پیاده پنجاه هزار
سوار و ده هزار عراده جنگی بالغ می گردید و عسکر
مذکور در باختر آماده شده علاوه بر مهمات جنگی
فوق سمیرا میس ده هزار کشتی نیز برای عبور
اندوس تهیه نمود . شاه هندوستان در آن وقت
استابر و باتس بود .

قوای آشوری و هندی در کناره های اندوس بهم
برخوردند و شاه هندوستان قوای خود را از کرانه
چپ اندوس عقب کشیده پس از زد و خورد مفصلی
که تفصیل آن در قصص و داستانهای سلف موجود
است با وجود آنکه سمیرامیس در جنگ پیاده ،

سواره و دریائی بر هندی ها سخت چیره گردیده بود ولی در اثر مقاومات مردان و آنها عساكرش شكست خورد و خودش مجروح شد و به باختر برگشت .

ممکنست پس از سمیرامیس دوره حاکمیت آشوری ها تا مدت کوتائی بر آریانا دوام یافته باشد ولی دیری دوام نه نموده است و نفوذ آنها برچید شده زیرا بعد از نینوس و سمیرامیس تاریخ آشوری از يك عده پادشاهان تاریخی و دوره های تاریخی آن مملکت بحث مینماید که بفتح بلاد مجاور پر داخته اند چون مدیا، فارس و غیره ولی در کتیبه ها و آثار اوشان ذکری از باختر و آریانا بعمل نمی آید .

مشهورترین پادشاهان آن دوره تگلت پلسر سلما نسا ر ، سار گن سنخریب و آسور بانپال می باشند . گفته می توانیم که قوای آشوری بالاخره در اثر نهضت های ملی آریانا و بخدی منهزم گردیده استقلال مملکت مسلم گشت و شیرازة قوای پراکنده

ملی دوباره بسته شد .

اگر چه تفصیل این نهضت ملی و حتی چگونگی و وقوع آن معلوم نیست ولی ثابت است که هنگام

حمله کورش قوای ملی و مرکزیت اریانا موجود بود و بطوریکه قبلاً گفتیم سالهائی درازی در کار بود تا کورش بخدی را فتح نماید .

حملات کورش در حوالی ۵۰۰ قبل از میلاد صورت گرفت و نخستین شهنشاهی ایران موجود از او بیاد گمار ماند. قبل از آنکه بذکر حملات و فتوحات هخامنشی ها پردازیم لازم است روی سخن را بایران گردانیده مختصراً از گذارشات آن مملکت قبل از کورش صحبت نمائیم .

در بدو تاریخ سیاسی افغانستان دیدیم که از حوزه آمویه و بلخ یکدسته مهاجرین اریائی به بلاد غربی آریانا و ایالات ایران امروز پراکنده شدند و مهاجرین مذکور بقطعات مختلف آن مملکت رحل اقامت افکندند

و جمعیت های کوچکی را تشکیل نمودند .
 قسمت غرب شمالی ایران تا خیلی نقاط دور دست
 بجز ایالات مجاور بین النهرین سالها در تحت تسلط
 شهنشاهان آریانا و بخدی قرار گرفته بود و حتی گفته
 میتوانیم که تا زمان عروج و نهضت آشوری حاکمیت
 دیگری بجز سلطه افغانستان در آن کشور قائم نبود
 و بایستی امرای محلی آن دیار از پادشاهان باختر
 اطاعت کرده باشند . هنگامیکه نهضت آشوری آغاز
 نمود ایالات جنوب غربی و غربی و شمال غربی ایران
 بعبارت دیگر **مدیا و فارس** در تحت نفوذ و تأثیر و بالاخره
 فتوحات آشوریان قرار گرفتند .

جمعیت های آریائی در ایران امروز دو مرکز
 تشکیل داده بودند یک شاخه در شمال مرکز مدی و یا
 آمادی را بمیان آوردند و عدء دیگری در جنوب
 و سوزیان کانون فارس را تولید کرده بودند .

امادی یا مدیها را بعضی از مورخین چون گوینو

آریائی خالص نمی دانند و آنها را با عرق سامی و عناصر
سامتیک مخلوط می پندارند .

چنانچه قبلاً اشاره کردیم در حدود نیمه اخیر
قرن نهم قبل از میلاد آشوری ها امادی و فارس را
فتح نموده نفوذ سیاسی حربی و کلتوری خویش را
در آنجا قائم کردند و تا زمانی که آشوریان به ضعف
و انحطاط دچار نگردیده بودند یا بعبارت دیگر در
دوره دو قرن مدی و فارس جزو ایالات آشوری
محسوب می گردید . و آشوری ها بعضی طوائف دیگر
چون یهودیان و قبائل سامی دیگر را در میان آنها
جا داده اهل ماد و فارس را وادار باختلاط و آمیزش
کاملی با عرق سامی گردانیدند . بدین وسیله نفوذ
و تسلط خود را در حیات مادی و معنوی آنها باقی
گذاشتند . فارسی ها و مدی ها مانند آشوری ها لباس
می پوشیدند و طرز معماری و رسم الخط فارس کاملاً
به سبک آشوری و خط میخی بود و حتی آراستن موی

و سر و بر آنها نیز فرق بزرگی با آثار و نقوش آشوری ندارد.

مذهب زردشتی نیز در فارس و مدی با عقائد و ثنیه و ستاره پرستی و شرك آشوری ها آمیخته گردیده از کیش اصلی زردشت منحرف گردید.

خلاصه میتوان گفت مد نیتی که در مدی و سپس در فارس ظهور نمود مد نیت آریائی خالص نبود و جنبه سامی آن تفوق می جست. اسناد و دلایل و آثار زیادی از نفوذ کلتور سامی در مدی و فارس موجود است و می توان از آن ها ذکر نمود ولی چون در بحث آن از موضوع کتاب خارج میشویم این مطلب را بتاریخ عمومی گذاشته به نهضت مدی و فارس متوجه میگردیم. پیشتر از آنکه باصل موضوع برگردیم لازم است تذکر بد هیم که در کتب قدیمه آریائی ودا و اوستا حرفی از مد و فارس نیست و اولین بار بنام این طوائف در کتیبه های فاتحین سامی و آشوری

مد و فارس برمیخوریم ازین میتوان نتیجه گرفت که قبل از فتح آشوری ها عشایر مدی و فارس دولتی را تشکیل ننموده بودند و زندگانی آنها در چوکات و یا قالب حکومتهای قبائلی و محلی با امرای محلی ادامه داشت .

هنگامیکه آشوری ها بضعف و انحطاط دوچار گردیدند مدی ها دمی به راحت کشیده به تشکیل سلطنتی موفق شدند مرکز مدی ا کباتان و اولین رئیس آن که پیاد شاهی رسید دیوکس است ، تقریباً در حدود ۷۰۰ ق م باوجود تشکیل سلطنت مدی وضعی که نسبتاً در پیکردوات آشوری راه یافته بود بازهم مدیا از حملات آشوری ایمن نبوده سنا خریب بران ها حمله نمود و موجودیت شان را تهدید کرد .

مدی ها باج گذار آشوری ها بودند فراورتن در حوالی ۶۵۵ - ۶۳۲ ق م ایالت پارسوا را مطیع ماد ساخت و بر علیه سلاطین آشوری شورید ولی

نا کام گردید و حملات آثور با نیپال پاد شاه آشوری ضربات سختی را متوجه دولت مدی گر دانید پس از اوسیا کزارس پاد شاه شد و با اصلاحات داخلی پرداخت واردوی منتظمی تشکیل نموده بر آشوریها حمله انتقامی کرد و نینوارا محاصره نمود این اولین بار بود که قوای ایرانی بحیث قوه یکدولت معتنی به با دول خارجی مقابله مینمود و برای رها ئی خویش از سلطه بیگانه می کوشید .

پاد شاه آشوری درینوقت آسور با نیپال بود .
مقارن این وقت اسکائیها که جمعیت بزرگ آنها در شمال آمویه زندگانی می نمودند بطرف مدی حمله آور گردیده آزر بادگان را استیلا کردند . مدی ها خویشان را در بین دو قوه حمله ور دیده از محاصره نینوا دست کشیدند و اسکائیها قوای آشوری را نیز درهم شکسته تا سواحل بحر رومی پیش رفتند .

سیا کزارس که با تمام سعی و مجاهدت خویش

میخواست مملکت خود را از سلطه آشوری رهائی دهد
 خویشتن را اسیر دشمنان سکائی یافت بالاخره بوسیله حیلۀ
 پادشاه ورؤسای اسکائیها را در دعوتی بقتل رسانید
 و بر اسکائیهای بی سرپرست غالب آمد و مقارن این
 حال آشور با نیپال آخرین پادشاه بزرگ آشوری
 جهان را پدرود گفت (626 ق م) .
 لیدیها که در آسیای صغیر مرکز داشتند
 میخواستند از این هرج و مرج استفاده نموده برمدیها
 غلبه کردند ولی نظر بسیاست نیکوی سیکزارس
 بابلیها - در بین امادی ولیدی صلح نموده رشته مودت
 خود را با امادی قائم کردند . متجدد سیکزارس در
 بابل ناپو بولاسار بود که نایب الجکومه آشوری
 و عراقاً بابلی بود . در اثر اتحاد بابل و مدی و حمله
 مشترک قوای این دو مملکت نینوا در عصر آخرین
 پادشاه آشوری آسور ایدل ایلی سقوط نمود
 و آمیزش بزرگی در بین عرق سامی بابل و مدیها

بو سیله نزدیکی و خویشی بوقوع پیوست .
 پس از سیا گزار استیا گ یا استیاژه به سلطنت
 مدی رسید و در سلطنت او بارآ می گذشت ولی
 نار ضایتی در بین قبایل پارس محسوس می گردید
 تا آنکه کوروش فارسی بسر کامبو جیا که
 از طائفه هخامنشی بود و از طرف مادر نواده استیاژه
 محسوب می شد قوای ما درآ در هم شکسته و سلطنت
 را در طائفه خویش و ایالت پارسوا قائم نمود .

هخامنشی های وارس

اریائی های فارس نیز مانند برادران آمادی شان
 از گهواره مدنیت آریائی بجا نب غرب و جنوب
 هجرت کرده در طول سواحل خلیج فارس رحل
 اقامت افکندند و بزندگانی بدوی و مالدار
 می پرداختند . منابع و کتب آریائی مانند ماد نامی
 از قبائل فارسی نیز نمی برد و اولین نام پارسوا را
 در کتیبه های آسوری می بینیم . حاجت بتکرار

و قانع نیست . فارسی ها نیز مانند مدی ها در تحت تسلط شاهان آشوری و کولو نیز اسیون آنها قرار گرفته بودند اما بنا بر آنکه از امادی ها ضعیف تر و سر زمین شان خشکتر و بایر تر بود و عناصر فارسی ناتوان تر محسوب می گردید درز کر مغلوبیت نیز تحت الشعاع مدی ها قرار گرفته بودند و ما آخذ آسوری توجه زیاد بآنها نمی نماید .

پس از آنکه سلطه آشوری در هم شکست طوریکه ملاحظه نمودیم پارسوا مطیع پادشاهان ماد گردید و تا زمان استیاژ و نهضت کورش در اطاعت و فرمان برداری مادی ها بسر می بردند . اگرچه عنصر ماد نیز بنا بر آمیزش آشوری ، کلدانی و یهود خصائص اریائی خاص خود را ترک کرده بود ولی عنصر فارسی بارها بیشتر در تحت نفوذ مادی و معنوی سامی های بین النهرین قرار گرفته بود و مدنیته که بعدها در هنگام جلال و عظمت پارسوا بکناردهای خلیج فارس عرض

اندام نمود از مد نیت ماد بیشتر جنبه سامی داشته
 است چنانچه آثار باقیه پارسوا تا امروز شهادت میدهد .
 قبائل پارسوا از ندگانی قبيله وی و عشیرتی
 داشتند و قرار گفته هرودوت تعداد قبائل شان بده
 قبيله می رسید که شش آنها مسکون و چهار دیگر کوچی
 بوده . زینوفون تعداد قبائل فارسی را ۱۲ می داند .
 بهترین قبيله ئیکه بعدها کسب سیادت نمود قبيله
 بازار گاد است که پسانها پایتخت فارس بنام آنها
 موسوم شد و یا آنها بنام آن محل که خیمه گاه پارسیان
 معنی دارد نامیده شده اند .

طائفه بازار گاد بچند شاخه تقسیم میشد که
 مهمترین آنها شاخه هخامنش محسوب می گردید .
 رؤسای هخامنش کم کم کسب نفوذ و اقتدار
 نموده در تحت سلطه مدی امارت شوش را حاصل نمودند
 ولی شهرتی را برون از طائفه خویش دارا نبودند .
 قبل از سیروس سه نفر امرای محلی آنها که

بنام چشپش ، کرخ و کمبوجیا می باشند امارت نموده
بودند که آنها را بعضی مورخین کوتاه فکر به شاهان
کیانی مانسبت داده کارنامه های پادشاهان با ختر
را منسوب ب آنها کرده اند . حال آنکه معلوم است
قبل از کوروش امرای مجلی پارسوا اقتدار و نامی را
داران بوده اند و کاری از آنها ساخته نشده حتی خود
کوروش یا سیروس در اوائل حکمفرمائی خویش بنام
شاه شوش موسوم بود و سپس پادشاه پارسوا نامیده شد .
سیروس در ۵۵۰ ق م قوای ما در مغلوب
و ا کباتان را فتح نموده بسلطنت رسید و سائر بلاد
ایران امروز را نیز یکی بعد دیگری استیلا نمود . پس
از آن بطرف شرق حمله نموده از سال ۵۴۵ تا ۵۴۹
بجنگ با قوای آریانا مشغول بود در طرف شش سال
مقاومت و حملات مردانه آریانا او را بفتح کامل
مملکت موفق نمیساخت . با لخره در پایان کار
در دشت های شمالی و یا شرق آریانا کشته شد .

(۸۶)

ستیزیاس مینویسد که کوروش از دست
 در ایبک ها که بعدها را پس از آنها از طوائف شرقی
 آریانا میخواند کشته شد و هرودوت عقیده دارد که
 از دست مساجت های طوائف شمالی آریانا عازم
 دیار دیگر گردیده است.

پس از سیروس پسرش کمبوجیا بسلطنت رسید
 و در ایالات شرقی پسر دیگرش باردیا حکومت
 می کرد کمبوجیا بار دیا را مخفیانه هلاک نموده
 عازم مصر شد ولی شخصی موسوم به گوماتا بنام بار دیا
 اعلان سلطنت کرد کمبوجیا از شنیدن این خبر خود
 کشی کرد و هخامنشیان سرگوماتا را نیز کشف کرده
 او را کشتند

سیر احمد (مردان)

پس از **سیر احمد (مردان)** با یوش را که
 از سرداران هخامنشیان و از نزدیکان سیروس و سر باز
 بزرگی بود بسلطنت برداشتند. بلاد مفتوحه از هر ج و مرج
 در بار هخامنشی استفاده نموده علم آزادی را بر افراشتند

و خواستند به حکومت فارسى ها را براندازند .
 داریوس در آغاز سلطنت خود ۱۹۰ جنگ برخلاف
 این شورش های محلی نموده و مساعی زیادی در مغلوب
 نمودن قوای آزادی خواه آریانا مصر و ف داشت زیرا
 در مار گیانا و باختر ملیون نائره انقلابات بزرگی
 را مشتعل نموده بودند . اگر شورش های ملی نقاط
 مختلفه به یکبارگی صورت میگرفت حکومت پازار گاد
 توان آنرا نمی داشت که دوباره بقلع و قمع شورشیان
 پردازد ولی بنا بر عدم مفاهمه و فقدان اداره مرکزی
 در هر گوشه و کنار ممالکیکه از دست هخامنشیان آسیب
 دیده بودند آتش های جدا گانه در گرفت و هر يك
 بنوبه خود خاموش شد .

داریوش پس از تسکین انقلابات و شورش های ملی
 بجنگ های سکائیها و سیتها پرداخته دامنه عملیات
 پارس بجانب غرب پهن تر گردید و بالاخره بمنافع
 و قوای یونان تصادم کرد .

محاربات دارا در ترا س با قوای یونان که در آن آوان
 گهواره فلسفه و دانش و کانون علم و ادب و حریت
 بود صورت گرفت و بمقا بله مر دانه وار ملیون
 و مدافعین آزادی جمهوری هلنیک برخورد کرده در اکثر
 موارد کامیابیهای بزرگ نصیب او گردید ولی آن
 آشکده فروزان معرفت دنیای قدیم را خاموش ساخته
 نتوانست و رخنه در کماخ آزادی و ملیت یونا نیان
 راه نیافت .

دا را بتعقیق خط حرکت سیر و س در شرق یعنی
 در اریانا به فتوحات مزیدی پرداخته از هرج و مرج
 و فقدان قوای مرکزی مملکت ما استفاده کرد و دامنه
 فتوحات خود را تا کرانه های شرقی افغانستان پهن نمود .
 بعد از دارای اول پسرش خشایار شاه بسلطنت رسید
 ۴۸۵ ق . م ، و مانند پدر بر یونان حمله برده پایتخت
 یونان را آتش زد و آتش انتقام جوئی را در قلب
 یونانیان فروزان ساخت تا آنکه قوای دریائی یونان

بر قوای فارسی چیره شده در جنگ سلا مین سفن
 فارسی را تباه نمودند و ایرانیان مجبور بمراجعت گردیدند
 بعد از خشایار شاه ارد شیر اول ۴۱ سال سلطنت
 کرد . در دوره حکمفر مائی ارد شیر برای دومین بار
 نهضت اریانا آغاز نموده مردی از دو دمان شاهی باخت
 بنام هشت اسپه یا ویشتسپه علم استقلال و سلطنت را
 بر افراشت و دو سال کامل با قوای فارس مجادله نمود
 ولی متأسفانه باز قوای فارس چیره شده مجاهدات وطن
 پرستان و آ زاد یخواهان افغان را نا کام ساختند .

پس از ارد شیر یک پسرش بنام خشایار شاه ثانی
 و بعد از کمی پسر دیگرش بنام داری دوم در ۴۲۴
 و بعد از ارد شیر دوم و سوم و بالاخره در سال ۳۳۶
 داری ثالث به پاد شاهی فارس رسید .

در عهد خشایار شاه ثانی پسر ارد شیر نیز قوای ملی
 اریانا بر خلاف فارسی ها شوریده برای حصول آزادی
 کامل مملکت و در هم شکستن قوای فارسی مجادله

نمودند ولی مانند نهضت ویشتسپه بنا کجای آریائیها
منتج گردید .

قبل از آنکه دارای سوم سلطنت برسد انقلابات
محلّی آریانا باندازه کسب شدت نموده بود و شورشیان
در تولید اغتشاش باندازه چیره دست شده بودند که
نفوذ فارسی عملاً از بین رفته بود .

ایالات شرقی ما چون اندوس و بعضی قطعات دیگر
در تحت امرای محلّی اعلان استقلال نموده بودند
و حکمفرمایان محلّی ما که اصلاً از اهل مملکت و بنام
تابع فارس محسوب میگردیدند قوای ملی را برای موقع
مناسبی گرد آورده در بارهای آریانی تشکیل داده
بودند . مخصوصاً امیر باختر بسوس که اصلاً از اهل
اریانا بود و وضعیت سلطنت را اختیار نموده و مترصد
فرصت و انتقام بود .

این وضعیت در آمادی و قطعات ساحلی خزر نیز
سرایت نموده امرای محلّی آن و لا هم عملاً از فرمان

برداری بازار گاد سر می پیچدند .
مقارن این روز گاران (۳۳۳) نهضت مقدونی
شروع شده سکندر کبیر بحملات آسیائی خویش آغاز
نمود و در ظرف چند سال دولت هخامنشی را از بین
برداشت .

دارا در مقابل سکندر فرار نموده بسوی باختر میخواست
بباید ولی بجنبش ملی آریانا که مقارن این وقت
در تحت ریاست بسوس صورت گرفته بود برخورد از
دست رئیس قوای ملی ما در هیرکانیا بقتل رسید .
در این نهضت ملی امرای هری و دارنگیانا نیز
با بسوس همدست بودند و بسوس پس از قتل دارای
هخامنشی بر باختر برگشته در آن پایتخت باستانی
آریانای کهن اعلان سلطنت نمود . قبل از آنکه به
جنگهای آریانا و سکندر مشغول گردیم لازم است از
چگونگی آریانا در دور غلبه پارس سخن را نیم .
در فصول گذشته بمشا هده پیوست که آریانا

گهواره اجتماعی، سیاسی، مذهبی، کلتوری و فنی
عالم آریائی بود و در آن زمان دولت دیگری بجز
دولت آریانا نصیب آریائیهای دیگر نشده بود. مادها
و فارسها حیات قبیله‌وی داشتند و در تحت یوغ
سامی‌ها بسر می‌بردند و دستخوش فتوحات آقایان
سنگین دل خویش محسوب میگردیدند.

پس از پارتها، کوانی‌ها و اسپه‌ها، کانون
سلطنت وجهانداری آریائی‌ها خاموش نشده بود
و پادشاهان ما با امرای سامی آشوری مقابله نموده
قوای ملی افغانستان نگذاشت مانند فارس و آمادی
این مملکت تاریخی اسیر سلطه آشوریان و ضمیمه
آشوری گردد.

در حملات کورش نیز معلوم شد که قوای جوان
و تازه دم فارس بچه مشکلات در کشودن افغانستان
برخورد و چسان کورش تارکش را درین مملکت
پدرود گفت.

شورش های دوره دارای اول ، ارد شیر اول ،
 خشایار شاه ثانی و دارای ثانی و سائر هخامنشیان نشان
 میدهد که هیچوقت آشکده ملیت و آزادی درین
 کشور خاموش نگردیده و فارسی ها در کشور ما
 نیاسوده اند . و حتی هریکی از پادشاهان متدکیره
 مجبور بوده اند که سلسله فتوحات خویش را از سر گیرند .
 سیروس فارسی نه تنها در یک ولایت و با قوای
 مرکزی بلکه در هر گوشه و کنار مملکت ما مدافعین
 نیرومند و دشمنان توانائی را مشاهده کرد که جنگهای
 بابل و لیدی فراموش او گردید . محاربه کاپیسا و
 مدافعه هزاره جات امروزه هر کدام در محل خود
 صحنه های بزرگ فداکاری و جان نثاری را
 ارائه می دهد .

گویا همه این وقایع که تماماً مستند و در صحت
 آن ها تردیدی نمی توان داشت ثابت می نماید که
 افغانستان در تحت نفوذ و اقتدار مادی و معنوی فارسیها

قرار نگر فته بود زیرا از نقطه نظر مادی جنبش های ملی و نیروی فرزندان این مملکت و از نقطه نظر معنوی کانون فروزان دانش و فرهنگ بخدی اجازه نمی داد که تسلط و مدنیت آشوری با واسطه فارسی ها در کشور ما قائم گردد بلکه بر عکس فارس ها در بخدی به سرچشمه مدنیت اریائی و کیش زر دشتی برخورد از آن استغاده های بیشمار بردند .

حاکمیت فارس درین مملکت عبارت از یک نوع غلبه موقتی عسکری بود که در زمان جنگ در ممالک اشغال شده برای دول غالب دست میدهد و بجز چور و چپاول شهرها و روستاها و قلع و قمع جوانان و آزادی خواهان محلی ثمره نمی بخشد و نتیجه نمی دهد .

یعنی هنگامیکه نیروی مرکزی ضعیف می شد اقتدار کامل دو باره بدست امرای محلی می افتاد و آنها علم آزادی را می افراشتند و باز در اثر قشون کشی جدیدی سرتاسر کشور بمیدان قتال و خو نریزی مبدل میگردد .

در زمان سیروس و داریا و بعضی پادشاهان نیر و مند
 هخامنشی و یا بعبارة دیگر هنگام غلبه عسکری آریانا
 با ایالات مختلفه تقسیم گردیده در هر ایالت سه نفر مامور
 میگردد یکی حاکم یا ساتراپ و دیگری ژنرال قوای
 لشکری و سومی منشی شاه میبود.

این سه نفر گماشتگان دربار فارس همیشه دشمن
 و مخالف و جاسوس یکدیگر بوده در بر انداختن یکدیگر
 از هیچ اقدامی خود داری نمی نمودند و هر کدام شان
 جدا گانه بچور و چپاول پرداخته برای گرد آوردن
 ثروت شخصی، فرستادن باج نقدی و امتعه گرانبهای
 هر ایالت از هیچگونه ظلم و ستمکاری خود داری و دریغ
 نمی کردند و با وجود سخت گیری شدید و رویه مستبدانه
 خود نمیتوانستند روح ملی آریانا را خفه نموده نائره
 آزادی و حریت پسران هند و کوه را خاموش گردانند.



فصل چهارم

حمله سکندر و آریانا

فلیپ مقدونی پدر سکندر از ۳۵۹ تا ۳۳۶ ق م
 مقدونیه را بر سائر بلاد یونان حاکم گردانیده در
 سال ۳۳۷ ق م مجلسی را از تمام نمایندگان یونان
 تشکیل داد و در آن مجلس یونانیان را بحمله امپراطوری
 فارس تحریک و به گرفتن انتقام از ایرانیان تحریص
 نمود .

اگرچه قوای یونانی برای این کار گرد آمده بود
 اما اجل فلیپ را امان نداده بقتل رسید و بعد از وی
 پسرش سکندر بحمله بر امپراطوری هخامنشی و جهان
 گیری پرداخت (۳۳۳ ق م) .

سکندر مقدونی پس از استیلای آسیای صغیر ،
 تیروسیدا و مصر بر ایران شتافت و دولت هخامنشی را
 در پرسی پولیس منقرض نمود و از ایالت فارس عنان عزیمت را

بسوی ما د معطوف کرد . بطور یکه پیشتر گفتیم
 بسوس فرمان روای باخترا از ضعف فارس استفاده
 نموده میخواست استقلال مملکت را از دست اجانب
 تأمین نماید چنانچه عنوان پادشاهی را نیز اختیار
 نموده بود.

شهرستان

حکمدار درانگیانا وارا کوزیا موسوم به پارسائین تس
 نیز با بسوس همدست گردیده بود . سکندر ملتفت
 گردید که اگر اندکی تأمل نماید دولت واحدی در
 باختر و درانگیانا و ارا کوزی قائم میگردد و با سلجشوری
 اهالی این قسمت ها بر انداختن آن مشکل میشود .
 بنابراین پس از مغلوب نمودن مارد ها و ایرکانیان ها که
 در کناره جنوبی خزر اقامت داشتند برپارتیا که غربی
 ترین ایالات افغانستان بود تاخت واز آنجا بایالت
 آریا داخل شد . در آریا شهری را نزدیک مرکز آن
 ارتاکوانا بنام اسکندریه تأسیس کرد . مورخین
 میگویند که این شهر شهر هراتست . از آریا سکندر

عنان عزیمت را بطرف درانگیا نا وارا کوزیا معطوف نمود و مرکز درانگیا نا فرادا - پروفتازیا یا پیشاوران را فتح کرد. از درانگیا نابه ارا کوزیا متوجه شده شهر اسکندریه ارا کوزیا یا قندهار را تأسیس کرد. از آنجا جبال شامخه پارو پامیز را از راه غزنی عبور نموده بایالت باخترا داخل شد، درین هنگام اهالی آریا انقلاب نمودند و سکندر مجبور گردید که از اردوی خود عده را برای فرو نشاندن این انقلاب بفرستد و خودش برای فتح بلخ برود. یونانیان در ۳۳۰ (ماه نومبر) در وادی علیای کابل شهر اسکندریه قفقاز (بگرام) را بنا کردند. سکندر در کوهستان های پارو پامیزاد آری درانگیا نا و آرا کوزیا یا بعبارت دیگر در هر گوشه افغانستان بمقابله شدید اهالی دچار شد و زحمات فوق الطاقه را متحمل گردید. مخصوصاً نظیر اهالی پارو پامیزاد را در دلاوری و سلح شوری در تمام جنگ های خود ندیده بود.

درین سرزمین کوهستانی جنگهای سکندر مانند
 محاربات دشتهای ایران و مصر نبود. بلکه علاوه
 بر جنگهای خونین سکندر مجبور شد که روزها
 بمحاصره پردازد. « جنگ او تنها بامردم این دیار
 نبود بلکه طبیعت مغلوب ناشدنی و جبال شامخه این
 مملکت نیز با فرزندان خود همدست گردیده بود. »
 بسوس پس از ز دو خوردی از مقابل سکندر فرار
 نموده عساگر او را بعقب خویش در بیابان ها دعوت
 نمود. ارنوس یا خلم، و بلخ پس از جنگ شدیدی
 فتح گردید و عساگر مقدونی از آب آمویه عبور نمودند
 بالاخره بسوس دستگیر و به بسکندر تسلیم شد. و سکندر
 او را در مقابل سپاهش شکنجه کرد و بالاخره کشت، پس
 از باختن سغد یانا در تحت اسارت یونانیان درآمد
 و مرکز آن شهر مراکندا تسخیر گردید.

سکندر تا یا گزار تس باسیحون رسیده از آن نیز
 عبور نمود و باسیت ها مقابله کرد و در کنار یا گزار تس

(۱۰۰)

اسکندریه جدیدی را تأسیس کرد که بقول مورخین
خجند امروزه می باشد. اینجا انتهای فتوحات سکندر
بجانب شمال است.

سپیتامن که یکی از روسای ملی اریانا بود ولی
بقولی فرمانروای هرات بوده، شوریده اسکندر را
مجبور به بازگشت نمود اگرچه يك قسمت بزرگ
سپاه او را انقلابیون تلف نمودند ولی بالاخره سکندر
غالب آمد و سپیتامن فرار کرد. پادشاه مقدونی
با انتقام او تمام ایالت اری را ویران و خراب کرد
(۳۲۹). در سال دیگر سکندر به تسخیر تمام قلاع
و محال مستحکمه سعد یا نا پرداخت و دختری را نیز
که بقول اکثر مورخین از اریانا بود بنام رخشانه
از دواج نمود و پدر دختر سرزمینی را که در تحت
اداره او بود بسکندر تسلیم کرد. سکندر چندین ماه
بشهر بلخ بسر برد و عده بزرگ عسکرش در اوقات
محاربات او در دیارسند و بلخ می زیستند.

فتوحات و جهات نگیری ؛ ساده پرستی و سجا یای
 قومی سکندر را تغییر داد سکندر در دربار و عسا کر
 خود جوانان فارسی و افغان را موقع داد و خانزادگان
 فارس و افغانستان را بمناسب عالییه رسانید .
 هموطنانش از ترك سجا یای ملی و مقدونی شاه
 دلتنگ بوده ، به سرداران بومی رشك می بردند .
 سکندر میخواست که در نظر هموطنانش پادشاه
 مقدونی و در پیش اهل بلاد مفتوحه شاه فارس
 و آریانا باشد و بیگانه ننماید .

این وضعیت موجب چندین دسیسه شده و بعضی
 از همراهانش قصد قتل او را کردند . هنگامیکه
 سکندر در سوغد یانه بود تا کسپیل پادشاه دیاری
 که بین اندوس و هیداسپ واقع است سفارتی با و
 فرستاد و سکندر را بجنگ دشمن خود پوروس
 پادشاه مملکت مجاور ترغیب نمود . سکندر در
 باخترده هزار پیاده و سه هزار و پنجصد سوار گذاشته

از مردم افغانستان عدۀ زیادی را در لشکر خود داخل کرد و سپاه خود را به ۱۲۰ هزار پیاده و ۱۵ هزار سوار رسانید. بار دیگر از جبال هندو کش عبور نموده در نیکا یا چندی اقامت کرد و پس از آن در درۀ کوفن یا کابل رسید. میگویند تا کسپیل در درۀ کوفن سکندر را استقبال نمود. سکندر پردیکاس و همفستیون را مأمور نمود که دریای کابل را تا مصب آن در رود ا ت ک تعقیب نماید و خودش مجبور شد که قبل از فتح هند اسپین ها، اسپین ها و گیرمین ها را که در شمال وادی دریای کابل ساکن و سلاحشور و رزم آزما بودند مغلوب نماید. این جنگها بقیۀ سال ۳۲۷ را دربر گرفت تا آنکه یکی از قلاع مستحکم محلی که یونانیان آنرا نیز چون خلم غیر قابل تسخیر میدانستند سقوط نمود و قوای اهالی مملکت مغلوب شد. قوای یونانی بالاخره از راه کنر و سوات و درۀ خیبر

پس از زد و خود های زیاد بوادی اتك سرازیر
 گردید و از اتك به مملکت تا کسپل عبور نمود .
 بکناره هیداسپ رسید سکندر در آنجا با پوروس
 جنگ کرد . پس از مجادله مردانه و شاهانه پوروس
 مغلوب و اسیر شد .

سکندر پوروس را نیکو بنواخت و دو باره
 پادشاهش ساخت . سکندر درین قسمت نیز دو شهر
 تأسیس نمود . یکی نیسه و دیگری بوسنی فالی .
 هیداسپ آخرین سرحد شرقی فتوحات سکندر است ،
 عسا کرش از پیشرفت مزید ابا ورزیدند .

سکندر ناچار گردید که از راه هیداسپ و اتك
 بمصب آنرود فرود آید سکندر از مصب اتك به راه
 گدروسیا و ایران جنوبی با جاه و جلال پس از
 طی بیابان های گرم و سوزان بیابل رسید . یکدسته
 عسا کرش از راه افغانستان موجوده دسته سوم از راه
 بحر مراجعت نمودند . مورخین میگویند چون در

(۱۰۴)

باختر و سیستان باز شورش بر پا گردیده بود بنابراین
خود سکندر از آن راه برگشت .

سکندر بعمر ۳۳ در سال ۳۲۳ ق م پس از
ده روز تب مرد و بعد از فتوحات بزرگ آرزوهای
بزرگتر از آن را بخاک برد .

افغانستان در زمان سکندر

افغانستان هنگام فتوحات سکندر به شش ایالت
بزرگ تقسیم گردیده بود . معلوماتی که نسبت به ایالات
افغانستان از آن وقت در دست است قابل ذکری باشد
ایالات بقراردیل است :

ولایت آریا : - ولایت آریا در زمان حملات
سکندر زر خیز بود و در کنار های آریوس
(هریرود) تا کستانهای زیادی وجود داشت . مرکز
ولایت آریا در وادی هریرود موسوم به آرتا کوانا
(ارتا کابن) یا هرات موجوده بود . از آرتا کوانا
یک راه بطرف ایالت باختر و راه دیگر باراکوزیا

میرفت که از آنجا پس از قطع دره یولان به بند
سرازیر میشد. دریای قلعه آرتا کوانا سکندر شهر
اسکندریه را که به اسکندریه آسیا هم موسوم است
تأسیس نمود. در شمال آریا ایالت مرگانه یا
مرغاب و در جنوب ایالت درانگیانا یاسیستان واقع
بود. سکندر این دو ایالت را با ایالت آری ملحق
نموده در تحت اداره یک ساتراپ در آورد.

ولایت درانگیانا: درانگیانا ایالتی را میگفتند
که دورا دور غدیر هامون واقع و مرکز آن فرادا
بود. یونانیان در فرادا اقامت نموده اسم آنرا
پروفتازیا گذاشتند. اهمیت تجارتهی درنگیانانابر آن
بود که در راه آریا و ارا کوزیه واقع شده بود.

ولایت مارگیانا: از نقطه نظر زراعتی این ایالت
حاصلخیز نبود و برای زراعت محتاج بانهار مصنوعی
بود. مارگیانا مورد حملات کوچی های شمالی واقع
بود. بنابراین سکندر در مارگیانا استحکامات زیادی

تعمیر نمود و دو شهر در آنجا تأسیس کرد بنام اسکندریه و هرا کله .

ایالت ارا کوزیه : این ایالت که از معاونین رود هلمندیا (آری منی توس) و مخصوصاً از ارا خو توس یعنی ارغنداب سیراب میشد خیلی زر خیز بود. اهالی ارا کوزی در زمان سکندر از آریانیهای بودند که خود را پختون می خواندند . و هر یدوت قبل از سکندر آنها را بنام (پختویس) می نامد . آرا کوزیا بر راه آری و کوفن واقع بود و راه دیگری از مرکز آن (قندهار) بهند منشعب میشد .

ایالت گدروزیا : صحرای ریگستانی بود که بعضی راهای کناروانی آنرا قطع می کرد . در دره های گدروزیا یا بلوچستان مردمان آریائی نژاد سکونت داشتند . در سواحل بحر ارا بیتها و اور بیتها بسر می بردند . در قسمت غربی بلوچستان آستيو فاژها زندگی داشتند . اسکندر در بلوچستان يك شهر بنام

رامباسیا و دوشهر بنام اسکندریه تأسیس کرد .
ایالت باختر : باختر از همه ایالات افغانستان ثروتمندتر
وزرخیز تر بود . در آنوقت بجز زیتون تمام انواع
اشجار در باختر موجود بود . علاوه بر آن معادن کمیاب
قیمتی لا جورد و یاقوت و لعل باختر استخراج میشد .
بهترین سواران و اسب ها در آسیای میانه تعلق
بباختر داشت . مرکز باختر بلخ یا زاریا سپه بود .
ایالت باختر از دریای آمو آبیاری می گردید
و شهرهای زیاد و پرنفوس داشت . چون بلخ و اوراپسه
که استرابون جغرافی دان یونانی از آن ذکر می کند .
یونانیان ایالت باختر و سغد یا نارادر تحت یک ایالت
در آوردند . در باختر بعد از سکندریه اسکندریه بود :
۱ - سکندریه اوکسیانا که نزدیک دریای آمو
و عبارت از نخشب بود .

۲ - اسکندریه نزدیک بلخ - ۳ - اسکندریه اشانه در آموی
علیاء . یونانیان زیاده تر در باختر اقامت گزیده بودند .

ایالت پارویا میزاد : - سکندر پارویا میزاد را
در تحت يك ساتراپ قرار داد . مهمترین قسمت آن
دره کوفن یا کابل بود . این ناحیه مرکز راهای
مختلفی بوده يك راه بطرف شمال و ایالت باختر میرفت
راه دیگر ازین قسمت بطرف جنوب و قندهار
امتداد یافته بود . راه دیگر راه هند بود که از کابل
شروع گردیده پس از عبور از دره خیر باندس و هند
میرسد . نقطه تقاطع همه این راهها از توسپانا یا کابل
امروز بوده این ناحیه از نقطه نظر تجارتي و حربی
مهمترین ایالت افغانستان بود . سکندر پس از آنکه
پارویا میزاد را فتح نمود در نزدیکی کابل اسکندریه
قفقاز را تأسیس نمود . پلین مورخ مشهور بعضی
شهرهای دیگر این ایالت را ذکر می کند چون
کارتانا ، استروزیبا ، کادروسی اهالی این قسمت
بآریائیهای شرقی بیشتر شباهت داشتند .

فصل پنجم

ددره یونانیان باختری آریانا

پس از آنکه سکندر در سال ۳۲۳ ق م در بابل وفات کرد. امپراطوری بزرگ و پهناور وی در بین جنرال های یونانی تقسیم شد. ممالک شرق که در آنجمله افغانستان نیز محسوب می شود متعلق به سلوکس نیکاتور جنرال معروف اسکندر گردید. حکام و عساکر یونانی در ولایات افغانستان بزودی بعبادات، اخلاق، زبان و عنعنات و مذهب اهالی آشنا شده خصائص مقدونی خود را ترك گفتند و با مردم ساختند و در دربارهای خود افغانان را راه دادند بطوری که دیری نگذشته بود که یونانیان باختری از یونانیان غربی بیگانه گردیدند. از طرف دیگر اهالی باختر نیز بزبان، فلسفه و آداب یونانی آشنا گردیده آمیزش زیادی بین آنها و اقلیت های یونانی

بمیان آمد - تا اینکه دیودت حکمدار باخترا بکمک
 اهالی عنوان شاهی را اختیار نمود . در همین وقت
 است که در ایالت پارتیا که غربی ترین ایالت
 افغانستان بود ارشاک بلخی (یا اشک یا ارساس)
 سلسله اشکانی و دولت پارت را تاسیس نمود . ارشاک
 خودش و پارتها عموماً از پختون ها و افغان های حقیقی
 می باشند و ارشاک از بلخ بایالت پارتیا رفته بود .
 گویا باز تسلط یونا نیان نتوانست حسن استقلال
 خواهی این مملکت را خاموش نماید و دیری نگذشت
 که دوباره آزادی خواهی فرزندان این مملکت
 باعث تولید دو دولت افغانی گردید .
 دولت باخترا مانند نخستین دولت های مستقل
 شرقی است که در افغانستان پس از فتوحات عرب
 تأسیس گردید . یعنی با ثقافت یونانی مدنیّت بومی
 نیز آمیخته گردیده از نقطه نظر مذهب و علوم دوره
 با اهمیتی ظهور کرد .

بطوری که گفتیم در حدود سالهای ۲۵۰ یا ۲۵۵ ق م دیو دوتس اعلان استقلال کرد . پس از او پسرش دیو دوتس ثانی پادشاه شد . در سال ۲۱۲ قبل از میلاد آنتی اوکس سوم اقتدار سلوکید هارا دوباره قائم ساخت . و برای ایران و پارتها و یونانیان باخترا حمله آورد . جنگ آنتی اوکس ثالث بجنکهای خود سلوکس شباهت دارد آنتی اوکس در افغانستان بمقابلات خیلی شدیدی برخورد . و در نزد خود فیصله کرد که از راه جنگ بهترست برای دیپلوماسی و موافقات سیاسی این مملکت را دوست و همراه خود سازد؛ و از الحاق بیهوده این مملکت صرف نظر نماید .

زیرا آنتی اوکس می دانست که اسلاف او نیز نتوانستند مدتی شهنشاهی خود را در افغانستان قائم نمایند . در بلخ این وقت او تی دیم سلطنت را از دیو دوتس ثانی گرفته بود . .

طوری که پولیپ مورخ یونانی می گوید آنتی
 اوکس با اوتی دیم شاه باختر دوستانه پیش آمد نمود .
 اوتی دیم به آنتی اوکس توضیح داد که نفاق و اختلاف
 بین آنها علت جرأت و دستبرد اقوام کوچی شمالی
 خواهد گشت و در نتیجه هیچ یکی ازین ممالک
 نخواهد ماند . آنتی اوکس دختر خود را به پسر
 اوتی دیم موسوم به دیمتر یوس داد و بطرف کابل
 عزیمت نمود . در کابل سوفا گزینوس سلطنت می
 کرد و از آریانیهای بومی بود . سوفا گزینوس از
 در دوستی با آنتی اوکس پیش آمده چند زنجیر فیل به
 او تقدیم کرد و آنتی اوکس سوم از راه اراکوز یا
 بطرف غرب برگشت .

اگر چه دولت باختر برای مدافعۀ مملکت از
 تهاجم اقوام شمالی بمقابلۀ آنها می پرداخت ولی
 با وجود این مشغولیت بزرگ در صدد تو حید
 افغانستان و فتح ایالات جنوبی و غربی نیز افتاده به

اعاده یگانگی و اتحاد اریانا موفق گردید .
 درین وقت دولت باختراچه از نقطه نظر نیروی
 حربی و چه از نقطه نظر اقتصادی و مالی از سائر
 دولت های کوچکی که در ایالات غرب و جنوب افغانستان
 بودند پیرتری داشت . اوتی دیم در سال ۲۰۶ ق م
 کابل و کاپیسارا فتح نمود . قوای باختری ازین
 شهر بطرف مغرب متوجه شده آریارا تسخیر نمودند .
 درین وقت آریا بدست پارتها بود . حکومت باخترا
 بطرف جنوب ارا کوزی را نیز فتح و به خود ملحق
 گردانید . در ارا کوزی دیمتریوس پسر اوتی دیم
 در سال ۱۹۰ . شهر دیمتریاس (Demetrias)
 را تاسیس کرد .

پس از توحید افغانستان دیمتر یوس عنان
 عزمیت خود را بطرف هند معطوف نمود و پنجاب
 را فتح کرد . در اقصای شرقی پنجاب
 پس از فتح شهر ساگالا Sagala یاسیالکوت آن

شهر را بنام پدر خود اوتی دیمیا موسوم کرد .
 بعضی از جانشیان دیمتریوس در وسعت شهنشاهی
 آریانا افزودند . مشهورترین پادشاهان این سلسله
 عبارت از پانتالیون ، اگاتوگند و آپولودوت
 میباشند . آپولودوت فتوحات آریانا را
 در هندوستان تا خلیج کامبوجا امتداد داده سواحل
 کامبوجا در سال ۱۶۱ ق . م فتح نمود . این دولت
 عبارت از یک شهنشاهی بزرگی بوده که در سر تاستر
 آن شهزادگان و امرای زیادی در تحت اداره حکومت
 مرکزی حکمفرمائی مینمودند و در شهرهای مختلفه
 سکه زده میشد . در دوره سلطنت آپولودت ، اوکراتیدس
Eukratidés حکمفرمای ایالات شمالی و غربی
 با آپولودوت روابط خود را قطع نمود و جنگ داخلی
 مشتعل شد . پس از این دولت یونان و باختری آریانا
 و امپراطوری آن به دو دولت تقسیم می شود .
 یکی در بلخ و دیگری در پنجاب . خاندان

او کراتیدس . ؟ باختر ، کابل ، هرات ، و گندهارا
سلطنت می کردند و تا کسیلا پایتخت پنجاب غربی نیز
در ناحیه حکمفرمائی آنها واقع بود . او کراتیدی هادر

ایالت باختر شهری بنام او کراتیدی یا **Eukratidia**
بنا کرده بودند .

آپولودور **Apollodore** مورخ یونانی
مینوسد : « (او کراتیدس) بین سیحون و جیلم
بر نو دطائفه و پنج هزار (یا یک هزار ؟) شهر حکمفرمائی
می کند » .

او کراتیدس اولین پادشاه باختری است که عنوان
شهنشائی بخود گرفته (راجه تی راجه) . عائله سلطنتی
آپولودت و جانیشانس در دولت جدید یونانی و افغانی
پنجاب شرقی فرمان روائی داشتند .

دولت باختر زود مضمحل گردید ؛ یعنی ایالات
مفتوحه یکی بعد از دیگری جدا شده می رفت . هنوز
او کراتیدس زنده بود که هرات را پارتها استیلا نمودند

و ارا کوزی از دست رفت . در وقت سلطنت هیلو کلس
Heliokles جانشین او که ابدس سیت ها باخترا
 را تسخیر نمودند .

مرکز دولت باخترا بکابل انتقال و نظر بوضعیت
 طبیعی کابل و حوالی آن سیت ها نتوانستند
 تادیری در بر انداختن آن دولت موافق گردند
 با وجود آنکه سیت ها بارها از طرف باخترا بهرات
 و قندهار حمله ور گردیده بودند . پادشاهان یونان
 و باختری بر کابل گندهارا و تکسیلا و حواشی پنجاب
 حکمفرمائی داشتند . نامهای زیادی ازین پادشاهان
 در دست است از آن جمله چند نفر را ذکر می کنیم .
 انتی آلکیداس ، لیز یاس ، دیومید ، اپاندرا
 فیلوکزیئوس ، ارتیمی دور ، پوکولاس و آرشیبیاس .
 خطرا ضمحلالات دولت کابل از طرف جنوب بود .
 هنگامیکه سیت ها و پارتها در آغاز قرن اول میلادی
 تا کسیلارا اشغال کردند ، دولت کابل بخطر افتاد .

آخرین پادشاهان یونانی - کابلی هرمايوس از دست

شهنشادپارت گوندوفارنیر **Gondopharnés**

در نیمه اول قرن اول مسیحی خلع گردید .

سرنوشت جانشینان دیمتریوس در خشانتر بود تنها

در هند حکمفرمائی داشته مانند دولت باختر مورد

حملات همسایگان نبودند ولی دوره حکمفرمائی

شان کوتاه تر بود . جانشینان دیمتریوس در ساکالا

اقامت داشته با وجود بعضی زدوخوردها با پادشاهان

کابل بفتوحات شرقی پرداختند .

آپولودت و مناندرا **Menandre**

مشهورترین شاهان این سلسله میباشند . همچنین

ملکه آگاتوگلیا **Agatokleia** (زن مناندرا)

و پسر مناندرا ستراتون (**Straton**) از جمله

فرمانروایان مشهور این خاندان محسوب میگردند .

حمله سیتها و پارتها سلطنت یونان و باختری شرقی را

در حوالی سال ۸۵ ق م برانداخت اما پنجاب غربی

از دست سیت ها و پارتها قبل بران در سال ۷۲ ق م
تسخیر شده بود .

در عهد یونانیان باختر مذهب ارباب انواع
پرستی یونان در افغانستان انتشار یافت ، زبان یونانی
با ادبیات ، طب و فلسفه یونان ترویج یافت ، صنایع
و حجاری یونانیان نیز معمول گردید .

مذهب زردشتی ، زبان ملی و خصائص مدنیّت
این مملکت بر حضارة یونان تاثیر نموده کلتور
مخصوصی ظهور نمود . با آشوکای کبیر و جانشینان او
کیش بودائی نخست در افغانستان جنوبی و سپس در
صفحات شمالی مملکت ترویج یافت و بر بقایای ثقافت
و دیک و زردشتی خصائص مدنیّت بودائی را علاوه
نمود . بحدی که نو بهار بلخ معبد بزرگ زردشتی
پرستشگاه بودا شد و اکثر پادشاهان یونانی بمذهب
بودا گرویدند .

از نقطه نظر صنایع نفیسه این دوره یکی از

ادوار مهم تاریخ فن در دنیا میباشد. این دوره زمان تولد فن گریکو بودیک است. فن گریکو بودیک نماینده اختلاط دو مدنیت شرقی و غربی میباشد. مدنیت گریکو بودیک از مدنیت ممالک همسایه ممتاز و مخصوص بافغانستان است. افغانستان این مدنیت را در هند و چین یسط داد. در دوره یونانی زبان باختری افغانستان با زبان یونانی یکجا مستعمل بود. در اثر نفوذ بودائیت زبان و خط هندی نیز انتشار یافت. از نقطه نظر اقتصادی افغانستان آنوقت یکی از مراکز مهمه تجارت بین المللی محسوب میگرددید. علاوه بر پیدا وارد خلی و تمرکز سرمایه در افغانستان این مملکت بحیث چار راه تجارتی، هند، مصر، شرق قریب، اروپا و چین خیلی اهمیت داشت. ثروت افغانستان در آن عصر از مسکوک طلائی اوتی دم شاه باختر که خیلی بزرگ بود استنباط شده میتواند. در عهد اوتی دم

مسکوکات نیکل بار اول از افغانستان در دنیا ظاهر شد.

چند کلمه در تاریخ ممالک مجاور

تاریخ افغانستان را از مرگ سکندر تا نیمه اول قرن اول مسیحی دیدیم. اما نسبت بواقعاتی که در هند و ایران در طول این مدت بوقوع پیوسته است ذکر نمودیم. چون واقعات مذکور ربط مستقیمی بر تاریخ سیاسی افغانستان در آن عصر دارد و مدتی نفوذ موریائیها در افغانستان شرقی و جنوبی قایم بوده، لازم است از آن صحبت نمائیم. در هند:

پس از مرگ سکندر چندرا گپتا بر خلاف یونانیان شوریده تخت و تاج سلطنت مگادارا را استیلا نموده آخرین پادشاه دودمان نندارا از سلطنت بر طرف کرده و سلسله موریایا را اساس نهاد. پایتخت چندرا گپتا در پتالی پترا (PataliPutra) بود. امپراطوری موریایا نخستین شهنشاهی هند است

چند را گپتا در سال ۳۰۲ با سلو کوس نیکاتور مقابله
 نموده کابل، قندهار، گندهارا و هرات را از دولت
 یونانی مجزی نمود و تمام هند جنوبی را پس از آن
 استیلا کرد. نیکانور با چندرا گپتا صلح نموده
 معاهده بست و سفرای این دو دولت بدربار شاهان
 یکدیگر تعیین شدند. سفیر یونانیان در پتالی پترا
 میگاستن بود که نگارشات او توضیحات تاریخی
 و قیمتدار این دوره را میدهد. تشکیلات دولت
 موریائی شبیه به تشکیلات مملکتی امروزه بود.
 پس از چندرا گپتا بندها سورا پسرش و پس از آن
 آشوکای کبیر نواسه اش به سلطنت رسیدند.

آشوکا یکی از بزرگترین پادشاهان قرون
 قدیمه جهان میباشد. افتخاراتی که باو عائد است
 تنها از فتوحات و جهان کشائی های او نیست بلکه
 پادشاه فیلسوف و صلح خواه بوده است. آشوکا
 پس از خونریزی ها و جنگهای زیاد آئین بودارا قبول

نمود و در اخلاق او تحول و تغییر فوق العاده رخ داد. پس از آن در تمام زندگانی خود برای صلح داخلی و صلح بین المللی این گوشه آسیا و تعاون و تساند بشریت در تأسیس حیات اجتماعی بهتری کوشید.

آشو کا در افغانستان بود بزم را داخل کرد که تا سالیان دراز باقی ماند. پس از مرگ آشوکا جانشینان او سزاوار شهنشاهی بزرگش نبودند و ضعف و اضمحلال در پیکر دولت موریا راه یافت تا اینکه دولت موریا در سال ۱۸۵ ق م از دست خانواده سلطنتی سونگه ها منقرض شد. نخستین ضربه که بدولت موریا پی پس از مرگ آشوکا راه یافت از طرف حکومت باختر بود. افغانها موریا را نیز مانند استیلا کنندگان دیگر دیری در کشور خود نگذاشتند و بطوریکه در فصل سابق دیدیم دولت باختر در توحید و استقلال

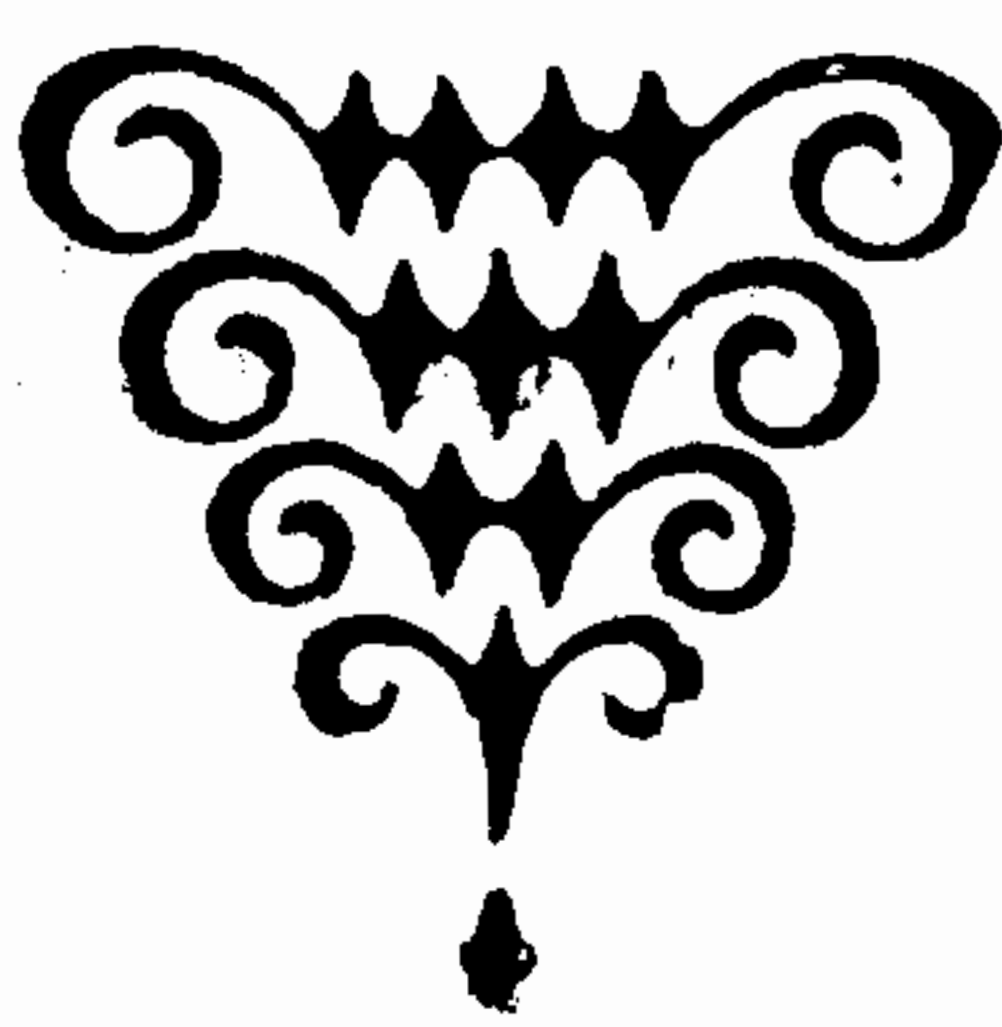
افغانستان بزودی کامیاب گردید .

د- در ایران .

در آغاز فصلی که مربوط بدوره دولت باختر بود ذکر نمودیم که پارتها مقارن تأسیس دولت باختری در ایران دولت پارت را تشکیل کردند . دولت پارت نفوذ یونانیان را از ایران سلب نموده مدنیت دیگری را بظهور آورد . پارتها را ایرانیها نظر بزبان اخلاق و عادات و مذهب بیگانه محسوب داشته تسلط شانرا فرمانروائی خارجی در ایران میدانستند . طوریکه معلوم است پارتها از آرینهای افغانستان و سرسلسله دودمان سلطنتی پارت از بلخ بوده است . مدنیت دوره پارت عبارت از مدنیتی است که از حضاره افغانی و یونانی مرکب بوده . ایرانیها می گویند که پارتها مردمان دلاور و بیغماگری بوده اند اخلاق و عادات شان خشن بود . شاید علت این نسبتی که به پارتها داده میشود حس بدبینی

اهالی ایران به نسبت پارتها باشد. زیرا از تاریخهای اروپائی و یونانی معلوم میشود که از سطو کراسی دولت پارت اشخاص لطیف و نازک بار آورده و در دربارشان ادبیات و علوم یونانی معمول بود. مذهب پارتها عبا رت از آمیزش عقاید زردشتی و معتقدات محلی و اساطیر یونانی بوده است. پارتها بجنگ عشق مفرطی داشتند و خیلی سوار کار بودند. در وقت جنگ خود وزره می پوشیدند و در تیراندازی ماهر بودند. در سال ۲۵۰ ق م ار ساس بلخی (اشك) دولت پارت را تشکیل داد که تا سال ۲۲۴ ق م ادامه یافت. پارتها پس از استیلای ارمنستان و فتح سوریه از طرف رومی ها، با رومی ها تصادم نمودند. کراسیس و انتوان از دست پارتها شکست یافتند. اما اگوست آنها را مغلوب ساخت. رومی ها نظر باقتدار و قوت خود میخواستند خود شان از بین پارتها پادشائی انتخاب نمایند. اما پادشاهانیکه

از طرف امپرا طوری روم انتخاب میشد دیری دوام
نمی کردند و در اثر انقلاب از بین میرفتند . دولت
پارت در ایران نظر بفشار روم وزد و خورد های
داخلی روز بروز ضعیف شده میرفت تا اینکه در
سال ۲۲۴ ار دشیر ساسانی ار تیان رابع آخرین
پاد شاه پارت را کشته دولت آنها را منقرض نمود
و دولت ساسانی تشکیل شد .



فصل ششم

سیت ها و پارتها

دولت با ختر چون سدی بود که آرین های شمالی را از حملات به ایالات جنوبی مانع می آمد در سال ۱۴۰ ق م سیت های کوچی شمالی بر پادشاهان با ختر غالب آمدند و عنان عزیمت خود را بطرف غرب معطوف کردند . در غرب به پارتها برخوردند . سیت ها اگرچه همه سیت بودند اما به عشائر و قبائل مختلفه تقسیم میشدند .

مشهور ترین شان طائفه ایست که با ختر را از پادشاهان یونانی باختری گرفت . پارتها بمقابله سیتها پرداختند و یک قسمت ایالت باخترا را از دولت آنها منفصل نمودند . جنگ بین سیتها و پارتها بار بار بوقوع پیوسته یکبار سیتها فراورتس پادشاه پارت را کشتند .

فرهاد دوم در سال ۱۲۸ وار تیان در سال
 ۱۲۳ از دست سیتها کشته شدند. مهر داد ثانی
 انتقام اجداد خود را از سیتها کشیده دولت پارت
 را قوی و مستحکم ساخت. در دوره این جنگها يك
 قسمت از سیتها بطرف جنوب رفتند و در سبستان
 رسیدند. در آنجا با اقوام خود که در اوائل مهاجرت
 آریائی آمده بودند برخوردند و متحد شدند. سیت
 های که قبلاً در سکاستیانا بودند در تحت اداره
 محلی و اطاعت پارتها بسر می بردند. مهر داد ثانی
 پس از فتح خود حاکمیت دولت پارت را بر حکومت
 محلی در انگیان و ارا کوزیا قائم نموده بود. نفوذ
 پارتها تا زمانیکه مهر داد در قید حیات بود قائم ماند.
 درین وقت بین سکاستیانیهای افغانستان و اقارب
 شان پارتها آمیزش بوقوع پیوست و دولت پارت سیستانی
 تشکیل شد که در زمان مهر داد ثانی از پارتهای غربی
 اطاعت می کردند ولی بعد از آن مستقل شدند
 این پارتها و سیتها هند و ستا نرافتح نمودند.

دولت پارتها وسيتها هندو اوسيله قوت و ثروت
خود پنداشته در زمان مهرداد اول بران حمله نمودند
واقلاً گندها را وسندرا تسخير کردند و در آنجا
ساترابها مقرر نمودند .

موگاکا حاکم سیت از ضعف و اضمحلال دولت
پارت غربی استفاده نموده خود را شهنشاه نامید
۱۲۰ ق م ، و بر پنجاب غربی حاکمیت یافت .

درا را کوزی و سیستان و ونون **Vonon**
پرنسی که پارتها را افغانستان تعلق داشت اعلان
سلطنت نمود .

در تکسیلا و درمثورا **Mathora** ساتراپهای
حکومت کرده اند که نام شان سیستانی بوده است
مهرداد ثانی (۱۲۳ - ۸۸ ق م) يك حصه مملکت
و ونون **Vonon** را استیلا نموده بر پنجاب تسلط
یافت .

آزس **Azes** حکمدا را را کوزیا از طرف

مهرداد حاکم تا کسیلا مقرر شده جا نشین موگما
گردید (۹۰ ق م) و پنجاه سال بران سامان
حکمرانی داشت پس از آزیس خواهر زاده اش
ازی لیزس **Azilices** و نواسه اش آزیس ثانی
سلطنت کردند .

گوندو فار نیز جا نشین آزیس ثانی گردید
(۲۰ م) و سند وارا کوز یارا از دست
پارتیهای غربی فتح نمود و عنوان شهنشاهی
گرفت .

گوندو فار نیز در سال ۶۰ م وفات کرد . پس
از مرگش برادرزاده اش ابگا گازیس در پنجاب
حکومت کرد . در ارا کوز یاوسند اور تا
گنس (**Orthagnes**) و پاکورس
(**Pâkores**) سلطنت داشتند .

مطالعات اخیر معلوم نموده که پارتیهای فاتح
هند عموماً سیتها و پارتیهای افغانستان بوده اند

و بزودی دولت سیت و پارت اریانا بر دولت
 پارت غربی غالب گردیده چنانچه مدتی عنوان
 شهنشاهی متعلق به سیت ها و پارت های افغانستان
 بوده و پادشاهان پارت غربی این عنوان را ترك
 نموده بودند. دوره سیت و پارت در افغانستان هنوز
 خیلی پیچیده، و محتاج به تحقیقات مزید می باشد.
 زیرا امرای محلی نیز سکه می زدند و هر کدام شان
 عنوانی را که می پسندیدند اختیار می کردند. بار
 هاشده است که دو نفر مشترکاً در یک ناحیه سلطنت
 می کرده اند و در یک سکه اسم دو نفر ذکر میشود
 و همچنین گاه گاه یکی از امرای محلی که در یک ایالت
 حکومت مینموده با ایالت دیگر تبدیل شده است.
 خلاصه برای مورخین همه این خصوصیات مشکلات
 بیشماری را تولید مینماید.

دولت سیت و پارت مانند دولت باختر و حکومت
 سکندر سیستم ساتراپ ها را اختیار نموده بود.

بعضی ازین ساتراپ‌ها معروف است مانند ساتراپ
کا پیسا پسر ساتراپ گرانان. فارا یا جیهونی کا پسر
منی گولا و غیره .

بزرگترین پادشاه این دوره در افغانستان
گوند و فار نیز است . گوند و فار نیز نفوذ ار یانا
را بر پنجاب شرقی و ایران امروز قائم نموده بود
بعضی از مورخین می گویند که در عصر گوند و فار نیز
یکی از حواریون حضرت مسیح سن تو ماس جهت
تبلیغ دین عیسوی در دربار گوند و فار نیز آمده
بود و افغانستان و هند را سیاحت نموده در هند بشهادت
رسیده است . راجع بسفر سنت توماس در کتب تاریخی
و مذهبی مسیحیون نگارشات می جو د است .

در درهٔ سیت ها و پارت های افغانستان و رابط
تجارتی بین افغانستان و ممالک بحر رومی قائم بوده
چنانچه پلین Pline و پریپل Periple
راه بحری آنوقت را توضیح میدهند

کشتی های که از بحر روم سفر می کردند پس از پیمودن بحیره احمر به دهانه سیاه کروس **Syagrus** عربستان می رسیدند و از آنجا بعد از پیمودن بحر عمان بمصب رودا تک و بنادر (پاتالا) یا (بارباریکون) موصلت می نمودند. کشتیهای بزرگ در بنا در موصوف می ایستادند، ولی مال تجارت بذریعۀ کشتی های خوردتر از راه دریای اتکک به منا گر **Minnagar** که مرکز سیت و پارت های این قسمت بود برده میشد. ممکن بود که کشتی ها تا مصب دریای میرفاداهم موصلت می نمودند. از اینجا به باختریک راه تجارتی بود که اموال را ذریعۀ کاروان حمل می کردند.

دوره حکمرانی سیت ها و پارتها در افغانستان و صفحات شرقی این مملکت تا تاسیس سلطنت کوشانی ادامه یافت و بالاخره از دست کوشانی ها سلطنت سیت ها و پارتها در افغانستان و پنجاب منقرض گردید.

(۱ ۳ ۳)

آخرین امرای محلی سیت‌ها و پیارتها در مسو را
(Mathura) بودند که از کوشانیها اطاعت
می‌کردند .

یکدسته سیت‌ها و پیارتها بیشتر بطرف جنوب
شرق نقل نموده در اوجین سلطنتی را بنا نهادند که
تقریباً تا حوالی سال ۳۹۵ میلادی برقرار بوده
و از دست پادشاهان گوپتا منقرض گردید .



فصل هفتم

کوشانی ها

کوشانیها عبارت از خاندان سلطنتی می باشند که از حوالی ۵۰۰ ق م تا نهایت قرن ۵ میلادی یعنی بیش از پنج قرن در آریانا یا افغانستان سلطنت کرده اند و طوریکه خواهیم دید قسمت بزرگی از ممالک مجاور را در سلطنت خود ضمیمه ساختند.

کوشانیها متعلق بطائفه تخاری هستند که بنا بر مهاجرت یوئه چی ها کسب قوت نموده سلطنت مقتدری را بعرضه ظهور آوردند. یوئه چی ها از آریانیهای شرقی میباشند که هنگام مهاجرت و جنبش بزرگ آریانیها برعکس برادران خود بطرف شرق هجرت کردند و در بین توئن هوانگ و کی لین رحل اقامت افکندند، یعنی در حوالی حوزه رود ایللی و طازم. یوئه چی ها را سیتی هم میخوانند. در مجاورت

این طائفه يك قوم دیگر بنام هی وانگ نوهازندگانی
میکردند. یوئه چی ها با هیوانگ نوهها که اغلباً
از عرق اصغر بودند عداوت زیادی داشتند و در بین
این دو طائفه جنگ های متمادی و زد و خورد های
لاینقطع وجود داشت. بنا بر کثرت طوائف
و مردمانیکه به نژاد زرد تعلق داشتند یوئه چی ها مجبور
گردیده مملکت را ترک نمودند و در بین جیحون و سیحون
اقامت گزیدند. چون پیش از ورود اینها درین
قسمت سیت ها زندگانی می کردند آنها را بطرف
جنوب راندند. چنانچه در فصل گذشته دیدیم.
در وقتیکه یوچی ها در اراضی بین سیحون و جیحون
اقامت داشتند ووتی **Wooti** امپرا طور چین
سفیری بنام چانگ کین به نزد یوئه چی ها فرستاد
و از آنها خواهش کمک بر علیه دشمنان دیرین شان
هیوانگ نوهها نمود (۱۳۸ ق م). سفیر مذکور
تنها در نزد یوئه چی ها مأمور نبود بلکه در نزد

تاهیا ئیها یاسا کنین تخارستان و بعضی قسمت های
 شمالی این مملکت نیز مأمور بود . در آن وقت تاهیا
 متمدن و باشندگان آن از تخاری های افغانی بودند .
 سفیر امپرا طور چین بعد از ده سال در نزد یوئه چی
 ها و تاهیا ئی ها رسید ولی کامیاب نگردید . سفیر مو صوف
 اولین نماینده چین در افغانستان محسوب میگردد
 و توضیحاتیکه در سفرنامه خود داده است پر توی بر
 تاریخ آن وقت افغانستان می اندازد . چا نک کین
 تخارستان را تاهیا و مرگز آنرا لان شی میخوانند
 که موقعیت آن در بدخشان امر وز بوده است .
 سومات سین یکی از مورخین چین مینویسند که
 تاهیا یک مملکت متمدن و قوم آن تجارت پیشه
 و تعداد شان خیلی زیاد و بیک میلیون نفر می رسد .
 حکمداری در میان خود ندارند ، بلکه هر شهر
 دارای رئیس مخصوص می باشد . مرکز مهم شان
 لان شی است .

(۱۳۷)

قراریکه معلوم میشود تا سال ۱۲۵ ق م هنوز
یوئه چی ها در سوا حل شمالی دریای آمویه
زندگانی می کردند . بعد ازین وقت بین یوئه چی
ها و تخاری ها مراوده باز گردیده یوئه چی ها
بهجرت در تخارستان شروع کردند . تاهیا با وجود
مدنیت خود از نقطه نظر عسکری آنقدر قوی نبود
بنابران یوئه چی ها باسانی توانستند در تاهیا آ مد
اقامت اختیار نمایند . بنا بر قرابت و یگانگی نژادی و قومی
بین آنها و تخاری ها مجادله بوقوع نه پیوست بلکه
بهم مختلط گردیدند . یوئه چی ها از مدنیت تخاری
ها و تخاری ها از سلحشوری یوئه چی ها استفاده
نمودند . در آن وقت تاهیا به پنج ایالت تقسیم میشد
که عبارت از واخان ، بدخشان ، نورستان ، پروان
و نومی (بغلان) بود .

اگر چه بعضی از مورخین چین اسم کابل را
نیز در جمله ایالات تاهیا ذکر می نمایند اما کابل

در آن وقت تحت اثر امرای محلی تخاری و یوئه چی
 نبود . باخترا زود تر از کابل در تحت اقتدار
 تخاری ها قرار گرفت یعنی بعد از اتحاد و امتزاج با تخاری
 ها یوئه چی ها توانستند باخترا را در حیطه تصرف
 خود داخل کنند .

منابع هندی برخلاف منابع چینی یوئه چی ها
 را اصلاً تخاری می خوانند و بعضی از مستشرقین
 اروپائی نیز بهمین عقیده می باشند .

بهر حال اگر یوئه چی ها بقول چینائیان
 از آریائیها شرقی و سنگ کیانگ هم باشند
 پس از مدتی مخالطت و موانست تمام بین اینها
 و برادران تخاری شان صورت گرفته بود . اکثر
 مورخین باین عقیده اند که خاندان کوشانی یا سلاله
 پادشاهان یوئه چی اصلاً تخاری بودند .

هنگامیکه شالوده شهنشاهی کوشانی ریخته میشد
 یوئه چی ها در بین تخاری ها حل گردیده از نقطه

نظر زبان ، لباس ، عرف و عادات از باشندگان بومی امتیازی نداشتند .

از منابع چینی معلوم میشود که دولت کوشانی صد سال پس از ورود یوئه چی ها در تاهیا بمیان آمد . یعنی یکی از امرای محلی که موسوم به کوزولو بود پنج ایالت دیگر را در تحت تصرف خود آورده دولت کوشانی را بنانهاد . کوزولو یا کدفیسس عنوان شاهی گرفته اسم سلطنتش را کوشان یا بقول چینی ها کوئی شوانگ گذاشت . کوشانیها در تحت قیادت کوزولو بتوحید افغانستان موفق گردیدند . کوزولو بطرف غرب خاک افغانستان را تا سرحد دولت پارت توسعه داد . کابل کاپیسا و گند هارا را فتح نمود و سپس بایوتاهها که در حوالی غرنی بودند نیز مقابله نموده مملکت شانرا در حیطه تصرف خود در آورد . پوتاهها عبارت از پختون ها می باشند . بطوریکه در فصل گذشته دیدیم هنگامیکه کوشانیها در شمال

آریانان بنای شهرنشاهی کوشانی افغانستان را می گذاشتند
 کابل کاپیسا ارا کوزی و سواحل دریای اندس
 بدست سیت ها و پارت ها بود . کوزو لو کد فیسس
 کابل را از دست گندو فارینز گرفت . از بعضی
 سکوکات معلوم میشود که هنوز آثار یونانیهای
 کابل در آن عصر موجود بوده . ازین میتوان
 نتیجه گرفت که از تسلط سیت ها و پارت ها بر دولت
 یونانی کابل مدت زیادی سپری نگردیده بود
 که کوشانیها ایالات جنوب هند و کوه را از دست
 گندوفارینز گرفتند . از کتیبه هاوسکه های که در دست
 است معلوم میشود که کوشانیها از نقطه نظر ساختمان
 بدنی و لباس به چینائیها و هندیها ، مشابهت ندارند
 بلکه عیناً چهره و لباس آنها مانند آریائی های
 آریانا و مخصوصاً اهالی شمال این مملکت میباشد .
 حتی لباس های کوشانیها را تا امروز اهالی
 افغانستان می پوشند .

زبان کوشانیها عبارت از زبان آریائی و بقول اروپائی ها یکی از لهجات آریانه شرقیست بعضی ها این زبان را تخاری و عده ختنی می نامند گفته میتوانیم که زبان کوشانیها زبان تخارستان آنوقت بوده. رسم الخط دوره کوه شانی رسم الخط خروشتی است و در مسکوکات پادشاهان کوشان خط خروشتی مرادف رسم الخط یونانی دیده میشود.

دوره سلطنت کوشانیها در خشان ترین دوره مدنیت افغانی در اعصار قبل از اسلام می باشد. درین دوره دین، فلسفه، حکمت، ادبیات، صنائع نفیسه معماری و صنعت ترقی شایانی نموده دربار پادشاهان کوشانی مخصوصاً دربار کنشکای کبیر مانند دربار غزنویان بعد از اسلام استانه علم و ادب بوده کنشکا برای بدست آوردن یکنفر نویسنده و ادیب باشاه مگا دا جنگ کرد و در قصر او علمای

(۱ ۴ ۲)

بزرگ باشاه بسر می بردند .

دوره کوشانی بدو عصر تقسیم میشود :

۱ - کوشانیهای بزرگ .

۲ - کوشانیهای کوچک .

تنها هجوم و ترکتاز هیاطله این دو دوره را از هم جدا میکند .

دوره کوشانی های بزرگ بدو دوره فرعی تقسیم میشود :

۱ - دوره سلطنت خاندان کوزولو .

۲ - دوره خاندان کنشکا .

دوره کوشانی های کوچک نیز به دو قسمت فرعی تقسیم می شود : (۱) شاخه باختری (۲) شاخه کابلی کوشانیهای بزرگ .

دوره اول - خاندان کد فیسس :

کوزولو کد فیسس اول : بطوری که دیدیم

کوزولو یکی از امرای پنجگانه تاهیا است که چهار

تاهیا
کوزولو
کد فیسس
کوشانی
بزرگ
کوشانی
کوچک
شاخه باختری
شاخه کابلی

ایالت دیگر را در تصرف خود آورده دولت کوشانی را
تأسیس نمود . پس از تصرف باختر کابل و قندهار را
فتح نموده بر پارتیا هجوم برد . مملکت کد فیسس از
سرحد پارت تا اندس انبساط داشت و ایالت تاریخی
باختر نیز شامل آن بود . کزولو در جنوب
هندو کش سلطه سیت ها و پارتها را با آخرین نفوذ
یونانیان بر انداخت کد فیسس شخص متدین بود
و تقریباً ۸۰ سال عمر کرد و در سال ۷۸ م
وفات نمود . از سکه های کد فیسس معلوم میشود
که روابطی در آن وقت بین آریانا و روم موجود
بوده کد فیسس مسکوکات خود را از مسکوکات
رومی تقلید نموده است .

ویما کد فیسس : ویما کد فیسس یا کد فیسس
ثانی پسر کوزولو بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست
و بر ماورای اندس حمله برد . و هند را تا نزدیکی های
گنگا فتح کرد و برای اداره مقبوضات هندی حکام

مقرر نمود . بعد ازین دوره اسم یوچی متروک گردیده تنها نام کوشا و کوشانی بنظر می رسد . مورخین چینی هنگامیکه از کوشا نیان صحبت میکنند نام یوئه چی را استعمال میکنند ولی در سائر صفحات مشرق زمین تنها اسم کوشانی استعمال میشود . ویما کدفیس پنجاب دو آب و او در ابقلمرو افغانستان افزود . ویما کدفیس از ۷۸ تا ۱۱۰ میلادی حکمفرمائی نمود و تا عمر ۸۰ حیات داشت . کدفیس ثانی عناوین با شکوه را برای خود استعمال میکرد و مانند پادشاهان چینی خود را پسر آسمان میخواند . از مسکوکات کدفیس معلوم میشود که شکوه در بارهای روم و هند نیز در بار او تأثیر نموده بود .

جنگ آریانا و چین

در ربع اخیر قرن اول میلادی قشون چینائی در تحت اداره جنرال پان چاو بطرف بلاد غربی

آمده علاوه بر ترکستان شرقی بعضی مناطق دیگری را که بشمال سرحدات آریانا واقع بود تسخیر کرد . کدفیسس از مدتی مراقب سیاست جهان گیری چین بود . و آمادگی می نمود که مبادا سپاه چین سرحدات آریانا را تجاوز نماید . برای جلوگیری از حمله چین علاوه بر آمادگی های حربی ازدواج دختر امپراطور چین را خواش کرد و ایلچی بدربار چین فرستاد . ژنرال پان چا و ایلچی شاه آریانا را با تو هین زیاد برگردانیده درخواست او را اهانت بزرگی بدودمان شهنشاهی چین محسوب داشت . کدفیسس ثانی ازین پیش آمد خشمگین گردیده قشونی را که مرکب از ۷۰ هزار سوار بود امر داد که از راه دره های پامیر بخاک چین حمله نماید . متأسفانه سرزمین کوهستانی پامیر و سرمای شدید آن با چینائیها همدست گردیده عساکر آریانا منهزم

گردید . کد فیسس مجبور گردید که تا مدتی
مبلغی را برسم باج و خساره جنگ پیاد شاهان
چین پردازد .

آریانا و روم : اگر چه روابط کد فیسس
بطرف شرق با پیاد شاهان چین خوب نبود ولی
بارومی ها کد فیسس ثانی روابط سیاسی و اقتصادی را
برقرار نموده بود سفیر آریانا در آن وقت بدربار
تراژان امپراطور روم حضور داشت .

روابط تجارتي آریانا با رومی ها خیلی زیاد
بود و از تمام قسمت امپراطوری کوشان مال التجاره
زیادی بروم فرستاده میشد . علاوه بر راه بحری
که در فصل پارتها ذکر نمودیم راه تجارتي دیگر
از وادی کابل و باختر بطرف غرب امتداد یافته
بود . رومی ها قرار گفته پلین مورخ مشهور
مبالغه گزافی را برای بدست آوردن امتعه
شهنشاهی کوشان صرف میکردند . علاوه بران

پارچه های ابریشمی که از چین بیاختر می آمد
بروم فرستاده میشد. آریا نیها در بدل امتعه آریانا
و مقبوضات هندی خود پول طلا می گرفتند. از
آنجا است که مسکوکات طلائی در عصر کد فیسس
ثانی خیلی زیاد شده و مسکوکات رومی نیز در آن
عصر با فغانستان مروج بود.

دوره دوم ، سلطنت خاندان کنشکا

پس از کد فیسس دوم سلطنت خاندان کوزولو
منقرض گردید و ده سال گذشت تا اینکه کنشکا
دوباره شهنشاهی کوشانی را رونق بخشید. علت
این وقفه پوره معلوم نیست از مسکوکاتی که بدست
آمده است معلوم میشود که شخصی بنام منجی کبیر
درین مملکت حکمرمائی داشته. آیا این شخص
کوشانی است یا پارتی و یا از قوم دیگری مورخین
هنوز بحل این مسئله موفق نگردیده اند. بعضی
می پندارند که منجی کبیر یا بعبارت دیگر این

پادشاه مجهول از بقایای دودمان سیت و پارت میباشد .
و برخی گمان میکنند که از امرای محلی است .
بهر حال درین باره نه پیچیده بقسمت دوم دوره
اول کوشانی ها بر میگردیم :

کنشکا و خاندان او (حوالی ۱۲۰ میلادی)
کنشکا کوشانی و نظر بشباهتی که با کد فیسس
اول و ثانی دارد معلوم میشود . که از خاندان
سلطنت بوده است .

کنشکا بزرگترین امپرا طور خا نواده خود
و دولت کوشانی افغانستان میباشد . به نسبت کنشکا
مانند آشوکا امپرا طور بزرگ موریای روایات زیاد
نقل میکنند .

وسعت امپرا طوری کنشکا : امپرا طوری کنشکا
علاوه بر آریانا یا افغانستان امروزی در هند تمام
مناطق شمال غربی را تا سواحل گنگا و در
ترکستان چین تا حوزه رود طارم در بر میگرفت

هیوان تسانگ زوارچینی هنگامیکه در کاپیسا رسید و راجع بدوره حکمفرمائی کنشکا معلومات گرفت در سفرنامه خود نگاشت که کنشکا خودش در گندها را سلطنت میکرد و قوای او در ممالک مجاور و نفوذش در مناطق دور دست انبساط داشت. قراریکه امروز ثابت گردیده امپراطوری کوشانی در عهد این تاجدار بزرگ در هند تا کنار گنگا و در ترکستان چین تا حوزه رود طارم و سعت داشته است.

کنشکا کشمیر را در اوائل سلطنت خود فتح نمود. و شهری بنام کنشکا پورا در آنجا اعمار کرد که امروز موسوم به کنش پور و عبارت از قریه کوچکی است. پتالی پوترا که سالها مرکز دولت موریائی در هند بود بدست کنشکا تسخیر گردید و یکی از شهرهای بزرگ امپراطوری کوشانی در هند محسوب میشود.

جنگ با پارت : کنشکا برای توسعه شهنشاهی آریانا
بطرف غرب نیز فتوحات نموده و با یکی از شاهان
پارت فارس مصاف داد . در نتیجه پادشاه پارت
مغلوب گردید و نفوذ آریانا در ایران قائم شد .
فتوحات کنشکا در آسیای علیا : - پس از آنکه
کنشکا امپراطوری خود را در هند و ایران انبساط
داد بفرست استیلای ترکستان شرقی نیز افتاد . علت
مهم این جنگ ~~انتقام خواهی کنشکا از~~
~~امپراطوری چین~~ **امیر احمد (مورگان)**
AMIR AHMAD (MORGAN)
کنشکا میخواست ضربه مدهشی بیاد شاهان
چین حواله نموده ثابت نماید که آریانا همیشه
مغلوب همسایگان خود نمیشود . کنشکا میدانست
که کد فیسس ثانی در سوق الجیشی خود از راه پامیر
خبط بزرگی کرده ، (۷۰) هزار عسکر دلاور این
مملکت را طعمه فنا نموده بود . پس برای اینکه
این سهو دو باره تکرار نشود علاوه بر راه پامیر

از دره های همالیا عسا کر آریانا را بترکستان چین
سوق داد . و پس از مجادله شدیدی ایالات ختن
و کاشغر و یارقند را بتصرف خویش در آورد
و چینائیان را با جگزار آریانا قرارداد . حکمداران
چینی که در نواحی مفتوحه سلطنت داشتند علاوه
بر پرداختن باج فراوان یرغه مل های خود را
بدربار کنشکا فرستادند . در زمرة یرغه مل های
چینی یکی از شهرزادگان چینائی کاشغر بود .
یرغه ملهای مذکور تابستان را در جوار شهر بزرگ
کاپیسا و بهار را در گندهارا و زمستان را در پشاور
بسر می بردند . این جنگ انتقامی بود که از چینائیها
نسبت غلبه آنها بر آریانا در عهد کد فیسس ثانی
گرفته شد .

کنشکا و دین بودائی : بطوریکه پیشتر دیدیم
دین بودائی با فتوحات آشوکا امپراطور موریائی
و مساعی آن پادشاه در گندهارا ، نگاراها را

(هده و جلال آباد) و لمپا کا (لغمان) ، تگاب
 و نجراب و کابل منتشر گردید . در عصر یونانی
 دین بودائی از جنوب هندوکوه بشمال آن
 سرایت کرد و در باختر قائم شد
 در دوره دولت باختر علاوه بر ارباب انواع یونانی
 و بومی بودا ، شیوا ، متریا پرستش میشدند . در عصر
 دولت سیت و پارت نیز روز بروز کیش بودائی
 در افغانستان تعمیم می پذیرفت بعضی از کوشانی ها
 نیز بدین بودائی گرویده بودند . اگرچه تا امروز
 مذهب پادشاهان کوشانی قبل از کنشکا پوره
 معلوم نیست که آیا معتقد کیش بودا بودند
 یا مذهب بومی ؛ اما میتوان گفت که عروج مذهب
 بودائی در عصر کنشکا صورت گرفته است زیرا
 درین دوره معابد با شکوه و هیکل های بزرگ در
 آریانا و مقبوضات آن تعمیر شده است و مخصوصاً
 درین دور افغانستان بودیزم را از هند گرفته

بترکستان شرقی و چین مرکزی میسپارد و از آنجا باقصای شرق انتشار می یابد بت های بامیان که یکی از بزرگترین شاهکارهای دوره قدیمه عالم است درین عصر ساخته شده . ازسکه ها و آثاری که کاوش شده معلوم میشود که درین وقت علاوه بر کیش بودائی اساطیریونانی ، مذهب زردشتی و باختری دوش بدوش پیش می رفتند .

بعقیده سمت (V. A. Smith) در عصر کوشانی طریقه تازه در آئین بودا بمیان آمد که آنرا مها یا نا **Mahayana** یا راه بزرگ می نامند . بودا در اوانیل کیش بودائی بحیث یکنفر بشر و معلم و رهبر محسوب میگردد . چون کیش بودائی در افغانستان آمد و در پنجاب ارباب و انواع پرستی شیوع داشت بودا را نیز جنبه الوهیت بخشیدند و تصور کردند که از بشر بلندتر بوده . اکثرأ عقیده دارند که خود کنشکا بمذهب

بودائی گرویده بود و بایستی در آخر عمر خود مذهب
بودائی را قبول نموده باشد .

پسران کنشکا : بعد از کنشکا اسمای چند
شاهی از دودمان او بنظر می رسد بنام واسیشکا
وهوو شکا و کنشکای ثانی . درباره اینکه آیا این
شہزاده گان دریک آن سلطنت کرده اند و یا یکی
در پی دیگر هنوز اطلاعات کافی در دست نیست .
اما چیزی که معلوم است اینست که اغلباً واسیشکا
وهوو ویشکا پسران کنشکای کبیر و کنشکای ثانی
پسر واسیشکا می باشد . عقیده دارند که پس از کنشکا
واسیشکا و بعد از او کنشکای ثانی سلطنت کرده
وهوو شکا از طرف پدر نائب السلطنه مقبوضات
هندی بوده است .

ممکن است وهوو شکا نیز بعد از مرگ پدرش در سلطنت
خود مستقل شده باشد .

واسنکا یکی از پسران کنشکای کبیر است که

زمانی در ماه تهورا نایب السلطنه بوده و بعد از فوت پدر جانشین او گردیده است .

کنشکای دوم : کنشکای دوم پسر و اسشکا است عنوان خود را مهاراجه و راجه تی را جه یاشهنشاه قرار داده بود گاه گاه عنوان های پسر آسمان و کیزا را رانیز که از عناوین تاجداران چین و روم است اختیار نموده است . چون این پادشاه با ممالک مجاور آشنائی زیادی داشته لهذا عناوین دربار های هندی و چینی و رومی را اختیار می کرده .

هووشکا : هووشکا برادر و اسشکا و پسر کنشکای کبیر است . هنگام جنگ کشمیر قوماندانی قرای آریانا باو تعلق داشت . در حوالی سال ۱۳۳ در ولایات شرقی . حکمفرمائی داشته و تا سال ۱۴۰ عنوان نایب السلطنه را دارا بوده . برخی میکویند پس از آن در قسمت های شرقی مستقل گردیده و پادشاه شده و زمانی هم در افغانستان شرقی حاکمیت یافته

هوشکا مانند پدر خود کنشکا در انبساط دیانت
بودائی شوق مفراطی داشت .

واسوداوا (۱۸۲ - ۲۲۰ م) پس از هوشکا

واسوداوا به سلطنت سیده و در قسمت شرقی مقبوضات

دولت کوشانی حکمرانی داشته است . در عصر

او مقبوضات هندی از آریانا جدا گردیده . گمان

میکنند اسم واسوداوا و اشکا بوده . ولی در محیط

هندی تحریف یافته و واسوداوا گردیده .

دوره دوم ، کوشانی های کوچک

در ربع اخیر قرن دوم مسیحی در سالهای اخیر

سلطنت طولانی واسوداوا امپراتوری بزرگ

کوشانی افغانستان رو به انحطاط گذاشت . امرای محلی

بآرزوی حصول تاج و تخت علم عصیان برافراشتند .

واسوداوا چون در هند حکومت می کرد و محیط

هندی بر او حکمرانی داشت نمیتوانست تسلط

خود را در گوه پایه های افغانستان که امرای آن

خود را بیشتر کوشانی میدانستند قائم نماید .
 علاوه بر آن وسعت شهنشاهی کوشانی تا اندازه
 رسیده بود که تنها مانند کنشکایک شخص مقتدری
 میتوانست آنرا اداره نماید . در غرب دولت ساسانی
 با ارد شیر بابکان تأسیس یافت و قوای مادی و معنوی
 ایران را گرد آورد . دولت ساسانی با نیروی
 جوان تری عرض اندام نموده بعوض دولت پارت
 حاکم ایران شد و خطری بامپراطوری کوشانی
 آریانا تولید نمود . در شمال هیاطله عرض وجود
 نموده خطر ترکتازی آنها بظهور پیوست . و در شرق
 دولت گپتاها بمیان آمد . با این عوامل خار جی
 و اختلافات محلی امپراطوری بزرگ کوشانی از هم
 پاشید و بعوض کوشانیهای بزرگ کوشانیهای کوچک
 در شمال و جنوب هندو کوه سلطنت نمودند . دولت
 شمالی در باختر و دولت جنوبی در کابلستان بود .
 ساسانیها بر قسمت های غربی افغانستان یعنی

سیستان، خراسان، مازگیا، و قسمت های جنوبی خوارزم تاختند و دولت کیداری یا کوشانی های شمالی را مجبور بمقابله نمودند. ساسانیها درین اقدام خود نه تنها بقایای دولت کوشانی را از ایالت باختربرداشتند بلکه اشتباه بزرگتری کردند یعنی دروازه فترحات را بروی هیاتله باز نمودند و خویشان را نیز مورد تهاجم ایشان قرار دادند. در بد و امر پادشاهان ساسانی باین مطلب پی برده بودند که کیداری های بلخ سدیست در مقابل هیاتله و باید آنها را از بین ببرند، بنابراین روابط نزدیکی بین آنها و کیداری ها وجود داشت.

پادشاه دولت کوچک کوشانی باخترا کیدارا بود پس از و پسرش گنگاش سلطنت رسید این دوشخص از بزرگترین پادشاهان کوشانی محسوب میشوند زیرا با وجود قلت وسائل در مدت هشتاد سال سلطنت را مدافعه می کردند. در اثر مقاومت مردانه این

دو پیاد شاه و اهل باختر هیاتله باوجود فشار های پی
 در پی فقط در حوالی ۴۲۵ بایالت باختردست یافتند.
 در موقعیکه هیاتله هنوز به حملات خود نپرداخته بودند
 فیروز شاه ساسانی از دولت کیداری باخترمطالبه خراج
 نمود. کیداری ها باوجود خطر هیاطله با این مطلب
 تن در ندادند و از آزادی خود مدافعه کردند
 و در بین آنها و ساسانیها آتش جنگ در گرفت. در
 موقعیکه تهاجمات هیاطله آغاز نمود پادشاه سالخورده
 کیداری با پسرش بطرف جنوب هندو کوه عزیمت
 کرد و در راه با ایرانیها مقابله نموده در کابل با
 کوشانیهای کابل پیوست. حکومت کوشانیهای کابل
 دومین حکومت کوشانیهای کوچک است. قلمرو آنها
 کابل، کاپسیا و بامیان را در بر می گرفت. متأسفانه
 نام و تفصیلات شاهان کوشانی کابل پوره معلوم
 نیست. نباید فراموش کرد که این حکومت کوچک
 نیز مانند کوشانیهای باختردر بین دو امپراطوری

بزرگ ساسانی و گیتا قرار گرفته بود. حکومت
 کوشانی کابل از درسیاست با این دو همسایه بزرگ
 خود پیش آمده روابط خیلی دوستانه با آنها قائم
 نموده بود و شالوده زندگی خود را بر رقابت آنها
 استوار کرده بود. طبیعی است که کوشانیها تاب
 مقابله ساسانیان را ندا شتند و میبایست با آنها از
 در احتیاط پیش آیند و خود را مخالف نشان ندهند.
 از آنجاست که ساسانیها آنها را تحت الحمایه
 خود می شمردند و امرای محلی کوشانی را حاکم
 خویش می خواندند. ولی نظر بحریت خواهی اهالی
 این مملکت و دودمان سلطنتی کوشان گاه گاه جنگ
 در بین کوشانیها و ساسانیان در می گرفت و بشاهان
 مدائن معلوم میشد که کوشانیان و امرای محلی
 افغانستان تحت الحمایه آنها نیستند.

در اواخر قرن ۳ مسیحی بهرام دوم سیستان را
 اشغال نموده باشاه کابل داخل مجادله گردید و پس

از فتح سیستان وادی هلمند و ارغنداب را اشغال کرد و بطرف وادی کابل پیش آمد. کوشانیهای کابل بمدافعه و مقابله پرداختند.

در اوایل قرن ۴ مسیحی روابط بهتری بین کوشانیهای کابل و ایرانیها قائم گردید و هر مزد دوم بادختری از شاهان کوشانی کابل ازدواج نمود. ایرانیها پس از ملتفت شدند که در برهم زدن دولت کوشانی شمالی اشتباه نموده اند زیرا خودشان نتوانستند آریانا را تسخیر نمایند و حاکمیت دائمی خود را بر آن قائم سازند ولی راه آنها جمعیاتله را که یکی از طوائف دیگر آریانا بود بر خود باز کردند بنابراین نسبتاً با کوشانیهای کابل بامدادار رفتار می نمودند. کوشانیهای کابل نیز نظر بمقتضیات وقت گاه با گپتاها و گاه با ساسانیان نزدیک میشدند.

محقق است که پادشاهان کوشانی کابل تا قرن ۵ سلطنت داشته و آنوقت از دست هیاتله مغلوب

شدند . بقایای کوشانی ها کابل را ترك نمودند
 وبطرف کوهستانهای شرقی آریانا یعنی چترال و
 گلگت یناه بردند و در آنجا خود را محافظه کردند
 تا اینکه پس از پنجاه سال هنگام شکست هیاتله
 درهند مجدداً سلطنت کابل را اشغال کردند .

دولت کوشانی هند پس از مرگ وادوا
 بدست يك عده نایب الحکومه ها افتاده ازبین رفت
 ودولت های آنند را وسوراشتراوبا لاخره گپتا
 جانشین آن گردید . کوشانیهای کوچك عظمت
 ومجد نیکان خود را فراموش نکرده در روزهای
 بدبختی نیز خود را سزاوار اسلاف خود نشان دادند
 متأسفانه تفصیلی در دست نیست ورنه خدمات
 آنها از نقطه نظر سیاسی وجنگی جهت محافظه نمودن
 دولت کوشانی خیلی قابل تقدیر و تمجید می باشد .



فصل هشتم

افغانستان در عصر کوشانی و مدنیت آریانا
بطوریکه در آغاز فصل کوشانی ذکر کردیم عصر
کوشانی در خشانترین دوره تاریخ افغانستان در اعصار
قبل از اسلام می باشد و خوشبختانه وقایع این دوره
نیز روشن تر است . این دوره از نقطه نظر مذهب
کلتور ، صنایع نفیسه و همچنین از نقطه نظر روابط
سیاسی و تجارتي آریانا با ممالک بیگانه اهمیت مخصوص
دارد . آریانا در دوره کوشانی رول مهمی در مدنیت
آسیابازی کرده و دوره مسعودی را برای اهالی
آریانا و ممالک مجاور بمیان آورده بود .

مذهب بودائی و تبلیغ آن در چین .
جنگ اول و دوم آریانا و چین مرأوده این
دو امپراطوری بزرگ را باز نمود روابط تجارتي
در تماس آریائیهای افغانستان و زردیستان چین کمک
کرد . و این دو مملکت بمدنیت و زندگانی یکدیگر

آشنا شدند . درینمورد رول آریانا مهمتر است .
 زیرا مبلغین آریانا دین بودائی را بچین و هند چین
 و بالاخره به تمام بلاد شرق اقصی تبلیغ نموده حیات
 معنوی ملل اقصای شرق را تغیر دادند .
 پیش قدمان مبلغین آریانا امام تانگاو کابارا نامی باشند
 که در قرن اول میلادی در چین مسافرت نموده دین
 بودائی را تبلیغ نمودند و بدر بار منگتی امپرا طور
 چین رسیدند . این دونفر از اهل ولایت گند
 ها را بود . خود امپرا طور چین نیز در سال ۶۴
 میلادی بمذهب بودائی گروید . اقدامات جدی
 تر مبلغین آریائی در چین از اواسط قرن دوم مسیحی
 شروع میشود زیرا يك عدد بزرگ علمای باختری
 فانیانی (بامیانی) که پسائی ، علمای هده
 پشاور و کشمیری بچین رفته به تبلیغ و انتشار دین
 بودائی کامیاب می گردند . بمبلغین مذکور از طرف
 پادشاهان کوشانی معاونت زیاد میشود . و مبلغین آریانا

علاوه بر تبلیغ دین بودائی چینی‌ها را بزمذهب و کلتور افغانستان آشنا نموده بتعبیر امروز پروپاگند مملکت خود را نیز می‌کردند. در حوالی ۱۶۰ میلادی «چه، چان» یکی از شهزادگان کوشانی شخصاً در چین برای تبلیغ دین مسافرت نمود. در سال ۱۷۰ یکی از پسران سفیر آریانا با هیئتی از مبلغین همدست گردیده در انتشار بودیزم کامیابیهای زیادی حاصل نمود. در سیر و تواریخ چینی اسم و هویت یک‌کده زیاد مبلغین آریائی مرقوم است که ذکر آن درین زمینه باعث تطویل کلام می‌گردد، ولی مساعی و مجاهدات آنها موجب آن شد که در سال ۳۳۵ میلادی دین بودائی مذهب رسمی چین گردد.

چینی‌ها نیز برای زیارت معابد و مقامات مذهبی افغانستان از قبیل هده، کاپیسا، بامیان در افغانستان می‌آمدند و این آمد و رفت تا زمان انتشار دین مقدس اسلام دوام داشت.

کوشانیها تا زمانیکه هند را فتح نکرده بودند
 کدام مذهب رسمی اختیار نموده بودند . دین بودائی
 برهمنائی ، زر دشتی ، عقاید یونانی و معتقدات باختری
 در امپراطوری شان شیوع داشت . ولی پس از تسخیر
 ایالات آن طرف اندس مذهب بودائی را کیش رسمی
 مملکت قرار دادند . بطوریکه قبلاً ذکر کردیم
 اکثر مورخین عقیده دارند که کنشکا در اوایل
 سلطنت خود دین بودائی را اختیار نموده بود و بموجب
 اختیار آئین بودا سیاست او در مستملکات
 هندی کامیاب گردید و اثرات معنوی این مملکت
 در چین مسلم شد .

صنایع نفیسه

صنعت گریک و بودیک که در دوره یونانی
 باختری بمیان آمده بود و گهواره اصلی آن دو طرف
 هند و کوه بود در عصر کوشانی بمنتهای مراتب کمال
 خود رسید و در قرن پنجم این صنعت در چین انتشار یافت .

صنعت گریك و بوديك در معا بد و دیرهای افغانستان محفوظ مانده انقلابات و گردش زمانه آنرا از بین برده نتوانست. موجودر نسانس صنائع نفیسه چینی صنائع نفیسه گریك و بوديك افغانستان می باشد. هند نیز بافتح کوشانیها از صنائع افغانستان استفاده نموده است. کاشهای اخیره نشان میدهد که در عصر کوشانی صنائع شیشه سازی؛ عاج و فلزات در آریانا خیلی ترقی نموده بود. اگرچه گفتنیهای زیادی درین زمینه موجود است ولی جهت اختصار کلام از ذکر آن صرف نظر شد. زیرا این موضوع در تاریخ عمومی افغانستان بهتر بحث گردیده می تواند.

حیات فکری و فعالیت های عصر کوشانی درین زمینه عروج مذهب بودا و وجود بقایای آثار نفیسه عصر کوشانی ثابت مینماید که درین دوره حیات عرفانی و فکری آریانا بهمان پایه بوده است. پادشاهان کوشانی در دربار خود يك عده معلمین و دانشمندان

را استخدام می کردند . پانینی شاعر بزرگ زبان
 سانسکریت و عالم بزرگ صرف و نحو از کناره های
 اتک در قرن ۴ و هنگام حکمرانی پادشاهان کوشانی
 ظهور نموده است . در عصر کوشانیها صدها نفر عالم
 در دربار کوشانی به تدریس و تعلیم مشغول بودند و مشاورین
 مذهبی و ادبی شاه با او بسر می بردند : کنشکا برای
 بدست آوردن یکنفر عالم و ادیب معروف با پادشاه مگادا
 جنگید و او را مجبور نمود که اسوا کوشا ادیب
 هندی را بدربارش بفرستد . يك عدد بزرگ کتب
 مذهبی و ادبی آریانادرین دوره بزبان چینی ترجمه
 شده بامیلغین بچین پراگنده گردید .

اهمیت سیاسی امپراتوری کوشانی را بیشتر دیدیم
 که کوشانیها با روم روابط سیاسی داشتند . و سفرای
 آریانادر دربار تراژان و او گوستموجود بود . همچنین
 ذکر شد که پادشاهان کوشانی پس از زد و خورد ها با چین
 نیز روابط سیاسی قائم نموده بودند باید تذکر

داد که امپراطوری کوشانی در عصر خود عا مل بزرگ
 صلح و امنیت آسیا بود. عظمت و اقتدار آریانا
 به مسایگان او اجازه نمیداد که تعدی و تجا و زی
 نمایند و موقعیت جغرافی او این مقام بزرگ سیاسی را
 در بین امپراطوری های بزرگ چین، هند، پارت، و روم
 بدولت کوشانی آریانا بخشیده بود. چون دولت
 پارت در بین روم و آریانا وقوع داشت لهذا پادشاهان
 روم در دوستی آریانا مصئونیت و امنیت مملکت
 خود را ملاحظه می نمودند. از آنجاست که یکبار
 کوشانیها بر پارت های فارس حمله ور گردیده قوای پارت را
 شکست دادند و تراژن موفق گردید که در بین النهرین
 پیش قدمی بنماید. سفیر اول آریانا در نزد او گوست
 بمقام ساموس رسید و سفرای روم در بگرام و پشاور
 مراکز تابستانی و زمستانی کوشانی حضور داشتند.
 روابط کوشانی ها و چین در خلال واقعات و گذار
 شات عصر کوشانی ذکر شد که چسان کوشانیها بر چین

غالب آمده قسمت های غربی آن مملکت را باج گذار خود قرار دادند و نیک عدّه از یرغمه مل های آنها در افغانستان موجود بودند .

روابط تجارتي دولت کوشانی با سائر ممالک موقعیت جغرافیائی آریانا رول مهمی در تجارت بین المللی آنوقت بازی می نمود . راه معروف ابریشم که در تاریخ باستانی و قرون وسطی معروف است در عصر کوشانی از قسمتهای شمالی آریانا عبور می نمود و چین را به شرق قریب و امپراطوری روم وصل می کرد . علاوه بر راه دریائی که از مدتی معمول بود این راه باعث تبادلۀ تجارتی بین هند ، چین ، آریانا و روم می گردید .

طریق معروف تجارتي آریانا علاوه بر راه بحری راه هرات ، بلخ ، و خش و سرخاب بود که از دره های قزل ارت و قزل سو به ترکستان شرقی وصل میشد . و از راه شاهرود مازندران و همدان به

بین النهرین و شام و سوا حل. بحر مدیترانه پیوسته بود. يك راه دیگری در آریانا این راه چین و روم را پس از عبور بامیان و کاپیسا بهند وصل مینمود علاوه برین راه از باختر يك راه دیگر از طریق قندوز، اندر آب و دره کوشان عبور نموده بکاپیسا و کابل متصل میشد. در صفحات شرقی آریانا یعنی ولایت کشمیر راه دیگری بین چین و هند موجود بوده که از کشمیر میگذشت. رومی ها به ابریشم و طلاهای کابل، گندها را و کشمیر و گندسند، پنبه مالوه، لاجورد باختر لاک پتالی پترا و عطریات و نیل و عقیق احتیاج داشتند و برای خرید آن می آمدند مواد مذکور بقیمت های زیاد در امپراطوری روم بفروش می رسید. چینی ها بصرمه افغانستان خیلی علاقه داشتند و نیز از راه افغانستان بخزیداری قالین های بابل جواهرات و سنگهای قیمتی و مصنوعی شان، مروارید دریای سرخ و پارچه های شام و مصر

احتیاج داشتند رومی‌ها برای خریداری ابریشم
 از راه معروف ابریشم طرف ترکستان شرقی که
 مرکز ابریشم دنیا بود عزیمت مینمودند و اکثراً
 تا محل پیدایش ابریشم و ایالات کاشغر و ختن نرفته
 در فرغانه و مخصوصاً روشان انتظار میکشیدند .
 در اینجا مال التجاره رومی با چینی تبادل میشد .
 خلاصه آریانیها علاوه بر تجارت مواد آریانا از
 ترانزیت اموال استفاده زیادی میکرد . تشکیل
 دولت ساسانی این راه تجارتي و روابط اقتصادی
 ملل شرق را برهم زد .



(۱۷۳)

فصل نهم

هیا طله

در فصل گذشته دیدیم که چطور در بیکر دولت
کوشانی آریانا اضمحلال و سستی راه یافت و در اثر
عروج دولت ساسانی و هندوستان چطور موقعیت
افغانستان در خطر واقع شد. خوشبختانه يك عنصر
جدید ملی که از چندی پیش تر در تخارستان
عرض اندام نموده بود بمدافعه و آزادی و وطن
اقدام کرد.

هیا طله یا یفا طله که آنها را هفتا لیت نیز
خوانده اند مثل کوشا نیها قبيله بودند از طوائف
تخاری افغانستان. محل آنها در بدخشان بوده
و شهرهای یفتل را در بدخشان علیا و سفلی متعلق
بآنها میدانند. شهر یفتل هنوز در بدخشان علیا
بصورت يك قریه موجود و شهر دومی در قطغن

یا بدخشان سفلی معدوم گردیده . نام هیاطله تا دوره های اسلام در مورد بدخشان ، قطغن و حتی بامیان نیز اطلاق شده است بعضی از مورخین افغانی و اسلامی شاهان محلی غوری بامیان را بنام پادشاهان هیاطله یاد کرده اند . هیاطله مردمان سلحشور بوده اند و همیشه در حملات و فتوحات خود غالب میگرددند .

هیاطله در دوره های ضعف و اضمحلال دولت کوشانی سواحل آمورا را تاختند . از آنجاست که مورخین آنها را هون های سفید میخوانند و رنه در عرق باهون ها نسبتی نداشته اند . هیاطله از شمال آریانا نشئت کرده بجنوب تا ختہ بقایای کوشانیها را در جنوب هندو کوه بر انداختند و به تشکیل دولت خیلی قوی در افغانستان پرداختند که تا سال ۵۶۵ مسیحی امتداد داشت مشهور ترین پادشاهان هیاطله تورامان ، مپی راگل یا

میرا کولا و افتالا نوس Eftalanous می باشند .
 پادشاهان هیاطله با استقلال و توحید افغانستان
 اکتفا نکرده یکبار دیگر امپراطوری افغانستان را
 بر بخارا و سمرقند ، پنجاب ، کشمیر ، سند و کاشغر
 و ختن بسط دادند . پایتخت شان در هند شهر ساکالا
 بود پادشاهان هیاطله انتقام حملات آریانا را
 از شاهان ساسانی فارس گرفتند . در سال ۴۲۰ م
 بهرام گور را شکست دادند و پسرش همیشه در تحت
 فشار هیاطله واقع بود . هفتالا نوس فیروز را اسیر
 نمود و ولیعهدش را یرغمل گرفت و دختر او را در حرم
 خویش داخل کرد . هفتالا نوس را فارسیان خوشنواز
 گویند . فارس تا زمان سلطنت بلاش از طرف هیاطله
 استیلا گردیده بود . و کاسره ایران بآریانای
 آنوقت باج و خراج می پرداختند و بدینصورت سلطنت
 خود را حفظ مینمودند . قبل از نهضت هیاطله رومیها
 نیز مغلوب فارسی ها شده بودند و باج گذار آنها

بودند . ولی در اثر ضربات مدهشی که آریانا حواله
دولت ساسانی کرد رومی‌ها بامون و مصون گردیده
از ادای باج به فارسیان انکار نمودند . اگر چه
شاهان هیاطله نفوذ دشمنان را از آریانا رفع نمودند
و ممالک مجاور را در تحت فرمانروائی خویش قرار
دادند ولی متأسفانه بمدنیت و معارف چندان علاقه
و میل نداشتند و آثاری از خود بیارگار نمانده اند .
حتی ممکنست در اثر محاربات شان در مدنیتی که از
کوشانی‌ها بیادگار مانده بود فتور واقع شده باشد .
هیوانگ تسانگ زوار چینی در عصر هیاطله و مخصوصاً
در اواخر این دوره بافغانستان سفر نموده از آثار
او معلوم میشود که مدنیت آریانا با وجود حملات
خارجی و کارزارهای هیاطله در زوایای دیرها
و معابد باقیمانده بود و کاملاً معدوم نگردیده بود .
چنانچه کاوشهای امروزه نیز این نظریه را ثابت
مینماید .

هیاتله وترکها : در قرن ۶ م دولت هیطل را
 بعلاوه فارس يك دشمن قوی دیگر که عبارت از
 ترکها بود از ما وراً جیحون تهدید میکرد ، و در
 ماوراً سند نیز دشمنان جدیدی عرض اندام کردند .
 عاقبت در نصف قرن ۶ دیزا بول خان خاقان ترک
 تخارستان را که در آن وقت ۷۷۰ علاقه داشت
 تسخیر نمود . ترکها و مخصوصاً دیزا بول خان
 چندی قبل از تسخیر تخارستان نیز بر آریانا حمله
 ور گردیده بودند ولی باستیلائی خاک افغانستان
 موفق نمیگردیدند . از طرف دیگر هندی ها کشمیر
 را از افغانستان مجزی کردند و بقایای هیاطله را
 در ماوراً سند مغلوب و منکوب نمودند چنانچه آنها
 مجبور بقبول دین هندو و اقامت دائمی در آن
 سرزمین گردیدند . می گویند که راچیوت ها از
 باز ماندگان هیاتله در هندوستان می باشند .
 انوشیروان پادشاه فارس در سال ۶۵۰ م حکومت

هیاطله افغانستان را سقوط داد .

در تخارستان و مستملکات آریانا در شمال
 آمو نفوذ ترکها و در آریا ، باخترا ، و سیستان
 تسلط ساسانیان پهن گردیده بود . وادی کابول
 وزابل و بلوچستان و حوزه های پشاور و سوات
 و غیره در تحت امرای بومی مستقل بودند . مشهور
 ترین این پادشاهان محلی ربیل های کابول
 و حکمداران قندهار است . و کشمیر نیز بعد ها
 مستقل شد . در اینجا بیمور دنیست اگر اندکی
 از ترکها ذکر نمائیم .

ترکها قبل از حمله بر هیاطله و استیلای
 تخارستان ماوراالنهر را مورد ترکتاز خویش
 قرار داده بودند ، و مانند هیاطله خیلی سلحشور
 و سوار کار بودند . نفوذ و اقتدار ترکها بر تخارستان
 بصورت مستقیم قائم نماند . بلکه امرای محلی که
 از بقایای هیاطله بودند دوباره کسب اقتدار نموده

در تحت اطاعت خاقان ترك تخارستان را اداره می کردند .

چنانچه هیوان تسانگ که در ۶۳۰ مسیحی به تخارستان سیاحت کرده از امرای محلی هیطلی ذکر مینماید .

چینی ها :

در قرن ۷ م چینائیهها برترکها در ماوراءالنهر حمله نموده ترکها را مغلوب کردند و تخارستان را نیز متصرف شدند . اگر چه می گویند که چینی ها افغانستان را از جیحون تا سند مسخر نموده اند ولی اینمطلب بعید بنظر میخورد . وبآنچه میتوان اعتماد کرد اینست که چینی ها بر علاوه بدخشان و قطن بلورستان را نیز اشغال نموده بودند .

تسلط چینی در حصص مفتوحه افغانستان مانند ترکها ناپایدار بود ، و در همان قرن ۷ مسیحی در اثر شورش روسای محلی افغانستان که مقارن ظهور

اسلام بود چینی ها از آریانا طرد گردیدند .
 خلاصه میتوان گفت که بعد از درهم شکستن
 شهنشاهی هیاطله تازهور اسلام افغانستان يك عصر
 سیاه و تاریکی را گذشتاند و يك سلسله جنگهای
 خارجی و داخلی این مملکت را دچار مصیبت های
 زیادی نمود . با آنهم درین محیط ظلمت و تاریکی
 باز شعله های نائره درخشان کانون آزادی خواهی
 و ملی ائیل این مملکت بنظر میخورد . اگر چه درین
 دوره افغانستان بصورت ملوک الطوائفی تجزیه
 گردیده بود ولی شاهان محلی هر قدر کوچک بودند
 با وجود آن با تمام قوای خود در حفظ و صیانت آن
 قطعه از خاک وطن که بآنها تعلق داشت همت می
 گماشتند . و با فداکاری های زیاد از تظاول
 خارجی محفوظ نگه میداشتند .

فصل دهم

وضعیت دول بزرگ هنگام ظهور اسلام
 هنگام ظهور دین مقدس اسلام دو دولت بزرگ
 در شرق قریب باقی بود یکی دولت ساسانی که
 با اردشیر بابکان در هنگام کوشانیهای مازظهور نموده
 بود و آخرین پادشاه پارت رادر فارس برانداخته
 آهسته آهسته کسب عظمت و بزرگی نموده بود
 و دیگر دولت روم که نخست از کناره های دریای
 تیبر ظهور نموده مدتی طرز حکومت آن
 جمهوری و بالاخره امپراطوری گردید و تمام سواحل
 مدیترانه را فتح و استیلا نموده مدینت با رزی را
 از هر حیث پمیان آورد و در اخیر با امپراطوری روم
 شرقی و غربی با امرای کز قسطنطنیه و روماتجزید شد .
 دولت روم از هنگام پارتها با فارس دائماً در مقابله
 و مجادله می بود گاه غالب میشد و زمامی شکست

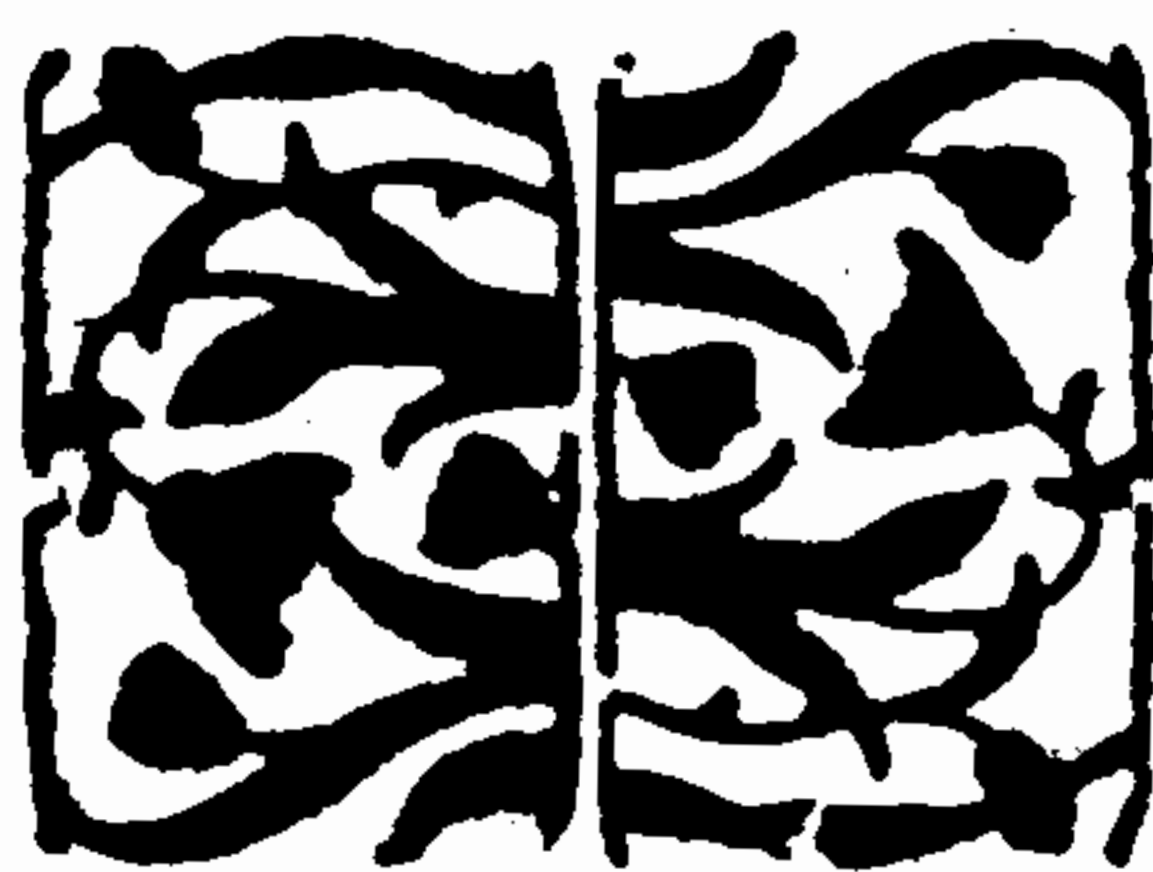
میخورد و چنانچه دیدیم در عصر او گت و تراژن
با آریانا مناسبات مودت قائم کرد . درد وره های
نزدیک بظهور اسلام و پس از شکستن قوای هیطلی
آریانا دوباره جنگهای خونین بین این دو دولت
در گرفت و یک سلسله بدبختی ها و آلام زیادی را
متوجه ملل هر دو مملکت گردانید . علاوه تاپس از مرگ
نوشیر وان در ایران و ژوستین در روم انقلابات
و دسائس داخلی تولید نا آرامی ها نموده باعث یک
جهان مشکلات داخلی دیگر در فارس و روم
گردید .

در روم اختلاف مذهبی تولید شد و حملات بار بارها
در هر آن موجودیت آن امپراطوری را تهدید
می کرد . و حتی روم غربی را در قرن ۵ سقوط داده
بود . در ایران نیز اختلافات خاندان سلطنتی تسلط
جابرانه حکام و نفس پرستی رومیان ملت را
بستوه آورده بود . مناسبات این دو حکومت با مللیکه

به زور سلاح در تحت اداره خویش قرار داده بودند
بحدی نا گوار بود که بمجرد ظهور اسلام و مسلمانان
ملک مذکور بشادمانی زیاد تسلط فاتحین جدید را
انستقبال می کردند. در هند پس از شهنشاهی گپتا
حکومت مرکزی وجود نداشت و سر زمین پهنا
ور هندوستان در مجادلات و کشمکش های خونینی
دچار بود و سلسله این بدبختی ها تا زمان فتوحات
افغانستان در عصر غزنوی ادامه یافت.

این هرج و مرج در شرق قریب و وسطی رواج
چین را با عالم متمدن یکسره قطع نموده آن مملکت
زا به تنهایی گذاشت و مدنیت چینائی در میان سر
حدات چین محصور و منزوی مانده سیر مخصوصی

گرفت. انتهای قسمت اول





غلط نامه

چون طبع این کتاب نظر بعدم مساعدت وقت به عجله صورت گرفت اذ اغلاط چندی رخ داده است که از ان جمله بفرض متردد نشدن مطالع از نوت کردن آندسته اغلاطیکه در اساس مطالعه اخلا لی نمیتوانست منصرف شده و صرف اغلاط مهمه ذیل را در اینجا یادداشت و امیدواریم قبل از مطالعه صفحات مذکور اغلاط ذیل را تصحیح بفرمایند .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۲	از	در
۴۰	عنوان	برق	بیرق
۸۲	۱	(به)	زائد است
۸۸	۱۴	۴۸۵۱	۴۵۱
۹۰	۱	اریائیها	اریانیها
۱۰۵	۱	یولان	بولان
۱۲۴	۱۰	۲۲۴ ق م	۲۲۴ م
۱۶۷	۱۲	(در این زمینه)	زائد است